

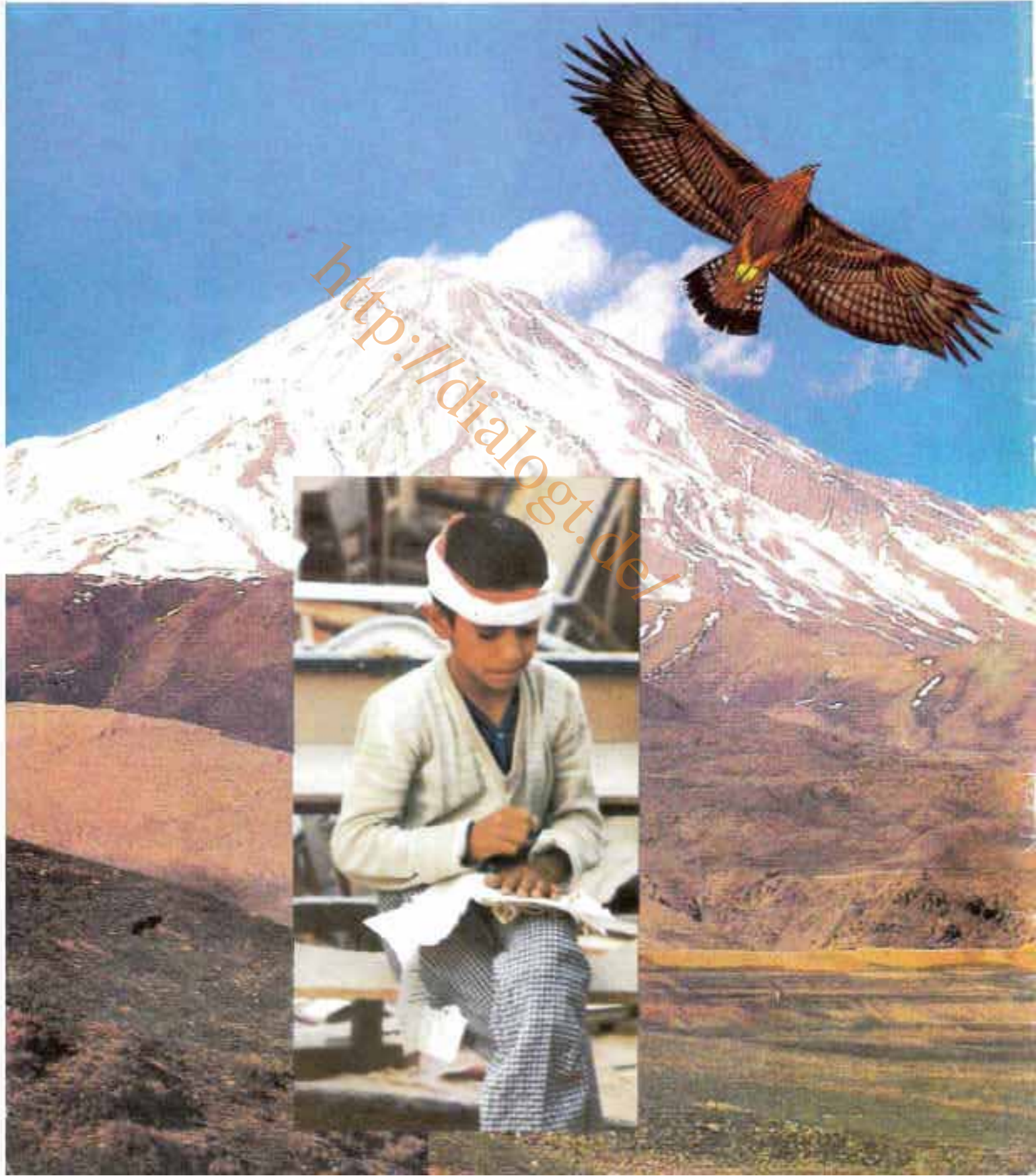


فروردین ۱۳۷۰

آوریل ۱۹۹۱

آرش

- فردوسی کیست و شاهنامه چیست ؟ : نعمت آزوم ● کانون نویسندگان
- در بن بست : حسین دولت آبادی ● عصر اضطراب : مسعود نقره کار ●
- گفتگو با فرهاد مجدآبادی و پیروز آدمیت ● سالشمار زندگی صادق
- هدایت ● طرح و داستان : جواد طالمی ، آئی اشمیت ● شعرهائی از :
- بدالله رویانی (رؤیا) ، م. پیوند ، ک. ن. شفق ، علی کامرانی ، م. دوستی ، مجید سعیدی ● سینمای ایران در سالی که گذشت : جمشید
- گرگانی ● ورزش ● و ...



<http://dialogt.del>



شمی کدگی

گنج پخشده ها

- روزهای آخر اسفند
- گنج پخشده های مهاجر زیباست.
- درسم روز روشن استند.
- رفتی پخشده ها را از سایه های سرد.
- در انگلیس ششم بهاران باخاک و ریخته
- در جعبه های کوچک چینی - سفید سارشان -

درگوشه، خیابان من آورید.

جوی هزار زوزبده درمن

من جوشده.

ای کاش ...

ای کاش آدمی وطنش را

بیل پخشده ها

(در جعبه های خاک) پنه روز من توانست

صبر، جوشده بیرون مرگها کی جواست

در روزهای بهاران ، در آفتاب پاک

<http://dialogt.de>



ارش ماهنامه

فروردین ۱۳۷۰ - آوریل ۱۹۹۱

مدیر مسئول : پرویز قلیچ خانی زیر نظر شورای نویسندگان طراح : امیر داوری

- همکاری شما ارش را پربارتر خواهد کرد.
- برای ارش ، خیر ، مقاله ، شعر ، مکتب ، و طرح بفرستید .

در مورد مقالات فرستاده شده ، رونگته کفنی است :

- ارش در حرك و اصلاح و كنوشاه كردن مقالات (با حفظ نظر نویسندگان) آزاد است .
- پس فرستادن مطالب ، امکان پذیر نیست .

آثار و مقالات مستخرج در ارش ، بیانگر آراء نویسندگان آن است و لزوماً عقاید گردانندگان ارش نیست .

کار روی جلد : کوه دماوند
در رابطه با روز بین المللی کتاب کودک

نشانی :

ARASH
6'S.Q. Sarah Bernardt
77185 LOGNES / FRANCE

بها :
۱۰ فرانك فرانسه

حروفچینی : بگه ، پاریس

چاپ

AGPL

7 bis cour de la Ferme St Lazare
75010 PARIS

مقالات

- ۵ - فریوسی کیست و شاهنامه چیست ؟
- ۱۲ - کانون نویسندگان در بن بست
- ۱۸ - بزرگی مدرن
- ۲۳ - سینمای ایران بر شانه های فیلسازان جوان
- ۲۸ - عصر اضطراب
- ۴۴ - يك دوران سخت دیگر؟

کتاب

- ۱۶ - معرفی کتاب
- امیر شمس

گفتگو

- ۲۰ - با فرهاد مجدآبادی
- ۲۱ - با پیروز انصاری

شعر

- ۳۶ - بدالله رژیانی (رژیا) ، م. پیوند ، ک. ن. شفق ، علی کامرانی ، م. دوستی ، مجید سعیدی ، ارش فرید

طرح و داستان

- ۱۰ - زبان حال يك الاغ در وقت مرگ
- ۴۲ - پرده
- ۴۰ - تیمساری که گوشش کار صدا جاسوس را می کرد

ورزشی

- ۳۳ - پیروزی تیم های فوتبال شاهین در ماه مارس مهدی حسینی
- ۳۵ - فوتبال اروپا اروان

قرم اشتراك

برای اشتراك شدن ارش قرم زیر را پر کنید و به همراه رسیده

پرداخت وجه اشتراك ، به ادس ارش بفرستید .

نام و نام خانوادگی (به لاتین) :

نشانی :

بهای اشتراك	۶ ماهه	يك ساله
اروپا	۶۰ فرانك فرانسه	۱۲۰ فرانك فرانسه
امريكا و كانادا	۱۴ دلار امريكا	۲۰ دلار امريكا

سخن آشنا

از دو سال پیش، برای چندمین بار فکر انتشار یک مجله ورزشی در خارج از کشور به سراغم آمد. انگیزه اش، شاید، بیدار ورزشکاران خوب ایرانی در پاریس و فرانکفورت بود، که نیاز و حس آرام گرفته را درمن دوباره بیدار می کرد. طرح انتشار چنین مجله ای را بنا برتن از دوستان قدیمی و اهل قلمم، دکتر مسعود نقره کار و م. پیوند درمیان گذاشتم. سه یاری که از کودکی در کنار هم در جنوب شهر تهران، در بیابان های میدان خراسان و زمین های خاکی چهارمصد دستگاه، خاک و خُل می خوردیم و شریک شدن در انقوه و شادی همدیگر را از همان دوران کودکی می آموختیم، و به راستی چه تضمین و پیوندی برای کار و یکدلی، محکم تر و ریشه دار تر از این؟

ادامه گفتگو های مادر باره مجله، سرانجام به گزینش طرح انتشار یک مجله عمومی بجای مجله ورزشی منجر شد. مجله ای که علاوه بر مسائل ورزشی، که یکی از شریف ترین کارکردهای اجتماعی است، به مسائل اجتماعی، فرهنگی و هنری نیز بپردازد؛ مجله ای برای عموم ایرانیان خارج از وطن؛ مجله ای که به حس تعلق ملی و فرهنگی مان پاسخ دهد؛ مجله

ای از هنگان برای همگان.

مسعود با یاری تعدادی از دوستان نویسنده اش، مسئولیت بخش اجتماعی و علمی مجله را به عهده گرفت؛ پیوند با همگامی و همکاری تعدادی از دوستان اهل قلمش، مسئولیت بخش فرهنگی و ادبی و من نیز مسئولیت بخش ورزشی را قرار گذاشتیم که مجله، جای طرح مسائل جزئی و دیدگاه های خاص گروه بندی های سیاسی نباشد، اما به مسائل سیاسی و اجتماعی عام، مانند دفاع از صلح، آزادی و حقوق بشر، جایگاه ویژه ای اختصاص داده شود. هزینه انتشار نخستین شماره را دوستان ورزش دوست و ورزشکار و علاقمندان به فعالیت های فرهنگی تقبل کردند، اما ما کار را به گونه ای تدارک دیدیم که بتوانیم از طریق فروش مجله و پذیرش آگهی، ادامه انتشار آنرا به لحاظ مالی تضمین کنیم. توزیع مجله نیز تاحدهوی با یاری دوستان سهراب، مسئول انتشارات نوید و از طریق روابط دوستانه، مشابه انجام می گیرد.

این همه حکایت ماست. در این میان اما متأسفانه برخی از دوستان و عزیزان تلاش می کنند مجله اوش را به سازمان های سیاسی و احزاب مختلف منتسب کنند. دوستان و عزیزانی که البته انگیزه های متنوع و گاه متفاوت این تلاششان چندان بیجا پوشیده نیست. بی تردید، تسلط بر ادوات چنین قضایی مسموم

در خارج از وطن، برای همه ما قابل فهم است. با این وجود، لازم به تاکید است که من و دیگر دست اندرکاران مجله اوش، در طول زندگی مان نه تنها هرگز تلاش نکرده ایم عقاید و نظرات سیاسی مان را پنهان کنیم، بلکه بیان آشکار آنرا قضیلت و صداقت می دانیم، اما اوش را وظیفه و راهی دیگر است. ما در نخستین شماره اوش بر هویت ملی و اصالت فرهنگ ملی مان تاکید کرده ایم، و بر این باوریم که جز با یاری همه ایرانیانی که هویت ملی و اصالت فرهنگی مسئله واقعی هستی شان است، مستقل از برداشت های عقیدتی و پیش سیاسی یکایک آنان، نمی توانیم به آرشی که در نظر داریم دست یابیم.

آرش همجن آرزش گذاری و احترام به فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی و فرهنگی ایرانیان دور از وطن، به هیچیک از احزاب و سازمان های سیاسی و فرهنگی، اتکا و وابستگی فکری، مالی، علمی و قدسی ندارد و از همه ایرانیان دور از وطن و همه عزیزان اهل قلم و اندیشمندان و پژوهشگران و شاعران و نویسندگان دعوت به همکاری نزدیک می کند و امیدوار است که با یاری همکاران و دوستان، چنان فضای ژنده و پویایی ایجاد کند تا هر ایرانی علاقمند به مسائل فرهنگی، هنری، اجتماعی، و ورزشی اوش را متعلق به خود بداند.

پرویز قلیچ خانی

روز بین المللی کتاب کودک

(۱۴ فروردین)



ادبیات کودکان و نوجوانان همرو طرانی دارد. قدیمی ترین نسخه ای که در آن روی سخن یا کودکان و نوجوانان است، متعلق به مصر قدیم است. دلسان و ملاح کشش شکسته (۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح) نمونه ای از نسخه های قدیمی است که در شوروی نگهداری می شود. از قرن نوزدهم، همراه با پیشرفت روانشناسی و استفاده از آن در تعلیم و تربیت، توجه بیشتری به ادبیات کودکان و نوجوانان شد و از همان دوره انتشار کتابهای معبر رونق گرفت.

در غرب نام های سروانتس، لافونت، دنیل دفول و روبینسون کروزوئه، هانس کریستیان آندرسن و... و در شرق کلیله و دمنه، هزار و یکشب، طوطی نامه، چهل طوطی، هانی والدین، موش و گریه و داستانهای پهلوانی، که برخی از آنها وارد ادبیات مغرب زمین نیز شد، از نامهار آثار شناخته شده در عرصه ادبیات کودکان و نوجوانان هستند.

در ایران اما ادبیات کودکان و نوجوانان تعوی چندان پیدا نکرده بود. انقلاب مشروطه سبب شد تا نگرگونی در عرصه ادبیات و هنر به عرصه ادبیات کودکان و نوجوانان هم کشیده شود. از همان هنگام برخی از شاعران شعرهایی سرودند که کودکان و نوجوانان آنها را می خواندند و می فهمیدند. یقیناً شعر ویژه کودکان نیز سروده شد (کارهای چیار باغچه بان، عباس یعنی شریف و بعدها پروین بولت آبادی و محمود کیانوش). ترجمه مجموعه ای از قصه های ملل مختلف نیز بر ادبیات کودکان و نوجوانان اثر گذاشته و کم کم نوشتن قصه ها و نمایشنامه های منظوم نیز به این جزوای افزود شد (قصه گل اومد، بهار اومد، منوچهر دهمستانی - قصه طوقی م. آزاد - پریا و دختر ای ننه دریا، احمد شاملو...)

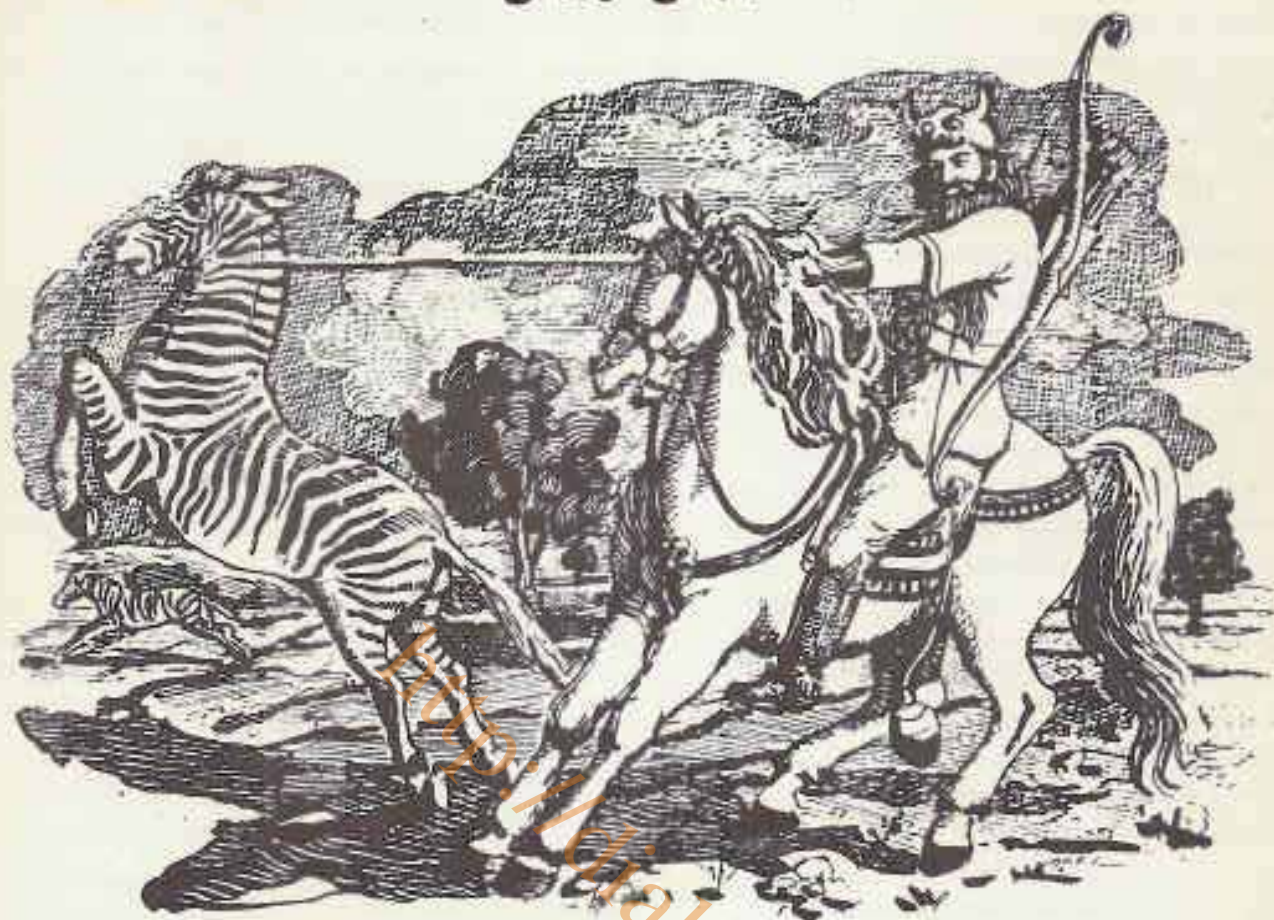
در دهه چهل سده بهرنگی می شکفت و اندیشه های تازه اثر به ادبیات کودکان و نوجوانان جانی تازه می داد. بر همین دهه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پا می گیرد که در انتشار ادبیات این گروه سنی، نقشی جدی ایفا می کند.

بعد از انقلاب پیشرفتی در این عرصه رخ نداده و حتی در زمینه هایی نیز سیر قهقرایی طی شده است. آثاری که در این دوره بوجود آمده، شاید از لحاظ کمی چشمگیر باشند اما اکثر آنها فاقد کیفیت قابل قبول هستند.

آرش بهنامسیت «روز بین المللی کتاب کودک» اثری تازه از جواد طلوعی و ترجمه اثری از کارهای جدید خانم آئی اشعیت را منتشر می کند.

در پیوند با اعلام سال ۱۹۹۰ از سوی یونسکو به عنوان سال بزرگداشت

جهانی فردوسی



فردوسی کیست و شاهنامه چیست؟

شاهنامه فردوسی، معروف ترین شاهکار ناشناخته، شعر فارسی است! تناقض ظاهری این توصیف را، تساهل هزارساله ما ایرانیان در شناخت جان و جهان شاهنامه پاسخگوست.

در تاریخ زندگی ملت ها، در گاهواره زای و میر نسل ها، گاه مردانی از افق ناگهان سربرمی کشند که با اهل زمانه خود گویی همزمان نیستند. نه اینکه به لحاظ ذهنی در گذشته ای دور، یا آینده ای خیالی می زیند، بلکه به این معنا که از سوشی به اعتبار پیش تاریخ و نبوغ ویژه خویش، آینده را می بینند و حس می کنند و از دیگر سوی، معرشان در میانسانی به اندازه عمر تاریخ گذشته میهنشان است. یعنی همراه نسل های گذشته، زیسته اند و در همان حال که در، اکنون، به سر می برند، گذشته و «آینده» را در خود حمل می کنند. برآیندی از گذشته و آینده اند.

زهدان تاریخ، البته در هنگامه های هزار آشوب دگرگونی های بنیادی ملتی که سال، آستان چنین فرزندان است. انسان هاشی که نگران از آینده، می خواهند میراث تجربه گذشته ها را، از نیک و بد، راهتوشه نسل های آینده کنند. نسل هایی که شب تاریک و بیم موج و گردآبهای هایل در پیش دارند.

فردوسی از اینگونه فرزندان دیرپای تاریخ است. او به

● نعمت اوزم، شاعر نامدار میهنمان، نیمه دوم نوامبر و نیمه اول دسامبر ۱۹۹۰ را به ایوان چندین سخنرانی درباره فردوسی و شاهنامه در سوئد گذراند. این سخنرانی ها زیر عنوان «فردوسی کیست و شاهنامه چیست» نخست در استکهلم و سپس در شهرهای گوتنبرگ، مالمو، ساندسوال، اوپسالا و یوله، از سوی کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و دیگر انجمن های فرهنگی برگزار و از پذیرش پرشور هم میهنان برخوردار گردید.

در زیر فشرده، پاره هایی از نخستین سخنرانی اوزم را می خوانید. یا این امید که متن کامل این سخنرانی همراه پژوهش های بیست و چند ساله اوزم درباره شاهنامه و فردوسی به صورت مستقل در اختیار علاقمندان قرار بگیرد.

هنگام بست یازیدن به سرایش شاهنامه - در حدود سال ۳۶۰ هجری قمری - در برومندی ۲۰ تا چهل سالگی است. اما به حقیقت مردی چند هزارساله است. گوئی شامی تاریخ ایران و از آن مهمتر، تاریخ پیش از تاریخ ایران را زیسته است. گذشته از گذشته های دور، سه سده و نیم گذشته نزدیک - یعنی از فروپاشی

ساسانیان تا زمانه خویش را نیز در پیش چشم دارد. سیصد و پنجاه سالگی که نویست سال از آغاز آن، توفان آتش و خون، از کزانه های جنوب غربی کشور تا دورتر مرزهای شمال شرقی، شهر آزادگان، را پیوسته درمی نوردیده است و مشعل های گوناگون سرسخت مقاومت را پس از بکهند اینستادگی خاموش می کرده است. هرچند مشعل دازان هرگز از پای نمی نشستند تا سرانجام با برآمدن بومدان های ایرانی، ال بویه، ال زیار، سفاریان و سامانیان و مهارشدن امواج خشونت فاتحان عرب، باری فرست اندیشیدن و چاره جوشی های اساسی، فراهم آید. طبیعی است که پاسخ «چه باید کرد» پیش پرسش «چه بوده ایم» را مطرح می کند.

یثا براین: پژوهنده روزگار نخست / گذشته سخنها همه بازچست. زهرکشوری موبدی سالفورد / بیارود کاین نامه را یاد کرد. پهرسیدشان ازکیان جهان / وزان نامداران فروخ مهان. که گیتی به آغاز چون داشتند / که آیدون به ما خوار بگذاشتند. چگونه سرآمد به نیک اختری / بر ایشان همه روز گندآوری؟

فردوسی هم از آغاز چشم انداز کار را بازگو می کند. چند نسل پیش از او، پیش زمینه های کارش را البته فراهم آورده اند. شاعرانی همچون رودکی، کسایی و دقیقی و محیط مساعد اما زونگتر سامانیان.

فردوسی تقریباً همزمان با غروب خورشید زندگی رودکی، چشم بر جهان می گشاید و هنگامی که سرایش شاهنامه را شروع می کند، آغاز پایان کار سامانیان است. ایران به لحاظ نظامی و سیاسی از استیلای عرب بیرون آمده است اما تبدیل مهم و تازه ای در تاریخ ایران در شرف تحقق است: تسلط ترک بر جای استیلای عرب و این منطقه تازه دارد میخ های نیت و خراگانش را درست روی ستون فقرات زبان نوپای فارسی دری می کوبد. یعنی در خراسان. درحالی که هنوز ایی زبان فارسی دری برای مقابله با حریف نیرومندی همچون زبان عربی به اندازه کافی توانمند نیست. افزون براین قدرت سیاسی را نه در پشت سر که پیش رو دارد و گذشته از این ها، ده ها قبیله عرب، چندین نسل است که در سراسر خراسان بزرگ، اینجا و آنجا ماندگار و بومی شده اند. زبان رسمی دیوانی هم که عربی است. دیگر اینکه در جهان وسیع فتوحات عربی، زبان مشترک علمی، زبان عربی است و اگر پیش از ایشها این مقنع ها - به ملاحظه از میان رفتن آثار فرهنگ و هویت ایرانی - خوتای نامک ها را به زبان عربی ترجمه می کرده اند، اکنون این سینا ها و پیرونی ها پیشتر و گاه فقط و فقط به زبان عربی می نویسند تا نتیجه کارشان در سرزمین های اسلامی شده کاربرد و خواننده داشته باشد. باری این زبان نوپای فارسی دری که هم می باید توانائی واگویی اساطیر و داستانهای باستانی و تاریخی را داشته باشد و هم به مقابله با زبان عرب بر خیزد و هم به تدریج زبان مشترک اقوام گوناگون ایرانی - که زبانهای ویژه خود را دارند - بشود. بر چنین تنگنا و وضعیت است. گزارنده بزرگ نامه باستان به درستی می بیند که:

ز دهقان و از ترک و از تازیان / تژای پدید آید اندر میان. نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود / سخنها به کردار بازی بود.

در ضمن چنین احوالی فردوسی می باید کاشی که از باد و بارانش گذشتی نیباشد و دست فرسایش و سایش روزگاران از دامن بلندش کوتاه، با ۹ هزار واژه، بیارود. چنین است که به هنگام سخن گفتن از شاهنامه، شرط اول قدم آن است که بدانیم گفت و گو و ارزیابی درباره یک کتاب بنا یک شاعر نیست. سخن از یک ملت و یک تاریخ است. ملتی که در روند مهم ترین جایگاهی تاریخی خود قرار گرفته است: روند استحاله ملت ایران به امت اسلامی. و تبدیل ایران زمین به سرزمینهای شرقی خلافت. که البته زودن حافظه تاریخی و هویت ملی از هویت های ناگزیر این استحاله است.

فردوسی رسالت تاریخی زنده کردن حافظه تاریخی و سپردن شناسنامه هویت ملی به فرزندان آینده ایران را در چنین روزگاری به عهده می گیرد. و همین جا تا یادم نرفته برای نروموزان علوم اجتماعی که از سرمشق های فرنگی شان آموخته اند که مفهوم ملت و ملیت، دستاورد قرن نوزدهم اروپاست اشاره می کنم که در شاهنامه فردوسی واژه ایران با ترکیباتش و تعبیراتش: ایران زمین، شهر ایران، شهر آزادگان و دقیقاً به مفهوم یک واحد جغرافیائی بهم پیوسته دارای مناسر متشکله ملیت، قریب ۱۹۴ بار در شاهنامه به کار رفته است:

خوشا باد نوشین ایران زمین! باری مردی با احساس چنین رسالت سنگینی، طبیعی است که از خودش در شاهنامه تصویر چندانی بجا نگذاشته باشد. شامی که من او، من تاریخی و اجتماعی ملتی است و زندگی اش البته گذرانی روحانی بر سر آرمانی بزرگ است، مجال برده اش به خود ندارد جز سایه روشن هاشی کم و گاه یا کله و خروانی از تنگدستی می که لازمه ناگزیر اینگونه زندگی های آرمانی است:

نماندم نیک سود و هیزم نه جو / نه چیزی پدید است تا جو برو. بدین تیوگی روز و بیم خواجه / زمین گشته از برف چون کوه عاج. همه کارها را سر اندر نشیب / مگر بست گیره حسین قتیب.

و این حال و روز گزارنده بزرگ شامه باستان است در زمانه ای که عنصری ها از زر نیگدان می زده اند و در برابر چاهلوسی های گدامنشانه از طلاهای غارتی محمود غزنوی، نان و جام و کتیبه برپوزه می کرده اند.

... ماضی اصلی فردوسی، شاهنامه، منشور ایومتنصوری بوده است که یفرمان ایومتصور عبدالرزاق طوسی سپهسالار بزرگ سامانیان در سال ۲۱۶ اتجام پذیرفته بوده و نه خوتای نامک که در اوایل سلطنت یزدگرد سوم فراهم شده بوده و بعد ها این مقنع آن را به عربی ترجمه کرده بوده است. فردوسی افزون بر شاهنامه، ابو منصور از منابع کتبی و شفاهی تا جایی که ممکن بوده بهره برده است، اما آنچه اهمیت فراوان دارد اینست که بدانیم فردوسی در کار شاهنامه به لحاظ بهره مندی از منابع گوناگون، مؤلف بوده و در سرایش و پرداختن شخصیت های شاهنامه کاملاً آفرینشگر. داوری هاشی از این است که: فردوسی چیزی از خودش نساخته و تنها ناقل امین روایتی از پیش تنظیم شده بوده است. و ظاهراً در مقام تعظیم شاعر بکار رفته، درحقیقت توهین به فردوسی است. شاهنامه به هیچ روی سرایش نسنجیده، قصه های ایرانی نیست. فردوسی از میان انبوه قصه های کتبی و شفاهی - بویژه در بخش اساطیری و بویژه در بخش پهلوانی - گزینش و پیرایش و پردازش کرده

است. فردوسی در مقام شاعر نابغه فیلسوف، نظام اندیشگی ویژه خود داشته و عناصر ناماز در ساختار کار عظیمش را کنار می گذاشته. برای نمونه در آستانه ورود به بخش پهلوانی در زمان منوچهر - ارش کمانگیر - را که در مقدمه ماخذ اصلی اش هم نام برده شده، کنار گذاشته است.

نکته دیگر اینکه فردوسی در سراسر شاهنامه حتی یکبار واژه شاهنامه و یا صورت مخفف آن: شهنامه را که بیشتر و بهتر در وزن شعر می نشیند، بکار نبرده است. او کتاب بزرگش را بیشتر «نامه» به معنای کتاب - و «دفتر» و «دفتر باستان» و «نامه باستان» و «گهگاه» نامه شهریاران» می نامد.

کهن گشته این داستاها، زمن

همی نوشود برسر اتچمن

... این درست است که در آغاز کنار «ایومنصور» عبدالرزاق طوسی سپاهسالار بزرگ سامانیان و در طوس - یکی از چهار امیرتشریح خراسان بزرگ - مشرق فردوسی بوده است اما بیت شاهنامه فریاد می زند که فردوسی این شاهکار ستورک را به سفارش تاریخ انجام داده است. به سفارش تیرازی تاریخی که در چانش احساس می کرده است. به خلاف افسانه معروف، شاهنامه مطلقاً بخاطر صلح سروده نشده است. تحریر تضمین شاهنامه پس از حدود بیست سال کار در تاریخ ۳۸۴ هجری به پایان آمده و در آن هنگام هنوز محمود غزنوی به سلطنت ترسیده بوده است. تحریر دوم شاهنامه که برای تقدیم به محمود غزنوی - همراه با ابیاتی در ستایش او - تنظیم شده ۱۶ سال بعد یعنی در سال ۴۰۰ هجری است. و تحریر سوم در فاصله سالهای ۴۰۰ تا ۴۱۱ که سال درگذشت فردوسی است متناوباً در بازنگری های بازپسین همراه با بیان ناسپاسمندی محمد انجام پذیرفته است.

... هیچ مدرک و قرینه ای - حتی ضعیف - حاکی از اینکه فردوسی، خود به غزنین به حضور محمود غزنوی رفته باشد وجود ندارد. اما از من شاهنامه دانسته می شود که فردوسی به تشویق ابوالعباس استقرائنی وزیر سلطان محمود و همچنین برادر سلطان محمود که در حدود سالهای ۴۰۰ سپاهسالار خراسان می بوده است، شاهنامه را در مجلداتی به غزنین برای عرضه به شاه فرستاده، اما کتاب، البته مقبول نیفتاده است. و چه بهتر، تردیدی وجود ندارد که فردوسی می خواسته است با تقدیم ناگزیر شاهنامه به محمود غزنوی این کتاب، پشتیبانی توانند بیابد تا بدست تسل های آینده - آنها که اصولاً مخاطب اصلی حرفهای او هستند برسند. اما تقدیر چنین بوده است که کاری را که شاعر به سفارش تاریخ انجام داده است، تاریخ، خود پشتیبانش باشد و از گزند حوادث محفوظ بدارد.

... تقریباً هیچ يك از نویسندگان تاریخهای معروف همزیان با فردوسی یا بعد از او از فردوسی و کار بزرگش یادی نکرده اند. اما کاری را که مورخان رسمی و قلم به مزدان حرفه ای انجام نداده اند، مردم عادی، آنها که در آینه روشن جهان شاهنامه بردها و شادی ها و سیمای زندگی خود را بازیافته اند به عهده گرفته اند. چنانکه هنوز پنجاه سال از درگذشت شاعر بزرگ نگذشته بوده که او خود در شمار قصه های اساطیری درآمده است.

در تاریخ شعر فارسی به اندازه ای که درباره فردوسی در طول سده ها، مردم سپاسمند اما بی نام و نشان قصه پرداخته اند برای مجموع شاعران ایران، داستان نساخته اند و این بسیار یا معنی است چنانکه پیام شاهنامه و گوهر سخن فردوسی

را، چندان که نقالان در درازنای سده ها دریافته اند و باز گفته اند، ادیبان مصنف مدار دریافته اند و یا مصلحت دانسته اند که بدانند.

... تو این را دروغ و قسانه بدان

به یکسان روشن زمانه بدان

از او هرچه اندر خود بخورد

دیگر بر ره رمز و معنی پرد

تمای بیرونی شاهنامه، سرگذشت پنجاه شهریاری است که از کیومرث آغاز و به یزدگرد سوم بازپسین شهریار ساسانی ختم می شود. از کیومرث تا منوچهر ۹ شهریاری است که پیشدادیان یا دوره اساطیری نامیده می شود و از منوچهر تا بهمن داستان هفت شهریاری است که دوره پهلوانی است و از آن پس دوران تاریخی شاهنامه آغاز می شود. مهم ترین، چاندارترین و اساسی ترین بخش شاهنامه اما دوره پهلوانی است، داستان زال و رودابه، جنگهای سیصد ساله ایرانیان و تورانیان، هفتخوان رستم، داستان میاوش، رستم و سهراب، بیژن و منیژه، هفتخوان اسفندیار و رستم و اسفندیار، همه و همه در این دوره است. دوره پهلوانی با آنکه در تمای بیرونی شاهنامه، هفت هشت شهریاری را بیشتر دربر نمی گیرد، اما از نظر حجم کار هم بیش از شیمی از کل شاهنامه است.

... می توان شاهنامه را به یک انگشتری تشبیه کرد که نگین آن، همانا دوره پهلوانی است و در این نگین همواره چهره رستم می درخشد. اهمیت اساسی دوره پهلوانی شاهنامه بیشتر بخاطر تجلی ارزشهای اخلاقی فراتراندی و فرامرزی است که در رفتار پهلوانان جلوه می کند و به آزمون درمی آید، فرمانروایی نه میراثی است و نه نژادی و نه مطلق، فرمانروایان می باید حقانیت و مشروعیت داشته باشند و عناصر این حقانیت و مشروعیت بر پایه های خرد و داد و سزاواری و کوشش برای آبادی و شادی است. در غیر اینصورت: ستم نامه عزل شاهان بود. در تماسی جنگها پهلوانان برای داد می جنگند و درگیرودار نبرد از یزدان می خواهند که اگر این نبرد، نبردی داخواهانه است آنان را پیروز گرداند. در نظام ارزشی فردوسی هیچ پادشاه و پهلوانی به خاطر ایرانی بودن بر غیر ایرانیان، حتی تورانیان، برتری ندارد. به عنوان نمونه کاووس شهریار پراوژه، دیوانه خودکامه ای بیش نیست اما پیران وزیر افراسیاب فرزانه ای درست داشتنی است. برتری شخصیت پهلوانان نسبت به شاهان چنان آشکار است که خواننده عادی شاهنامه نیز با یک بار خواندن کتاب هم، موضوع را درمی یابد.

... درباب پذیرفته نشدن شاهنامه، از شیبی بودن فردوسی تا عزل حامی شاعر، اندکی پیش از تقدیم شاهنامه، از مقام وزارت حسابت وزیر تازه که دستور داده بود دیانت دیوان را دوباره به مرسی بنویسند و بدگوشی شاعران مربوطه گز دربار غزنه که از طلاهای غارتی محمود به بهای چاپلوسی و قیمتی در لفظ درمی را به پای خوکان ریختن سهمی می خواسته اند، و ترک بودن محمود غزنوی از دیرباز دلایلی آورده اند که هر یک بجای خود درست است اما من برآنم که اگرهم هیچکدام ازین ها نبود، تنها داستان مزدک در شاهنامه، یعنی سیمای مزدک از نگاه فردوسی و بزرگداشت همدلانه ای که با او می کند، برای محمود که به قریب گشتی رسماً اقتضای می کرد کافی بود تا شاهنامه پذیرفته نشود.

یادآوری این نکته ضروری است که در اغلب کتابهای معروف تاریخی پیش و پس از فردوسی، مانند تاریخ طبری و

سالشمار زندگی برپاد رفتن صادق هدایت

چهلمین سالگرد

صادق هدایت

اگرچه هدایت گفته است:

«... رویه‌مرفته در ترجمه احوال من چیز درخور ملاحظه ای وجود ندارد. هیچ واقعه شایان توجه در زندگی من رخ نداده است. من نه مقام مهمی دارم و نه نیلیم مؤثری، من هرگز شاگرد برجسته ای نبوده‌ام، و بعکس پیوسته عدم موفقیت نصیب من بود. هرچه کار می‌کردم مجهول و ناشناخته باقی می‌ماندم برپای من از من ناراضی بودند و اگر از کارکناره می‌گرفتم بسی خرسند می‌شدند.»

اما انقدر در احوال او چیز درخور ملاحظه هست، و انقدر به حق‌پیمایان او گفته اند که ما نیازی به تکرار نمی‌بینیم. تنها مروری می‌کنیم بر سال شمار زندگی اش (با استفاده از یادبودنامه او به کوشش حسن طاهباز).

۱۲۸۱ - روز بیست و هشتم بهمن (برابر با مقدم قمریه ۱۱۰۲) در خانواده ای سرشناس و دارای بالاترین مقام دولتی، در تهران خیابان کوشک شماره ۱۱، چشم به جهان می‌گشاید، اولتیجه رضاقلی خان هدایت ادیب معروف و کوچکترین فرزند هدایتقلی هدایت (اعتمادالملک) است که با برخورداری از عشق و علاقه خاص خانواده دوران کودکی خوشی را سپری می‌کند.

۱۲۸۷ - در ۶ سالگی به مدرسه علمیه تهران راه می‌یابد. نوزده ابتدایی را در این مدرسه و نوزده متوسطه را در دبیرستان دارالفنون و سن لوئی می‌گذراند. دوران تحصیل وی در دبیرستان سن لوئی با افتخار آشنایی او به زبان و بخصوص ادبیات فرانسه همراه است که تا پایان زندگی اش همچنان به آن عشق می‌ورزد، و در همین سال هاست که فعالیت ادبی خود را آغاز می‌کند.

۱۲۰۲ - مقدمه ای بر ریاضیات خیام می‌نویسد.

۱۳۰۳ - انسان و حیوان و وزیران حال یک الاغ در وقت مرگه را انتشار می‌دهد.

۱۳۰۴ - نوزده دبیرستان سن لوئی را به پایان می‌رساند.

۱۳۰۵ - در فصل بهار به همراه نخستین گروه دانشجویان اعزامی به اروپا می‌رود. نزدیک یک سال در بلژیک می‌ماند و سپس برای تحصیل رشته معماری به فرانسه سفر می‌کند. ابتدا در پاریس، بعد در یژانسون در یک پانسیون خانوادگی بسر می‌برد، و بالاخره به پاریس بازمی‌گردد. مدتی کوتاه وقت خود را به تحصیل می‌گذراند، ولی لوق و علاقه او تنها متوجه ادبیات است. پس از تحصیل دست می‌کشد و تنها به نوشتن می‌پردازد.

۱۳۰۶ - کتاب نواید گیاهخواری را در بران منتشر می‌کند.

۱۳۰۷ - در یکی از نخستین روزهای ماه اردیبهشت، بران می‌شود که خود را در رویشانه مارن غرق کند، ولی نجاتش می‌دهند. در کارتی به برادرش می‌نویسد: «یک دیوانگی کردم، به خیر گذشت». آن‌زمان اولین نمایشنامه خود پروین بختور ساسان را می‌نگارد.

۱۳۰۹ - افسانه آفرینش نورداستانه اسیر فرانسوی و حاجی مراده یا نگارهای آخرین ماه های اقامت وی در پاریس است. به ایران بازمی‌گردد و پروین بختور ساسان را در تهران انتشار می‌دهد. در بانک ملی ایران استخدام می‌شود. مجموعه «زنده بگور» را به چاپ می‌رساند. گروه ریبه (با بزرگ علوی، مجتبی میثوی و مسعود فرزاد) را در برابر گروه محافظه کار «سبعه» (سعید نفیسی، حکمت، تقی زاده عباس اقبال، قزوینی، نصرالله فلسفی و رشید یاسمی) بوجود می‌آورد تا روح تازه ای به ادبیات ایران ببخشد.

۱۳۱۰ - مجموعه «کوچک» ارساله را که شامل ترانه های عامیانه و چیستان ها و بازی هاست، منتشر می‌کند. و با همکاری بزرگ علوی و شیخ پرتو کتاب سه داستان «انیران» را که سرداستان آن در باره یکی از بیگانگانی که به سرزمین ایران حمله کرده اند، نوشته شده است، به چاپ می‌رساند. (بزرگ علوی: دیو، دیو، بریاره هجوم تازیان - شیخ پرتو: شب یسوی، در باره حمله اسکندر به ایران - صادق هدایت: سایه مغرب).

۱۳۱۱ - در مردانماه از کارمندی بانک ملی ایران استعفا می‌دهد و وارد خدمت اداره کل تجارت می‌شود. اصلهان نصف جهان و همه قطره خون را منتشر می‌کند.

۱۳۱۲ - «سایه روشن» «نیرنگستان» «علویه خانم» و «مازیار» را منتشر می‌کند.

۱۳۱۳ - مقدمه ای دیگر بر ریاضیات خیام می‌نویسد و در مجموعه ای به نام «ترانه های خیام» به چاپ می‌رساند. با همکاری مسعود فرزاد اثر طنزآمیز و انتقادی «رخ و ساقیه» را منتشر می‌کند.

۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ - پس از گذار در اداره اژانس پاریس (وابسته به وزارت خارجه) و شرکت سهامی کل ساختمان، سرانجام به هندوستان سفر می‌کند. در آنجا زبان پهلوی را فرا می‌گیرد و سرانجام شاعرکارش دیوبند کوزه را که به علت سانسور شدید نتوانسته است در ایران به چاپ برساند، در بمبئی به خط خودش و به صورت پلی کپی منتشر می‌کند.

۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - به ایران بازمی‌گردد باز دیگر به استخدام بانک ملی ایران برمی‌آید اما مجدداً استعفا می‌دهد و در اداره موسیقی کشور شروع به کار می‌کند. (تا سال ۱۳۲۰ به سبب سانسور حتی یک اثر هنری به چاپ نمی‌رساند و فقط به انتشار تحقیقات و مطالعات خود پیرامون فرهنگ توده ایران و ترجمه های خود از متون پهلوی می‌پردازد).

۱۳۱۸ - «گجسته ابانیش» و «کارنامه اردشیر پاپکان» ترجمه هایش از متون

پهلوی را منتشر می کند و با سرگرد مین باشمیان در طبع و نشر مجله موسیقی همکاری می کند.

۱۳۲۰. در اداره فرهنگای زیبای کشور به عنوان مترجم مشغول به کار می شود. هیئت کوزه را تجدید چاپ می کند.

۱۳۲۱. چهارمین مجموعه داستان خویش «سگ ولگرد» را منتشر می کند.
۱۳۲۲. با مجله «سرخ» همکاری اش را شروع می کند در این مجله ترجمه داستان «مسخ» اثر کافکا را چاپ می کند «گزارش گمان شکن» ترجمه از مقول پهلوی را چاپ می کند.

۱۳۲۳. «زند و هویت» ترجمه از مقول پهلوی را چاپ می کند. همچنین داستان «آب زندگی» و مجموعه «انتقادی و انگاری» را.

۱۳۲۴. عضویت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی را می پذیرد و با نشریه آن «پیام نو» همکاری می کند. در هیأت مدیره «نخستین کنگره نویسندگان ایران» انتخاب می شود. و به همراه هیئتس به ازبکستان شوروی سفر می کند. در خانه فرهنگ مجلسه بزرگداشت او تشکیل می شود و علاوه بر سخنرانی بزرگ علوی درباره او، یزدانیشخ قهرمان و مریم فیروز نورداستان او را می خوانند. «حاجی آقا» را در این سال منتشر می کند.



۱۳۲۹. کتاب «مسخ» را که شامل ترجمه های از آثار کافکا است، با همکاری حسن قائمیان منتشر می کند. در آرمه همین سال به پاریس سفر می کند.

۱۳۳۰. روز نوزدهم (۴ فروردین) جسد او، پس از توقف کوتاهی در مسجد پاریس، در گورستان پرلاشزه به خاک سپرده می شود. و بدین شکل نویسنده بزرگی که به گفته «فیلیپ سوبوه» توانسته در بدست آوردن نتیجه بزرگی که نیروی خارق العاده می معنوی لازم دارد، یعنی مطابقت دادن زندگی خود با آثار خویش که نویسندگان در انجام آن همیشه با ناکامی مواجه می شوند، توفیق یابد. در هنگامه «شکوفایی اش» ادبیات میهنمان را برای همیشه باغدار کرد.

...

هدایت آثاری نیز با نامی جز نام خود، به چاپ سپرده بود، که متأسفانه در «یادبودنامه» سابق هدایت به کوشش حسن طاهیان موجود نیست. «قصیه» توپ مرواری «الهیة الاسلامیه فی بلاد الانرلیجه» با «کاروان اسلام» در شمار این آثارند.

۱۳۳۵. «افسانه آفریننده» را که نمی تواند در ایران منتشر کند در پاریس به چاپ می رساند.

۱۳۳۷. در جوخفقان و بیزاری از این جو، با نوشتن «پیام کافکا» که به همراه داستان «گروه محکومین» کافکا، ترجمه حسن قائمیان منتشر می شود. هرچه بیشتر به بیهودگی زندگی را اعلام می کند. «پیام کافکا» در واقع آخرین پیام خود است.

۱۳۳۸. به علت گرفتاری های اداری دعوت «کنگره جهانی هواداران صلح» را نمی پذیرد، اما پیامی برای آن کنگره می فرستد. «امپریالیست ها کشور ما را به زندان بزرگی تبدیل ساخته اند. سخن گفتن درست اندیشیدن جرم است. من نظر شما را در دفاع از صلح می ستایم.»

زبان حال يك الاغ در وقت مرگ

« زبان حال يك الاغ در وقت مرگ » نخستین اثر چاپ شده از صادق هدایت است. این

نرشته در دوره دوم مجله «رفا» به تاریخ مرداد و شهریور ۱۳۰۲ خورشیدی به چاپ رسیده است.



علمای علوم طبیعی، ما را باخوبشان چندان فرقی نمی گذارند و خود را سررشته حیوانات پستاندار معرفی می کنند. اما یکی از فلاسفه معروف، دکارت، بقول خودش ثابت کرد که حیوان به غیر از يك ماشين متحرك چیز دیگری نیست یعنی هرروزی که علم «مکاتیک» ترقی کرد می توان حیوان را ساخت؛ در تعقیب این خیال پوچ يك عده از فلاسفه دیگر برخاستند از جمله شوپنهاور از ماطرفداری کرده میگوید: « اساس اخلاق رحم است نه فقط نسبت به همنوع خود بلکه نسبت به تمام حیوانات » و تا اندازه ای احساسات و هوش ما را در کتاب اخلاق خود شرح میدهد. دیگری گفته است: « این يك تفریعی است برای مادران که بچه خود را ببینند گران يك پرندۀ را میکند و سنگ یا گربه را دریازی مجروح می نماید. اینها ریشه فساد و بنیاد سنگدانی و ظلم و خیانت میباشد» حقیقتاً این ظلمی که بر ما شده و میشود بیشتر در نتیجه تربیت ظالمانه مادران اطفال است. النسوس که ما نمی توانیم حرف بزنیم و همین اسباب بدبختی ما فراهم آورد. فقط ارسطو به حقیقت زندگی ما پی برده و میگوید: « انسان حیوان ناطق است » بواسطه همین نطق است که ما نستخوش هوی و هوس يك عده جانور طماع خودپسند شده ایم. چرا مردم پیروی این فلاسفه را نکرده اند؟ بدیهی است اساس خیالات انسان بر روی استفاده شخصی قرار گرفته. خصوصاً خرکچی ها تماماً پیرو فلسفه دکارت هستند ما را يك جسم بی روحی فرض میکنند.

رحم نسبت به حیوانات اصلاً خیالی است که در مشرق زمین پیدا شده و گذشته از این تمام پیغمبران بدون استثناء ظلم به حیوانات را منع کرده اند. علما و حکما و نویسندگان اخلاقی حتی شعرا در این خصوص متفق الراهی میباشدند. مثلاً حکیم فردوسی علیه الرحمه گفته:

میاژار موری که دانه کش است

که جان دارد جان شیرین خوش است

اوه درد زخمها رو به شمت گذاشته و خون از آنها هنوز جاری است. آیا این چه جانوری است که بر ما مسلط شده و زندگی ما را تنگ و چرکین و پر از رنج و محنت نموده، احساسات بی الیش و طبیعی ما را خسته ساخته، بدن ما را دائم مجروح و سرتاسر زندگی را پر ما تلخ و ناگوار نموده است؟ ظاهراً شباهت تامی با ما دارد و بالاخره مثل ما میمیرد، از این جهت هیچ فرقی نداریم اما گویا بدنش را از سنگ یا چوب ساخته اند چگونه بما شلاق میزنند گمان میکنند ما حس نمی کنیم. اگر خودش هم احساس درد را میکرد بر ما رحم مینمود.

این الاتی را که برای شکنجه ما استعمال می کنند طبیعی نیست و خودشان ساخته اند. مدتی است در فرنگستان و آمریکا برای حفظ حقوق حیوانات مجامعی بنام «انسانیت» تاسیس کرده اند. قوانین مخصوصی برای دفاع و زجر واجحاف و ظلم نسبت به ما وضع کرده اند. آیا آنها هم جزو همین جانورانند؟ هرگز! اگر این گروه از همین حیوانات باشند پس قلب آنها از سنگ نیست!

اوه! درد اندام مرا مرتعش می کند. این پاداش قدمائی (زحماتی) است که برای يك جانور دوپای بیحسوس مستمکر کشیده ام. امروز آخرین روز منست و همین قلبم را تملی میدهد! بعد از طی يك زندگی پر از نزارت و مشقت و تحمل بارهای طاقت فرسا، طریبات پی درپی، چوب، زنجیر و بستام عابری، همینقدر جای شکرش باقی است که این حیات مهیب را رهاغ خواهیم گفت.

اینجا خیابان شمشیران است. امروز بواسطه بی میالاتی صاحب اتومبیلی پاهای مرا شکست و به این روز اقتادم. بعد از ضرب و شتم، جسد مرا در کنار این چاه کشیدند و بحال خود گذاشتند. ممکن است فراموش کرده باشند که هنوز از نعل و پوست من می توانند استفاده کنند! گویا بکلی مایوس شدند.

اینا شوراک مرا بموقع خواهند آوردند؟ نه... باید در نهایت زجر و گرسنگی جان داد زیرا دیگر از من کاری ساخته نیست.

سال های درازی ست که انبوه مشتاقان از هر گوشه جهان در روز ۲۳ آوریل در نهمه زادگاه ویلیام شکسپیر گرد می آیند . پرچم همه ملل جهان در برابر زادگاهش پرافراشته می شود و خیل جمعیت به سوی آرامگاه او به حرکت درمی آید و در آنجا پرچم ها نیمه افراشته می گردد .

روز ۲۳ آوریل زادروز نماینده نامیست نویسنده و شاعر بزرگ جهان ، ویلیام شکسپیر است و بشریت با این اقدام نویسنده و هنرمند گرانقدر خود را گرامی می دارد .

ویلیام شکسپیر در روزگار پرتعلول و یکی از نقاط مهم چرخش تاریخ در سال ۱۵۶۴ بدنیا آمد . نماینده نویس بزرگ با درک تحولات عظیم بشری ، هنر خویش را در خدمت بشریت و انسان دوستی به کار گرفت . آثار روشنگر وی در حقیقت آئینه آن روزگار و مرده به همه بشریت برای ورود به عصری نوین است . نامشنامه های ارزشمند وی چون : رینارد سوم ، ائلو ، شاه لیز ، مکبث ، ژولیوس سزار و شب براندهم تقریباً به همه زبان های جهان بارها و بارها ترجمه گردیده و سال ها بر صفحه مانده است . قلب پرشکوه شکسپیر بخاطر خوشبختی ، آزادی و سعادت بشریت در سینه می تپد و این همه در آثار او به خوبی هویداست .

در بهار سال ۱۹۱۶ مراسم گرامیداشت سیصدمین سالگرد درگذشت شکسپیر ، با حضور صدها هزار هنرمند سراسر جهان در لندن برگزار شد . کمیته

نویسنده ای

برای همه بشریت

Mr. WILLIAM
SHAKESPEARES
COMEDIES,
HISTORIES, &
TRAGEDIES.



برگزار کنند ، هم چنین از آوانس ماسعیان ، یکی از افراد برجسته ، اواخر دوره قاجار برای سخنرانی دعوت کرده بود . آوانس از

اولین ایرانیانی بود که آثار شکسپیر را به فارسی ترجمه کرد . وی چهل سال از عمر خود را صرف این کار نمود . آوانس در سال ۱۸۹۱ ترجمه هاملت را آغاز کرد و سپس آثار دیگر او را به فارسی برگردانید .

با نقل گوشه ای از سخنان آوانس ، سپاس خود را شاز ویلیام شکسپیر و مترجم آثار او به فارسی می کنیم :

« شیوخ بزرگ و بی همتای شکسپیر ، مهم ترین دستاورد فکری ملت انگلیس است که مرزهای قومی ، زمانی ، و زبانی را دور ریخته تا صدا و آرمان انسانیت گردد .

هرملتی اقتضای می کند که بتواند سخنانش را بشنود ، او را دوست بدارد و ستایش و تمسین کند . درک کردن و ارج نهادن به شکسپیر ، احتیاج روحی متفکران عصر حاضر است .

تمایلات نفسانی و تشنگی لجام گسیخته و برخورد های خشونت انگیز بین المللی ، نتوانسته است موانعی یا حتی محدودیتی در راه ادای احترام و تمسین نسبت به این پیام آور انسانیت ایجاد کند ، زیرا برای نسل ها و قرون متوالی ، شکسپیر با قلب های ملت ها به صحبت نشسته و آنها را تسخیر کرده است . شکسپیر آثارش را نه برای یک دوره ، بلکه برای همه دوران ها به رشته تمزیر در آورده است و همان گونه که خود گفته است : برای ملت هایی که هنوز متولد نگردیده و زبانهایی که هنوز پدید نیامده اند . »

محمود کویر

در تمام طول شب

والذین یعلمون!

از مولانا محمدالدین پرسیدند : که در زمان خلافت مردم دعوی پیغمبری و خدایی می کردند و اکنون نمی کنند . گفت : مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان یاد می آید و نه از پیغمبر!

روزی سلطان سر برزائوی مولانا گذاشته و به شوشی گفت : مولانا ! تو دیوثان را چه باشی ؟ گفت : متکا!

امرابی به حج رفت ، در طواف دستارش برپوشد . گفت : خدایا ! یک بار به خانه تو آمدم ، فرمودی که دستارم برپوشد ، اگر یک بار دیگر مرا اینجا ببینی ، بفرمای تا دندانم بشکنند .

گردآوری : محمود کویر

ادیبان - در قبال این شرایط بوده است . ویژگی و خلاقیتی که با شرایط امروز ایران نیز ، آشکارا در هم تنیده شده است . « آرش » ازین پس منطقی در انعکاس نمونه هایی از آثار طنز آمیز تاریخ ادبیات ایران خواهد گزید .

ارش

طنز در تاریخ ادبیات و فرهنگ کوچه ، ایرانیان ، پیشینه و ریشه ای طولانی و عمیق دارد . بدیهی ست که ریشه داری طنز در فرهنگ ما و در تاریخ اجتماعی و سیاسی مین ما ، نشانگر ویژگی تاریخ سیاسی ایران و ذهن خلاق مردم و پیشروان فکری آنان - هنرمندان و

✦ ✦ ✦

از آثار عبید زاکانی

کرده است ؟ گفت : پهلوی علماء ! آنجا که می فرمایید : قل هل یمسئول الذین یعلمون

« شیخ شرفالدین ترکزینی از مولانا پرسید : خدا شیخان را در قرآن کجا یاد

کانون نویسندگان در بن بست حسین دولت آبادی



کانون نویسندگان ایران (در تبعید) طی فعالیت چند ساله اش مراعاتی را پشت سر گذاشته و در نشست های دوره ای خود، جمع بندی هایی از مسائل و فعالیت های هر مرحله را در حوزه ای محدود (بوستان و نزدیکان) نشر داده است. تحولات اخیر در عرصه ی جهانی و نیز فعالیت اهل قلم در ایران برای برپایی تشکل اهل قلم، تأثیر برجسته ای بر مباحث مختلف مطرحه در کانون نویسندگان در تبعید به جا گذاشته که اختلافات درونی آن را شفاف تر و مطرح تر از پیش می نمایاند. مقاله ی آقای حسین دولت آبادی - از اعضای کانون نویسندگان در تبعید - که در اختیار اهل قلم قرار گرفته، آغاز طرح مشخص، عمومی، و وسیع مسائل مربوطه است. آرزوی ما درج کامل این مقاله، آهنگ فراهم کردن زمینه ی برخوردی دیگر را دارد، تا هرچه بیشتر، نظرات مختلف بر برابر همگان مورد تساوت قرار گیرد، و با برخوردی همنوع تر، نتیجه ای پالایش یافته و منجیده حاصل شود.

این تعریضنامه که بعد ها به تشکیل کانون انجامید، از جانب حاکمیت یک حرکت سیاسی تلقی شد. گریز که آنها در چارچوب قانون اساسی ایران، آزادی بیان و مطبوعات را طلب می کردند خواستار حقوق مادی و معنوی اهل قلم بودند، ولی احیای قانون اساسی که از جانب اعلیحضرت تقض شده بود، یعنی عقب نشینی شاهنشاه و دولت، معبر چنان تنگ و باریک بود که آقایان از طرفی می رفتند رو در روی حاکمیت قرار می گرفتند. در آن شرایط خفقان و سرکوب هر گونه نامی زیر هر عنوانی که شکل می گرفت لاجرم یا سیاست گریه می خورد و می باید تاوان سنگینش را پس می داد. شاید به همین خاطر بود که با هارتر شدن رژیم، حتی همین نامه نگاری ها هم متوقف ماند. و چنانکه دیدیم مبارزه از جای دیگر و با وسایلی دیگر سرگرفت. یعنی هویت کانون و آرمانهای از اینخواهانه از بیثبات و مادیت نیافت، چرا که نمی خواست و یا نمیتوانست بعنوان تشکل سیاسی وارد کارزار شود. بهر حال، رژیم سرمست از بوی نفت یک تازی می کرد و کارگزاران فرهنگی از هیچ کاری در اشاعه ابتذال دریغ نداشتند. هرچه عمر نظام طولانی تر می شد، روشنفکران مردد و گاهی سرخورده بیشتر جذب دستگاه می شدند و در خدمت اهداف آن قرار می گرفتند. شب سیاه مردم را با فشفشه توراتی کرده بودند و ستاره ها در عمق تاریکی گهگاه سوسوسای می زدند و ماه پنهان بود. کانون نویسندگان دوره قدرت دهساله اش را می گذراند و عملاً حضوری در صحنه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشور نداشت. دریا به ظاهر آرام می نمود و میدانان سرگرم سید مروارید، اما این آرامش، آرامش قبل از طوفان بود. افق کم کم تیره تر می شد و نسیمی از راه دور می آمد که خیر از تغییرات و تحولاتی می داد و حقوق بشر نمودگرات های تازه به قدرت رسیده - امریکایی را زیر گوش ها زمزمه می کرد، موج های مرده نوباره جان گرفتند و در نفس باد به خیزاب های تند می بدل شدند و کانون از رخوت به در آمد و جان تازه ای گرفت. صحبت از فضای باز سیاسی بود. کانون به تکاپو افتاد تا خود را سامان و سازمان دهد. شوره این تلاش پریایش شب های شعر و سخنرانی بود در انستیتو گوته. فضا روز به روز سیاسی تر می شد و مردم به جنبش نرمی آمدند و ابتدا زیر طاق مساجد و بعد زیر طاق آسمان به اعتراض فریاد می

آنگاهی به تاریخچه کانون نویسندگان ایران برمی باییم که نطفه این نهاد روشنفکری در خلاء سیاسی روزگاری پخته شده است که رژیم پهلوی پس از سال ها رویارویی و درگیری همه احزاب و گروه ها، و جریان های مترقی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را به کمک بوستان اجنبی و خوبی اش چارو کرده و پایه های نقره کار تخت طاووس را بر پشت خمیده مردم استوار نموده و به قدر قدرت مملکت ایران و منطقه تبدیل شده است. کارگزاران فرهنگی رژیم - مذهبی و غیر مذهبی - این مشامه کاران خلفت، هر روز چهره کزیه نظام را بزرگ می کنند تا با اسلام پناهی خاک به چشم توده مردم بپاشند و با تجدید تمدن نمایی لاک پشت را بجای فولکس واگن به جهانیان قالب کنند. دنیا به کام آنهاست و از همه امکانات برخوردارند. رادیو، تلویزیون، مطبوعات سرسپرده و دولتی، تالارها تئاتر ها و سینماها و سایر مراکز فرهنگی و هنری تیول آنهاست و با کمک این وسایل سیاست فرهنگی خود را اعمال می کنند. سازمان عریض و طولیلی بنام ساوان برای کنترل و قلع و قمع معترضین سیاسی یا مشورت و همکاری بوستان کذایی بوجود آورده اند و دستگاهی بنام اداره نگارش برای ساتسور و تصفیه افکار و اندیشه های شاله و ارتشس مقتدر و بی هویت برای سرکوب، و برای بیکران نفت تا برکشتی مراد بنشینند و عرش را سیر کنند. همه اسباب عیش فراهم است و حالا شهبانوی مهزبان و فرهنگ بوست و هنرپور! می تواند به تقلید فرنگیان کنگره جهانی نویسندگان را در ایران تشکیل بدهد. در چنین فضایی ست که جمعی از نویسندگان و روشنفکران معترض بنا به پیشنهاد جلال آل احمد، طی نامه ای با چهل و چند امضاء اعتراض خود را مبغی بر فقدان آزادی قلم و مخالفت دولت در امر مطبوعات اعلام کرده و از شرکت در آن کنگره سرباز می زنند. - به نظر ما آن شرایط مقدماتی با رعایت کامل اصول قانون اساسی در آزادی بیان و مطبوعات و مواد مربوط به اعلامیه جهانی حقوق بشر فراهم خواهد شد... و به نظر ما، برای آنکه چنین کنگره ای بتواند به صورت واقعی تشکیل شود و به وظایف خود عمل کند، پیش از آن بایستی اتحادیه ای آزاد و قانونی که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان کننده آراء آنها باشد وجود داشته باشد...

کشیدند. در چنین قضایی کانون نشست‌ها داشت و بحث‌ها و گفتگو‌ها و مشاجره‌هایی بر سر «هویت» و «ماهیت» آن «عده‌ای از جمله باقرمومنی بر سر صنفی بودن کانون اصرار داشتند و استدلال می‌کردند که در راستای حقوق مادی و معنوی اهل قلم و مبارزه با هرگونه سانسور، کانون نویسندگان به اهداف خودش نزدیک می‌شود و با حضور سایر هنرمندان که بنوعی زیر تیغ سانسور قرار داشتند کانون تقویت شده و با پیوند با صنف ناسران و مطبوعات و حتی جروفچینان چاپخانه‌ها، تبدیل به اتحادیه‌ای بزرگ می‌گردد که می‌تواند از طریق مبارزه صنفی جبهه وسیعی را در برابر رژیم بگشاید و او را به عقب نشینی وادار کند. چنین بینشی در صلاحیت کانون نمی‌دانست که به عنوان یک نهاد سیاسی یا کلیت نظام مقابله کند و یا موضع بگیرد. به تعبیر باقر مؤمنی در کتاب درد دل اهل قلم: «کانون نویسندگان قطعاً یک سندیکاست. یعنی کارش محدود به مبارزه صنفی برای حمایت از حقوق معنوی و مادی اهل قلم و هنر است. ولی دستگاه سانسور تلاش می‌کند که یک پرچم سیاسی به آن بزند و آنرا به ماجراهایی سیاسی بکشاند. کانون نباید بدنبال این نیت موزیانه کشانده شود. اما درعین حال باید تمام عوارض و عواقب سیاسی مبارزه صنفی را بپذیرد. به این معنی که اگر دستگاه سانسور آن را به یک درگیری صنفی بکشاند مثل هرصنف دیگری بخاطر هدف‌های صنفی اش از رودررویی خود با هر قدرتی جا نزند (ص ۴۲) و یا: «کانون نویسندگان بعنوان یک سازمان صنفی (برخلاف سازمان‌های سیاسی) نه تنها به ضد حکومتی وارد «توطئه» نمی‌شود، بلکه حتی برای تغییر شکل آن نیز تبلیغ نمی‌کند» (ص ۲۵).

این نظر با جوهر بیانیه‌های اولیه کانون هیچگونه تناقضی ندارد و آرمانهای آنرا نمی‌کند، بلکه شیوه‌های رسیدن به آن منظور را راه‌های عملی آنرا پیشنهاد می‌کند. شاید اگر چنین می‌شد، کانون صنفی بود برای همه اهل قلم و هنرمندان که در هر دوره و مقطع تاریخی، با امر سانسور سروکار داشتند و از آن رنج می‌بردند و صدمه می‌دیدند و درواقع آزادی بیان در همه اشکال آن «کانون» همه طیف‌های فکری و اندیشگی می‌شد که نشد و هویت کانون در محاق ابهام باقی ماند تا گروهی تلاش کنند این نهاد را به زانده حزب و یا گروه خودشان تبدیل کنند و تعدادی که به گروه و یا حزبی منتسب نبودند، از حیثیت معنوی آن در راه اغراض پنهان سیاسی‌شان سود ببرند. این کشمکش‌ها با اوج گرفتن انقلاب جادتر شو بعد از انقلاب به ثمر رسید و آن انشعاب‌گذاشتی رخ داد، کشمکش‌ها و مباحث اشفته و بی‌پایانی که هنوز که هنوز است پس از سال‌ها خاتمه نیافته و در تبعید هم ادامه دارد و هرروز موجب نزاع تازه‌ای می‌شود و باز تعدادی کناره می‌گیرند و به گمان این حقیر طبیعی است چرا که کانون نویسندگان از ابتدا اهداف و اغراضش را بروشنی توضیح نداده و راه‌های رسیدن عملی آنرا مشخص نکرده است تا لابد بتواند با کلی‌گویی آن سقف سنگین سرین را که روی سینه اهل قلم فشار می‌آورد کم کم بالا ببرد و فضایی برای تنفس ایجاد کند. همان کاری که اکنون در وطن ما نویسندگان در صدد انجامش هستند و هیچکس نمی‌تواند ایرادی به آنها

بگیرد. بازی هویت سیاسی کانون همچنان در محاق ابهام باقی ماند تا اینکه انقلاب بهمین رخ داد و چندی بعد، دم خروس خیلی‌ها از گوشه‌ها قباشان بیرون افتاد. تفسیرها و تعبیرهای تازه‌ای از مفهوم «سیاسی» و «سیاست» کانون پیدا شد و حواریون هر حزب و گروهی بفکر افتادند از این نمد کلاهی ببرند. چون اگر کانون صنفی نبود و سیاسی بود، لابد باید سیاست مشخصی در برابر رژیم نوپا می‌داشت و موضع روشنی می‌گرفت. چنین بود که شاخه بزرگی از این درخت جوان شکست و جمعی که گویا به مراد خویش رسیده بودند زیر بیرق حزب توده ایران برای ملافا سینه می‌زدند از کانون بیرون رفتند و یا بهتر است بقول حاج سیدجوادی بگویم «عده‌ای همدیگر را اخراج کردند». این انشعاب، نخستین و بزرگترین لطمه‌ای بود که کانون از این رهگذر خورد و بازهم بخود نیامد و به رسالت واقعی خودش پی نبرد. کانون نویسندگان باقیمانده بر سر همان پیمان قدیمی، یعنی مبارزه با سیاست‌های سرکوب جمهوری اسلامی باقی ماند و وظیفه‌ای را به عهده گرفت که درخور یک تشکیلات منسجم سیاسی بود و نه یک کانون دموکراتیک که بر سر یک اصل، آنهم آزادی بیان و مبارزه با سانسور به وجود آمده بود.

کانون که مدعی آزادی برای همه احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی بود، لاجرم رودرروی رژیم آخوند‌ها قرار گرفت و زمینه تلاش خویش را فراهم کرد و به همان سرنوشته‌ی چهارم که احزاب و گروه‌ها و همه مخالفان رژیم شدند، رسالت و مسئولیتی که کانون به عهده گرفته بود درواقع مسئولیت یک اتحادیه و یا سازمان دموکراتیک سیاسی بود و طبقاً مانند هر نهاد سیاسی دیگر سرکوب شد. باری، چند تنی از اعضاء سابق کانون که در غربت همدیگر را یافتند و تجدید عهد کردند و اینبار زخم خورده و عصبی کانون را با همان اساسنامه و منشور و با همان اهداف تشکیل دادند و مدعی شدند که این کانون نویسندگان ایران «در تبعید» ادامه همان کانونی است که در ایران تشکیل شده و تا زمانی که کانون نویسندگان سابق در ایران احیاء نشود و اعلام هویت نکند ما «کانونیم» و چون قرار است با رژیم آخوندها که هر نوع آزادی را سرکوب کرده و با رژیم سابق شاه و عناصر فرهنگی وابسته به آن مبارزه کنیم، ماده‌ای در اساسنامه می‌کنجانیم که چنین افرادی حق عضویت در کانون را نداشته باشند. این ماده همان بنده هفت (از ماده چهارم) اساسنامه بود که هنوز برسر آن دعواست، هرچند که آنرا در سال ۸۹ تغییر داده‌اند. اما بیانیه‌ها اعلان موجودیت کانون در تبعید، چندان کارساز نبود و از همان ابتدا نتوانست جز تعداد انگشت شماری را جلب و جذب کند و اختلافات ریشه دار قدیمی در اشکال مختلف رخ نمود و به تضعیف آن انجامید، اگر نگویم به انفعال و انزوای آن. طی چند سال دقتروستک کانون بین همان اعضاء سرشناس و قدیمی دست به دست می‌شد و هرازگاهی بیانیه‌ای تا «ره کم نشود». اما در این نوسه سال اخیر تغییر و تحولات زیادی در جهان اتفاق افتاد و نیوار بران روی سر خیلی‌ها خراب شد و بسیاری را تحت تاثیر قرار داد و کانون هم بی‌تصنیب نماند و افراد جدیدی «بیه عضویت هیئت دبیران درآمدند و بفکر افتادند کانون را از لختی و انزوا و انفعال درآورند. ثمره



تلاش آنها برگزار می‌شد شب شعر و موسیقی بود و دعوت از اعضای مستعفی سابق و عضوگیری های تازه. در یکی از این مراسم، آقای باقر پرهام، طی يك سخنرانی طولانی تاریخچه سفروش کانون و اهداف آنرا توضیح داد و در نهایت برای کانون نویسندگان جایگاهی قائل شد که تفاوت ماهوی چندانی با آنچه که مورد انتقادش بود نداشت: «... یعنی کانون مانند يك گروه حرفه ای، منطقی نبود که فقط از حقوق خودش و اعضای خودش دفاع کند. کانون از حق آزادی بیان و اندیشه همه گروههای جامعه، به هر شکل آن و از آزادی بیان به عنوان الگوی حاکم بر روند توسعه اجتماعی بطور کلی دفاع می کرد» (ص ۵) و یا «اینهاست مشخصات حرکت کانون: حرکت اعتراضی اجتماعی روشنگرانه در چهارچوب قوانین اساسی کشور و بر پایه موازین نمونکر اتیک حقوق بشر که ناکزیر همراه است با احساس مسئولیت نسبت به خود و نسلهای آینده!». و اما چند تن عضو معترض به سیاست هیات دبیران کانون در تبعید در سالهای ۸۹ - ۹۰، در نامه خویش چنین نوشته اند: «... امضاء کنندگان بیانیه اعلام موجودیت، به درستی بر این مقوله اساسی تاکید کردند که کانون همچنانکه با رژیم سلطنتی مبارزه می کرد، اکنون نیز با نظام جمهوری اسلامی مبارزه می کند و طبیعی ست که موضوع و شیوه مبارزه در خارج که آزادی بیان وجود دارد با داخل کشور متفاوت است. (و اما تفاوتها) نگاه می به مجموع بیانیه های کانون نویسندگان از بیانیه موجودیت تا انتخابات سال ۶۷ در فرانکفورت، اشتهای ناپذیری قاطع کانون را با نظام جمهوری و رژیم سلطنتی می گیرانه نشان می دهد.» و بعد مدعی شده اند که هیات دبیران در این دو ساله «به گونه ای روشمند بر جهت هویت زدائی از کانون نویسندگان ایران (در تبعید) حرکت می کند» و برای اثبات این مدعا دلیل آورده اند سخنرانی پرهام را در پاریس و سکوت هیات دبیران، حضور سیاهش کمربانی در يك جلسه رسمی کانون و متولی گری... و روح ابرار الیم حاکم بر کانون دور. مذهبمان، در جوابیه ای که به این اعتراضیه داده اند طی هفت صفحه استدلال و برهان و تحقیر و توهین از خود رفع اتهام کرده و تایید نموده اند که هیچ کاری خلاف منشور و اساسنامه انجام نگرفته است. یعنی آنها هم بر سیاسی بودن کانون و مبارزه اش با کلیت جمهوری تاکید دارند، و حتی اسماعیل خوبی عضو مستعفی هیات دبیران، در استعفا نامه اش خطاب به مجمع عمومی می نویسد: «کانون نویسندگان ایران، در ایران، از درون برای رسیدن به آرمان «آزادی بیان» با حاکمیت شاه رویارو بود. کانون (در تبعید) از بیرون و برای نزدیک شدن به همه آرمانهای آزادیخواهانه با کلیت رژیم اسلامی درگیر است» (ص ۱) و یا «کانون نویسندگان ایران در تبعید، بیرون از ایران با کلیت جمهوری اسلامی می جنگد».

من این شاهد مثال ها را نقل کردم تا اقلأ برای خوب روشن شود که چه تفاوتی بین نظرات پرهام، خوبی، میرزازاده و سایر اعضای معترض به سیاست هیات دبیران کانون در تبعید، هست و هر کدام چه توقع و انتظاری از کانون نویسندگان ایران در تبعید دارند. پرهام کانون را متشکل از روشنفکرانی می داند که معترضند و مستقل از هر حزب و گروه سیاسی، فراتر و بالاتر از همه تشریفه اند و حقوق بشر و در نتیجه آزادی بیان را در چهارچوب قانون اساسی برای تمام نهاد های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پاس می دارند. شاید خوبی ملهم از او کلمه «فراسیاسی» را ابداع کرده است، نمیدانم. خوبی از این عرش اعلا که در تنگنای قانون اساسی گرفتار است به روی زمین می آید و اعلام می کند که کانون با کلیت رژیم می جنگد. دیگران نه فقط با رژیم اسلامی که با رژیم سابق شده پهلوی هم هنوز در جنگند. کوریم که طی الحساب همه شان با هم می جنگند. اما این جنگ کی رچرا در گرفت؟ بر سریند هفت (از ماده چهارم) اساسنامه که گویا با اکثریت آراء مجمع عمومی در سال ۸۹ اصلاح شد. طبق ماده جدید، بعد از آن هر کسی که منشور و اساسنامه کانون را پذیرفت بمعنای اینست که از گذشته خویش (که احتمالاً در امر سانسور دست داشته) اقتدار کرده و می تواند با ارائه او اثر و یا بو کتاب و معرفی او شاهد از اعضای کانون به عضویت آن در آید. این به تعبیر همان چهار نفر هویت زدائی از کانون است. نیاز به توضیح بیشتری نخواهد بود تا بدانیم که کانون علیرغم ادعایش مبنی بر اینکه يك تشکل سیاسی به معنای خاص آن نیست و یا بقول خوبی (فراسیاسی) است، خود بقدر به يك نهاد نمونکر اتیک سیاسی تبدیل شده که با کلیت رژیم می جنگد. پس اقلأ فراسیاسی نیست. آخر سیاست که شاخ و هم ندارد. بقول خود آقای اسماعیل خوبی: «تمام بیانیه های کانون گواه این معناست.» توضیحات مفصل باقر پرهام هم ما را از این مشخصه نجات نمی دهد. ایشان انتظار دارند فعالیت های فرهنگی کانون در چهارچوب قانون اساسی مملکت انجام گیرد و یا تلاش نویسندگان و روشنفکران داخل گره بخورد و حول محور حقوق جهانی بشر و آزادی بیان در همه اشکال آن و در همه ادوار تاریخی حرکت کند. و این یعنی خلق سلاح کردن اسماعیل خوبی و امثالهم. چرا که آنها از سنگر کانون ریشه نظام را هدف گرفته اند و با کلیت آن می جنگند و لابد خیال براندازی حاکمیت را دارند. و این یعنی سیاست و نه فراسیاسی. اما من همیشه از خوب پرسیده ام و باز هم می پرسم که يك نهاد فرهنگی و هنری که از اعضا، گوناگون و با المق های فکری و مسلکی مختلف تشکیل شده چگونه می تواند «هویت» سیاسی مشخصی داشته باشد که جویگویی تمامی اعضای آن باشد؟ معمولاً يك تشکل سیاسی و یا حتی يك جبهه نمونکر اتیک با کمک برنامه ای مدون که مورد قبول تمامی اعضای آنست برای تحقق آرمانهایش با شیوه های گوناگون مبارزه می کند. وای کانون که با «کلیت نظام» رویاروست، آیا درصدد تمخیر قدرت سیاسی و یا احیاناً سهیم شدن در این قدرت است؟ اگر واقعاً چنین است چرا برنامه مشخصی را تدوین نمی کند تا اعضا تکلیف و مسئولیت خویشان را بدانند او یا اگر بقول پرهام و به استناد به اسناد کانون، کانون يك سازمانی بود و هست متشکل از روشنفکران و هنرمندان و نویسندگان، چرا بی شمار روشنفکران و اهل قلمی که در خارج از کشور زندگی می کنند در آن جایی نداشته باشند؟

خا به تعریف پرهام ، به گمان این حقیر ، تمام اعضای هیئت تحریریه تمامی نشریات سیاسی و غیر سیاسی می توانند به عضویت کانون درآیند ، کما اینکه هم اکنون افرادی با همین مشخصات عضو و فعال هستند ، گروه کور و معضل کانون درست همیتجاست . اگر کانون واقعا کانون نویسندگان ایران بود نه سازمان روشنفکران سیاسی معترض ، تا به امروز سرنوشت و تکلیفش را روشن کرده بود ، صداقتش اینست که هویت کانون از ابتدا با اغراض پنهان سیاسی مخدوش شده است . و در انتخاب نام آن دقت لازم را مبذول نداشته اند . چرا که این نام با محتوای منشور و اساسنامه تناقض دارد . همانگونه که یاقر پرهام و دیگران ادعا کرده اند ، کانون در همان آغاز متشکل از جمعی از روشنفکران معترض بوده که اعتراضشان در درخواست آزادی بیان و رعایت حقوق بشر متجلی شده است و در دوره دوم ، اساسنامه کانون ملهم از اندیشه بنیانگذاران آن نوشته می شود و علیرغم مخالفت تعدادی از اعضا ، تحت تاثیر جو سیاسی و اجتماعی آن دوران به تصویب می رسد و این استخوان از همان سالها لای زخم باقی می ماند و روز به روز می کشند تا سرانجام کانون در فراتگفورت عملاً از هم بپاشد و در هوا معلق بماند .



به گمانم تا اینجا صورت مسئله روشن است و ریشه های اصلی اختلافاتی را که امسال منجر به انفجار در برون کانون شد بیان کرده ام . شاید اگر شیوه برخورد عناصری که مخالف فراسیاسی شدن کانون بودند چنین پرخاشجویانه و نوز از نزاکت نبود که بود ، این بیچاره بچار مرگ مقابله نمی شد که شدو به اغما نسی افتاد . اما شد آنچه نمی باید می شد و این امر ناگزیر بود . چون یک جمع دموکراتیک اگر در اصول باهم توافق نداشته باشد ، از این بدتر وقتی اصول در اساس مخدوش و مبهم باشد . یقیناً با رای گیری و اکثریت و اقلیت کارش به سامان نمی رسد و هرروز که بگذرد دامنه اختلافات وسیعتر می شود و این اساسنامه و منشور و حتی تغییر بند هفت مشکلی را حل نخواهد کرد . چرا که اگر بپذیریم که کانون نهادی است دموکراتیک که متشکل از جمعی از روشنفکران و نویسندگان اهل قلم ضد نو رژیم (من هنوز تعریف حقوقی رژیم نوم را نمی دانم) که برای آزادی ها برای همه و منجمله آزادی بیان مبارزه می کند ، دیگر جایی برای تفسیر و تعبیر باقی نمی ماند و تغییر بند هفت اساسنامه برواقع نقض غرض است . با تغییر این بند قانوناً هیچ مانعی برای ورود کسانی که احتمالاً تا دیروز در امر سانسور دست داشته اند و از کارگزاران فرهنگی نو رژیم بوده اند ، وجود ندارد . جز ضوابط اخلاقی و این امر ، دست و پای هیأت دبیران را برای عضوگیری توی پوست گردو می گذارد و باعث

مناقشات تازه می گردود در آینده دامنه کشمکش ها شدت خواهد یافت و کانون مضطرب خواهد شد . همانگونه که همانکون در شرف اشتملال است . به باور این حقیر ، نه تغییر بند هفت اساسنامه و نه احیاء دوباره آن معضل کانون را حل نخواهد کرد . هیچ راهی بجز این نمی ماند که رسالت واقعی کانون نویسندگان دوباره مورد ارزیابی و گفتگو قرار گیرد و تکلیف اینهمه برداشت ها و تعبیر گوناگونی که از منشور و اساسنامه صورت گرفته روشن شود . اینطور که پیداست ، سایر اعضای قدیمی کانون مانند ناصر پاکدامن ، هما تاطق و محسن یلفانی ، بروک و دریافت متفاوتی از « هویت کانون دارند که با نظرات پرهام و خوئی و دیگران همسو نیست . چرا ؟ لابد بخاطر اینکه « هرکسی از ظن خود شد بار من » . و حالا که چنین است ، چرا نباید یک نشست همگانی ، منشور و اساسنامه کانون که حتماً سندی ازلی و ابدی نیست ، مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد ؟



خلا اگر همه پذیرفتند که کانون در تبعید ، سازمان نویسندگان و روشنفکران معترض ضد نو رژیم است و لاجرم یک نهاد سیاسی است ، اشکال این سیاست را و در نتیجه برنامه ای را تدوین کنند تا براساس آن ، اعضا اقلأ به « هویت سیاسی » خویش آگاه باشند و چشم بسته زیر بیانیه های کانون امضاء نگذارند . و یا اگر بقول آن شاعر گرانقدر ، کانون « فراسیاسی » است ، قلم رنجه نموده برای اکابری ها که هنوز الفبای دموکراسی سازمانی را نفهمیده اند ، طی چند عبارت غیر فلسفی و غیر شاعرانه و عامه فهم معنا و مفهوم این واژه را به سبک نکارت تشریح کنند و رفع ابهام بنمایند و توضیح بدهند چگونه یک نهاد فراسیاسی با « کلیت یک نظام » می جنگد و اشکال این رویارویی کدام است و من نوعی ، بعنوان یک سپاهی این لشکر رزمنده چه وظایفی داریم ؟ و یا اگر کانون نویسندگان ایران (در تبعید) از افراد « خاص » بوجود آمده ، خاصیت و مقتضات آثار تعریف کنند تا بعد ها نیاز به تبصره ها و ماده های الحاقی نباشد .

و اما اگر کانون یک سازمان دموکراتیک اهل قلم است که صاحبان اندیشه ها و افکار و مسلک های گوناگون بر آن گردآمده اند و هرکدام بیانش سیاسی خاصی دارند و یا اصلاً با سیاست کاری ندارند ، سودای سیاست و موضع گیری سیاسی را از سر بدر کنند . چرا که این طیف رنگارنگ و متنوع حتی اگر با کلیت نظام درگیر باشد ، ممکن نیست در شیوه ها و اشکال مبارزه به توافقی برسد و راهی را انتخاب کنند که همه بتوانند رو به هدف مشخصی بروند . نویسندگان و هنرمندان هرکدام گذشته خویش را برونش دارند و رو به آینده ای می روند . می توانند در خارج از کانون عضو سازمان و یا حزب سیاسی باشند و یا ادیب بیگانه با سیاست . کانونی با این هیأت و مشخصات نمی تواند و نباید با موضع گیری سیاسی ابهام بیافریند و به اعضایش هویت سیاسی عطا کند و دامن به چنین توفعی بزند که با صدور بیانیه « کار سیاسی می کند . کار سیاسی و سیاست جا و محل خودش را دارد و راه بر هیچ کسی بسته نیست . اهل قلم و هنرمندان جماعتی هستند که کار خلاقه و قلمی و فکری می کنند و شاید ، کسانی در آثارشان با سیاست و در نتیجه با حاکمیت درگیر می شوند . کانون هیچگونه مسئولیتی در برابر آثار و افکار و مشی سیاسی اعضایش نمی تواند داشته باشد مگر اینکه اشکالی در راه بیان عقاید و افکار آن عضو بوجود آید . همه اعضا تک تک می توانند در خارج از کانون و به مسئولیت خود با کلیت

معرفی کتاب

امیر شمس

سیاستجو

«سیاستجو» مجموعه ای است از هشت داستان کوتاه و بلند از «محمدرضا سفیدی» با طرحی از «مرتضی ممیز» بر روی جلد که توسط انتشارات «نشر شیوه» در شیراز، در ۱۹۶ صفحه و به قیمت ۷۵۰ ریال در سال ۱۳۶۸ روانه بازار کتاب گردیده است. «سیاستجو» نمونه ای است از ارزش انبساط داستانی معاصر ایران.



«بهار» گارتاژه، احمد محمود

نشر نو، مجموعه، سه داستان از احمد محمود نویسنده برجسته میهنمان را منتشر کرد. «بهار» عنوان این کتاب، نام یکی از داستان های این مجموعه است، و دو داستان دیگر «کجا می روی نته امروز» و «بازگشت» است. «فرج سرگوشی» در گوشه هائی از نقد ارزشمندش بر این مجموعه قلم می نویسد (لینک شماره ۹۲) « احمد محمود در سه داستان مجموعه «بهار» یکی از ویژگی های کار خود یعنی نظر حادش به زمان حال را به اوج رسانیده است. این شیوه نثر را او پیش از این در رمانهای خود تجربه کرده بود و اکنون مقلدانی دارد که ادعای نوآوری دارند و... داستان های مجموعه «بهار» چشم اندازهای گوناگون از منظور نگاه چند نویسنده حساس یا ناظر و راوی، در کنار و همزمان باهم حضور دارند تا توهم وقوع همزمان حوادث را در زبان عادی نثر خلق کنند.»



ناکهان سیلاب

«ناکهان سیلاب» نام رمانی است از مهدی سعابی مترجم شناخته شده در پنج بخش و نیز بوقسمت کوتاه تحت عنوان «آغاز» و «انجام» در انتهای ابتدای کتاب.

«ناکهان سیلاب» که گویا اولین رمان مهدی سعابی است توسط انتشارات «شرکت القبا» به قیمت ۱۸۰ ریال منتشر شده است. جلد این کتاب مزین است به اثری از «میکل آنژ».



«طومار شیخ شروین» عنوان فیلمنامه ایست از «بهرام بیضایی» نویسنده و کارگردان بنام سینما و تئاتر ایران که چاپ دوم آن در پائیز ۱۳۶۹ در ۷۹ صفحه به قیمت ۵۰۰ ریال توسط انتشارات «روشنگران» روانه بازار کتاب گردیده است.



سنگهای شیطان

«سنگهای شیطان» مجموعه ۹ داستان کوتاه است از «منیروروشی پور» نویسنده. رمان «اهل فرق» که انتشارات «نشر مرکز» آنرا در ۲۰۰۰ نسخه به قیمت ۵۵ تومان در ۹۴ صفحه منتشر کرده است. این مجموعه شامل ۹ قصه از دو دوره متفاوت «منیروروشی پور» است. پنج قصه نخست از آخرین کارهای نویسنده هستند که در سال شصت و نه نوشته شده اند.

در این قصه ها پیشرفت و تحول نویسنده از نظر دیدگاه و تکنیک مشهود است و دیدگاه کم و بیش یک جانبه او نسبت به زن و مسائلش جای خود را به نگاهی تیز و چند بعدی داده است. نویسنده در این قصه ها برخلاف کارهای پیشین «به مردان نیز پرداخته و در ما فقط از آینده می ترسیم» دید جامعه شناختی و روانشناختی ویژه خود را از مردان ارائه می دهد.



آه استانبول

«آه استانبول» مجموعه هفت داستان کوتاه و بلند است از «رنا فرخقال» که توسط انتشارات «اسپرک» در ۲۴۷ صفحه و به قیمت ۱۶۵ تومان منتشر شده است. روی جلد این کتاب مزین به طرحی است از «مرتضی ممیز».

عنوان قصه ها چنین است: «برجی برای خاموشی» ۲۱ صفحه، «همه از یک خون» ۲۳ صفحه، «پارانهای عیش ما» ۴۶ صفحه، «کوهنوردان» ۱۴ صفحه، «گرنشهای عصر» ۲۲ صفحه، «آه استانبول» ۳۶ صفحه، «مجموعه ایلامی» ۲۷ صفحه.



بالتون مهتا

«بالتون مهتا» داستانی است از «جعفر مدرس صادقی» در ۹ فصل یا طرحی از «مرتضی ممیز» بر روی جلد که انتشارات «اسپرک» در ۱۲۷ صفحه به قیمت ۷۰۰ ریال منتشر کرده است.

سال های عقب

«سال های عقب» عنوان داستانی است از «محمد بهارلو» در ده بخش که به وسیله انتشارات «نگاه» در بهار ۱۳۶۹ در ۱۱۱ صفحه به قیمت ۶۰۰ ریال منتشر شده است.



سفر روس

«سفر روس» عنوان خاطرات سفر روس «جلال آل احمد» است که توسط برادرش «شمس آل احمد» و با مقدمه و حواشی وی توسط انتشارات «برگ» در ۳۳۶ صفحه و به قیمت ۱۲۰۰ ریال در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است.

این کتاب که حاوی مشاهدات و خاطرات «جلال آل احمد» است بعد از مسافرتش به اتحاد جماهیر شوروی در مهرماه ۱۳۴۳ به رشته تحریر درآمده است.



کارهای تازه امیر حسن چهل تن آماده انتشار

امیر حسن چهل تن از امیدها و استعدادهای داستان نویسی میهنمان است. کارهای او «بویژه داستان کوتاه» منتشر شده او در نهای سخن ۳۶ (میرزا ابوالحسن خان حکیم)، «شائنگر این استعداد» بارقه امید گفته شده است. چهل تن متولد ۱۳۲۵ در تهران است. نخستین مجموعه داستان او به نام «صیغه» در سال ۱۳۵۵ منتشر شد. دومین مجموعه داستانش «دخیل بر پنجره» قلمرو در سال ۱۳۵۷ انتشار یافت. سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ داستان های کوتاهش در «نامه های کانون نویسندگان» و «کتاب جمعه» چاپ شدند. سال ۱۳۶۲ چاپ دوم «روشنه» قاسم با تغییراتی به انجام می رسد که تاکنون اجازه انتشار نگرفته است. مدتی است که رمان «تالار آئینه» مجموعه داستان «و دیگر کسی صدایم نژده» را به ناشر سپرده است. درحال حاضر درانتظار صدور مجوز انتشار «تالار آئینه» از وزارت ارشاد است. امیرحسن چهل تن بعد از جلوگیری از انتشار رمانش «روشنه» قاسم از همکاری با نشریات ادبی سرباززه اما در یکی دو سال اخیر آثار او در سفید، نهای سخن، گردون، و منتخبی از داستان های کوتاه ایران و جهان به چاپ رسیده است. چهل تن در همکاری با فریدون قریب، ترتیب دهنده مصاحبه طوالتی ای با محمود دولت آبادی بود که با عنوان «مانیژ مردمی هستیم» منتشر شده است.



فرهنگ هنرمندان و نویسندگان «کودکان و نوجوانان»

در ایران منتشر خواهد شد. فرهنگی که شامل اطلاعات ضروری درباره هنرمندانی که در زمینه شعر، داستان، تئاتر، سینما، موسیقی، تصویرگری و عکاسی کودکان فعالیت کرده اند. این فرهنگ با همکاری «مجله زن روز» و «کیهان بچه ها» و زیر نظر «نقی سلیمانی» و «احمد غلامی» به چاپ سپرده خواهد شد.



«کانون نویسندگان ایران»



فعالیت مجدد

بحث درباره «کانون نویسندگان ایران» و فعالیت مجددش به گوشه ای چندی مطرح است. کانونی که نقشی ارزشمند در تحولات فرهنگی و اجتماعی ایران داشت. روزنامه های خبری و مجلات فرهنگی (هنری و ادبی)، مطالب و مصاحبه های گوناگونی درباره فعالیت مجدد کانون برج کرده اند. گروه بزرگی از نویسندگان ایرانی خواهان فعالیت مجدد این کانون هستند. و برخی دیگر که شکل گیری این کانون را نفی خود و جمع همفکران می دانند علم مخالفت با شکل گیری این کانون برداشته اند. که نمونه، نویسنده ایست که در ماهنامه هنری «سوره» اسفندماه ۱۳۶۹، علیه «کانون» دست به قلم برده است. او می نویسد: «بحث درباره کانون نویسندگان علی رغم میل یاطنی نویسندگان پایبند به تعهدات بین المللی مطرح نخواهد شد. اما بالاخره مطرح شده شده است و شاید دیر یا زود بخواند کار به تشکیل مجدد کانون بیهامد. گفتم حالا که کار به اینجا کشیده لازم است ما هم بعضی از حرف های خودمان و نه همه آن را بزنیم. قصدم از ما کسانی اند که با نویسندگان پایبند به تعهدات بین المللی تصریح شده در اعلامیه های جهانی حقوق بشر، برسر بسیاری از مسائل و از جمله بر سر همین تعهدات حرف دارند. خوب، بالاخره ما هم هستیم و کسی نمی تواند نه وجود ما را انکار کند و نه نویسنده بودن ما را. بالاخره هرچه باشد ما هم به قول امروزیها قلم می زنیم و چون قلم می زنیم پس هستیم و البته قصد انکار وجود آن نویسندگان پایبند به تعهدات بین المللی را هم نداریم و همانطور که وجود خودمان را اثبات کردیم پس توانیم هرچند یار که بخواهیم وجود آنها را هم اثبات کنیم.»





بردگی مدرن

«خودفروشی کودکان در جهان سوم»

خدمت ارغوان شهوات جنسی جان قرار گرفتن - عدلانه جلوه کند .
 مازو، اکثر این بزرگسالان است؛ کورگی غیابانی که تمام همش این
 است تا بچه بیشتری در آورد.

بچه‌ها بمرور ساله در خانه بی معلولان ، در پایتخت نپال
 زندگی می کنند . بزرگسالان ساله بود که روبرو شد و پس از ضرب و شتم و
 تجاوز ، سر از یکی از مراکز شهواتی هند در آورد ، و در زمره بی گناهی
 و پانزده هزار دختر نپالی در آمد که در بازار سنگس هند خریدار
 قرارانی دارند . تولاژ ، بعد از دو ماه متخلایه سلفیس شده ، اما به دلیل
 ابتلایش به بیماری منی بود که در بیمارستان بستری شد . پس از یک
 سال وزارت بهداشتی هند اجازه کار به او نداد و او به کشورش باز
 گردانده شد ، اما این هنوز پایان راه و زندگی پر زنج تولاژ نبود . پس از
 بار گردانده شدن از هند پدرش از پذیرش او خود داری کرد . او اکنون با
 جسم و روانی درهم شکسته در خانه ای عمومی و زندگی می کند .

سیبری پرن ، ماریو کاری پرن ، و تولاژ در زمره کودکانی هستند که
 بنا بر آمار کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ، سالانه یک میلیون از آنان
 فریفته ، روبرو و یا فروخته می شوند ، و بالاچیز تن به فحشا و خود
 فروشی می دهند ، نوعی جدید از بردگی و بی تردید زشت ترین نوع آن .

مردم در غرب ، نیز شاهد خود فروشی کودکان هستند اما آنچه در
 آسیای جنوب شرقی ، پوزیل ، کلمبیا و مکزیک می گذرد ، چهره و کیفیت
 دیگری دارد . فقر این کودکان را مجبور به تن فروشی می کند ، کودکانی
 که در سنگال و کنیا و ... در گروه های مختلفی به دنبال مشتری می
 گردند . فقط در مانتیو ده هزار کودک از این طریق کسب درآمد می کنند .

وزیر دانگستری سوئد رقم ده میلیون کودک خود فروش را به قلب بی
 کوه یخی تشبیه می کند که از سطح آب بیرون زده است . رقم واقعی
 چندین برابر این تعداد است . جهان مردم که با مذهب متبع عارت ثروت
 های طبیعی و بازار بردگان و نیروی کار ارزان بود ، به قول فرانتس
 فانتون ، تبدیل به فاحشه خانه ی غرب می شود ، و کودکان بر اثر فشار
 فاجعه یاز اقتصادی و بدون امید به یافتن شغل توسط والدین به معرض
 فروش گذاشته می شوند .

میلیون ها کودک در مزارع جان می کنند ، در راهبندان سنگین و
 پر درد خود روها در شهرها ، به دور ماشین ها حلقه می زنند ، روزنامه و
 چیز های دیگر می فروخته ، در هتل ها و رستوران ها و بازار های
 لولند و به حمل بار تن می دهند تا شاید زندگی خود و خانواده شان را
 تأمین کنند ، اما از کار آنان تا به فحشا و خود فروشی کشیده شدنتان
 راه پندان بزرگی نیست . بسیاری از کودکان خود فروش (مثلاً در ژاپلند)
 دهقانانگانی هستند که به تنها شغل آسمان و پر درآمد ، یعنی فحشا رو

انها از روستاهای فقیر زده و از حلی ایاده های حقیقی
 شهرهای یوزیل ، کنیا ، تایلند ، فیلیپین و ... می آیند ، آنها
 ده میلیون اند ، از چهار تا پانزده ساله ، و اغلب آنها
 فروخته ، یا مجبور به خودفروشی کرده اند ، و گویست -
 های سنگس آنان را الوده به تنگ می کنند ، هیچ کوششی
 برمسو این نوع بردگی مدرن صورت نگرفته است .



سیبری پرن ، بزرگسالان بود که مورد تجاوز قرار گرفت .
 نخستین مشتری خود چوبی پنجاه ساله ای بود که با پرداخت ۲۲۰ مارك
 بکارت او را خرید . بعد از مقاومت های ناپرسانه سر انجام تجاوز صورت
 گرفت . او از روستایی از استان « چنگ رای » در شمال تایلند است .
 بعد از ترک پدرش ، مادر از عهده بی نظارت چهار فرزند بجای مانده بر
 نیامد و دختر بزرگ خود را به صاحب رستورانی در شهر « کرات » به
 قیمت ۳۰ مارك فروخت ، تا او بر اساس قرارداد فیما بین ظاهراً در
 آشپز خانه ی رستوران کار کند . بعد از دو سال خود فروشی به شهر
 سلسلی و پاتایا ، رفت ، تا شاید در این محل جمع ثروتمند های ژاپنی ،
 اروپایی و آمریکایی در آمد بیشتری به دست آورد ، و بتواند برای
 خانواده اش پولی بفرستد . به گفته خودش ، راهی جز این باقی نمی ماند .

ماریو کاری پرن همسوک ده ساله ایست که از زانگ نشین های شهر
 « سن پائولو » فریخته است . او دیگر تحمل بد مستی های پدرش را که
 مادر را از او می داد ، نتوانست . او مثل بسیاری از نو جوانان یوزیلی یا
 « ماشین شویی » و « دزدی و اشغال جمع گنی زندگی را می گذراند ، تا
 سر و کله ی « جان » آمریکایی پیدا شد . ماریو بزای نخستین بار طعم
 دوستی و محبت را در کلبه « جان » چشید . جان ، برای ماریو ، شیرینی
 می خرید و کفش ورزشی مدرن به پایش می کرد ، به او اجازه می داد در
 اتاق هتل بخوابد ، و این کار ها سبب شده بود تا به چشم ماریو ، در

نشکفته

پرپر می شوند

هر روز ۱۰ هزار کودک بر اثر بیماری ها و کمبود های قابل پیشگیری و درمان جان خود را از دست می دهند. بی تردید امسال نیز، مثل هر سال روز ۱۸ فروردین - روز جهانی بهداشت - پیرامون مرگ و میر ناشی از بیماری ها و کمبود ها و بویژه مرگ و میر کودکان ، آمارها اعلام خواهد شد و بحث و گفت و گو های فراوان انجام خواهد گرفت. این نوع آمارها و بحث و گفت و گو ها به شناخت بیشتر عوامل

بروز این فجایع و غلبه انسان بر آن ها کمک خواهد کرد، اما متأسفانه علیرغم هبادهای فراوان ، وضعیت کودکان و مردمان کشورهای فقیر نه تنها بهتر ، که در عرصه های بدتر از گذشته شده است ، نه فقط میزان مرگ و میر کودکان به عنوان یکی از شاخص های مهم بهداشتی و یکی از مهمترین شاخص های تندرستی ، بلکه مسئله تغذیه ، شاخص امید به زندگی ، مسائله مسکن ، و آب آشامیدنی ، بهداشت عمومی و بهداشت محیط زیست ، پیشگیری از بروز و گسترش بیماری ها ، مسائله درمان و دارو و ... ده ها شاخص مهم دیگر چشم اندازی تیره دارند . هنگامی که جامعه شناسان امریکایی (شلدون وانزیکز و جوناثان استرن) سخن از اینکه « یک پنجم کودکان امریکا فقیرند » به میان می آورند و نگرانی خود را از وضعیت بد

بهداشتی کودکان امریکایی اعلام می کنند ، دیگر می توان ابعاد فاجعه را در کشورهای فقیر ، واقعی تر تصور کرد! کشورهای که درصد مرگ و میر در آن ها ۱۰ درصد بیشتر از حتی کشورهای در حال توسعه است و فقط یک سوم جمعیت آن ها امکان دسترسی به آب پاکیزه دارند و یک پنجم جمعیت باسوادند . چهره همالوئید جهان ۱۰۰ در کنار انتظار مرگ بیش از ۸۰ میلیون کودک ، بخاطر ۶ بیماری قابل پیشگیری (سیاه سرفه ، دیفتری ، سل ، کزاز ، سرخک و اسهال) و در کنار زخم های کهنه از دست رفتن ۱۵ میلیون انسان به دلیل فقر و گرسنگی که ۷۰ درصد آن ها کودکان هستند ، وقتی غم آلود تر می شود که ایندز - طاعون قرن بیستم و یکم - نیز به این چهره بویژه چهره معصوم کودکان هجوم آورد .

آورده اند - و ثور بیست های کشورهای اروپایی و امریکایی و ژاپنی مزد این « شغل های آسان » را می پردازند - ثور بیست هایی که تعداد آنها از هجده میلیون در سال ۱۹۷۸ به چهل میلیون در سال ۱۹۸۸ رسید . سودگران در جست و جوی این کودکان حتی تا دور افتاده ترین روستاهای کشور های نامبرده می روند ، تا مقنن بافقانان فقیر را بخرند . در این مناطق خانواده ها از اینکه صاحب دختر می شوند ، خوشحال هستند ، چرا که دختران ، آسانتر به کار گمارده می شوند ، چه کار در مزرعه های برونج ، چه کار در کارخانه ، و یا در خیابانها و قماشه خانه ها . به بوزیل نگاه کنیم - کشوری که قادر به تغذیه مردم خود ، بویژه کودکان ، نیست ، و اینگونه است که خود فروشی - حتی خود فروشی مزقت - راه نجات از مرگ می شود ، خشکمانی چهار سال نخست دهه هشتاد ، اختناق و فشار فزاینده از طرف زمین داران بزرگ ، بسیاری از دهقانان را از شمال شرقی بوزیل به شهر های بزرگ ، راند ، به آنجا که تنها راه تامین معاش خانواده ها ، اغلب ، فروش فرزندانشان بود ، و اکنون نیز هست . بسیاری از پسر بچه ها نیز درآمد ناچیزشان را که باخطر مرگ همراه است ، از چنین راهی تامین می کنند ، چرا که در جوامع امریکایی لاتین ، همچنان باز بودن موره تغذیه و تهیه است و کم نیوده و نیمهتند پسر بچه هایی که پس از سوء استفاده از آنها به قتل رسانده می شوند .

بنا بر تخمین محتاطانه ی یک مرکز تحقیق نروژی ، برای ارائه به شورای اروپا ، در بخش فحشهای کودکان حداقل سالانه بالغ بر ۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری می شود . و تجارت کودکان هم تابع قوانین بازار است ، و عرضه و تقاضا قیمت ها را تعیین می کند . صادر کنندگان این کالا کشور های فقیر آسیای جنوب شرقی (تایلند ، سری لانکا و فیلیپین) امریکای لاتین و اخیراً آفریقا هستند . خرید و فروش این کودکان راسازمان های متشکل ، و طبق برنامه ، اداره می کنند - و بسیاری از سیاستمداران فاسد و افراد پولیس در زمره ی گردانندگان چنین سازمانهایی هستند .

ارتشیان امریکایی در آسیای جنوب شرقی نقش بزرگی در گسترش فحش در میان کودکان دارند . تنها در تایلند سالانه هشتاد هزار ارتشی در بارها و فاجعه خانه ها و سالنهای ماساژ ، خرشگذرائی می کنند ، بر اساس تحقیقات مرکز حمایت از کودکان در نروژ ، سوء استفاده از کودکان ، در اطراف پایگاه های هوایی امریکا در کشورهای مختلف افزایش یافته است . اما آنچه که عرضه می کنند به بازار و بطور چشمگیری افزایش داده ، پرواز بس اکتان های شوروتوانی (هراپیماهای حامل ثور بیست) و وروه آنها به مناطق نامبرده است . گسترش این پرواز ها و افزایش تعداد کودکان فاجعه و خود فروش ، سمب شده است تا خودفروشی شاخه ی مهمی از اقتصاد کشور تایلند شود . اتاق انتظار مطب و دکتریان ، در بانکوک را دختر بچه ها پر کرده اند ، بخورانی یا

چهره های مضطرب و آمیزه ای از ترس و شرم ، که ظاهراً روزنامه ها را بیق می زنند و درد دل می کنند - دکتر پان می گوید : اکثر بیماران من دختران خیابانی هستند ، آن ها هنگامی که درشان از موز تحمل می گذرد ، سراج من می آیند ، بسیاری از آنان معتادند و از اختلالات روانی رنج می برند ، متأسفانه برای اینگونه مشکلات آنها کاری از دست من ساخته نیست .

او می گوید :
تجارتی که بین خودفروشی کودکان در جهان باسصلاح اول و سوم وجود دارد در این است که در کشور های شومند ، دختران بخاطر بستنیایی به مواد مخدر تن به خودفروشی می دهند در حالی که در کشورهای فقیر دختران خود فروش برای رهایی از واقعیت تلخ زندگی تحمل رنج فلاکت بار آن به مواد مخدر پناه می آورند .

بزرگرفته از مجله ی « بر اسپینگل » - ترجمه ی : حمید فرهنگ



در هر کجا هستیم

و با هر امکائی که داریم ، باید شروع به کار کنیم

ارش - شما ابتدا دانشجوی رشته سینما در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران بودید اما بعد تقریباً تمام انرژی شما در عرصه هنر ، وقف تئاتر شد. اگر تئاتر کار اصلی شما بود ، با چه انگیزه ای رشته سینما را انتخاب کردید ؟

فرهاد مجدآبادی - سینما را دوست داشتم و می خواستم فیلم بسازم . هنوز هم همانطور است. اما کار تئاتر را قبل از ورود به دانشکده هنرهای دراماتیک شروع کرده بودم و در تمام سال های دانشکده (۴۵ تا ۵۱) در تلویزیون ، کارگاه نمایش و جاهای دیگر کار تئاتر می کردم . در دوران دانشکده پنج فیلم کوتاه ساختم و در دو فیلم تلویزیونی و سینمایی به عنوان مستیار کارگردان کار کردم . با توجه به شرایط فیلم سازی در آن زمان و فضای حاکم بر سینمای ایران طبیعتاً وارد شدن به سینمای حرفه ای ، یعنی فیلم فارسی ، برای تحصیل کرده های سینما یا بلندآوازی سینمای چینی و درست که اصطلاحاً «سینمای هنری» گفته می شد ، نه کار ساده ای بود و نه کاری دلخواه! ما فیلم فارسی چینی ها را قبول نداشتیم ، آنها هم ما را قبول نداشتند . خیلی ساده البته جوان بودیم و نمی دانستیم دنیا بست کیست ! این را هم بگویم که من مثل خیلی های دیگر سعی کردم برای ساختن فیلم هائی که فکر می کردم بهتر از فیلم فارسی خواهد بود ، تهیه کننده ای پیدا کنم . حتی تا مرحله شروع فیلمبرداری بعضی از این فیلم ها هم پیش رفتم اما به نتیجه نرسید .

بنا براین به کار تئاتر که عملی تر و در آن موقع از بسیاری جهات رهاییبخش تر بود ادامه دادم .

ا- شما تا سال ۶۶ در ایران بودید . بعد از انقلاب چه کارهائی در ایران به روی صحنه بردید؟

ف- م- بعد از انقلاب ۱۲ نمایشنامه کارگردانی کرده ام . در اجرای سه نمایشنامه هم به عنوان بازیگر و چهار نمایشنامه به عنوان طراح یا انتخاب کننده موزیک همکاری داشتم . از نمایشنامه هایی که کارگردانی کردم ، هفت نمایشنامه بالاخره به روی صحنه آمدند . پنج نمایش دیگر که همه برای اجرا آماده بودند به دلیل مختلفی از جمله سانسور روی صحنه نیامدند . از اجرای نمایش های «ساز پنهان است» و «ادب مرد به ز نولت اوست» ، یکی دو روز قبل از اجرا درحالیکه همه چیز آماده بود ، جلوگیری شد . نمایشنامه «چهره های سیمون ماشا» برشت - «لوثر» جان ازیرو - «ابومسلم» محمد نگهداری و «سپیدان» اکبر رادی را هم مدتی (هر کدام حدود ۲ ماه) تعزیر کردم که آن ها هم عمدتاً به علت سانسور و «فرمان توقف از بالا» کنار گذاشته شد .



صحنه ای از نمایشنامه «در شب حادثه» فرهاد مجدآبادی و هایده ترابی

فرهاد مجدآبادی ، متولد ۱۳۲۵ تهران

فارغ التحصیل دانشکده هنرهای دراماتیک تهران در رشته کارگردانی سینما و تلویزیون

شروع فعالیت در تئاتر و تلویزیون: ۱۳۴۵

بازی در چند فیلم سینمایی از جمله «چشمه» کار ازبی اوآنسیان و چند نمایش از جمله «هوراتی ها و کوراتی ها» نوشته برشت ، و نوشتن چند فیلمنامه کوتاه و کارگردانی آنها از جمله «اتاق برای زندگی است»

کارگردانی بیش از ۲۰ نمایش ، از جمله جسد - موضوع صحبت راموش کنیم - دلبران تنگستان - در شب حادثه (نوشته فرهاد مجدآبادی) - گریه ، مرداب ، انتظار (نوشته ایرج جنشی عطایی) - بساز ، خرابش کن ، بساز (نوشته محسن مرزبان) - کشتارگاه (نوشته کارلوس ری تر)

۱ - در هنگام تمرین چرا سانسور می شد ؟ مگر
نمایشنامه ها قبلاً به تصویب نرسیده بود ؟
۲ - م - بله تصویب شده بود . اما در جریان تمرین اکثر نمایش
های ما رئیس اداره تئاتر یا شورای نظارت بر نمایش عوض می
شد و نمایش می بایستی مجدداً با نظر رئیس جدید یا شورای
جدید بررسی و تصویب شود که اکثراً هم نمی شد .

۱ - عوض شدن رئیس اداره تئاتر یا شورای نظارت ،
چه ربطی به نمایشنامه های تصویب شده و در حال
تمرین و اجرا داشت ؟

۲ - م - سانسور در اداره تئاتر بعد از بهمن ۵۷ مراحل مختلفی
را گذرانده است . می شود گفت که تمام سال ۵۸ و اوائل سال ۵۹ ،
تقریباً تا زمان شکل گیری انقلاب به اصطلاح فرهنگی و بسته
شدن دانشگاه ها سانسور حداقل در اداره تئاتر وجود داشت .
هیچ نمایشی به دلیل سانسور خواننده یا دیده نمی شد . هرکس
هرنمایشی می خواست کار می کرد و کسی هم به کارگردان نمی
گفت این کار را نکن یا نکن . اما کم کم وضع تغییر کرد و
سانسور از طریق گروه های فشار و در پوشش انجمن های
اسلامی و امت حزب الله به داخل مراکز نمایشی از جمله اداره
تئاتر نفوذ پیدا کرد . با کنار رفتن جمشید مشایخی از ریاست
اداره تئاتر که درحقیقت به خاطر اعتراض به همین نوع
سانسورها و اعمال نظرها بود ، جناب « سانسور » با شکل و
شعایل دوستانه ای وارد اداره تئاتر شد . نمایشنامه ها مثلاً به
عنوان ارزیابی هنری خوانده می شد و به عنوان همکاری هنری
دیده می شد .

۱ - توسط کی ؟

۲ - م - رئیس وقت اداره و چند نفری که به صورت شورای محلی
کار می کردند . به هر حال این نوع سانسور با کنار رفتن رئیس
بوم و روی کار آمدن وی سای بعدی شدت و قدرت بیشتری گرفت
و فکر می کنم در سال ۶۰ یا ۶۱ بود که شورای نظارت بر نمایش
رسماً تشکیل شد و خیلی « محترمانه و دوستانه » به سانسور
نمایش ها پرداخت . در مورد ویژه کاری ها و جنبه های مختلف
این سانسور نمی خواهم توضیح زیادی بدهم چون قبلاً در موردش
زیاد گفته یا نوشته شده و نمایش اتللو در سرزمین عجایب مقدار
زیادی از مضحکه سانسور نمایش در ایران را نشان داده است .
اما یک نکته را باید بگویم و آن اینکه سانسور قبل از سال ۵۷
اغلب یکبار موقع تصویب نمایشنامه و گاهی یکبار موقع اجرا
انجام می شد . اما در جمهوری اسلامی سانسور از انتخاب
نمایشنامه تا آخرین روز اجرا ادامه داشت . و در مورد همه چیز
حتی دکور لباس و موزیک نمایش . آنهم نه فقط از طریق رئیس
اداره یا شورای نظارت بر نمایش بلکه هرکس و هر سازمانی . از
انجمن اسلامی ، سپاه پاسداران ، بنیاد شهید گرفته تا آیدارچی
اداره تئاتر « در بیان تئاتر شهر یا فلان کارگر شهرداری - خودش را
صاحب انقلاب می دانست و به خود حق می داد که با سانسور
نمایش ها و سرکوب هنرمندان ، خطر ضد انقلاب را تابود کند !

۱ - آیا غیر از سانسور مشکلات دیگری هم برای اجرای

نمایش داشتید ؟

۲ - م - شاید بهتر بود می پرسیدید چه مشکلی نداشتید ا به طور
کلی در همه مراحل تمرین ، تدارک و اجرای يك نمایش ما مشکلات
داشتیم . برای اینکه رؤسای اداره غیر از همان یکی دوتای اولی
هیچ کدام با کار تئاتر و اصولاً هنر سرکاری نداشتند . یکی از
این رؤسا قبل از ریاست اداره تئاتر متصدی سرنخاسته يك
سلاح خانه بود . احتمالاً اگر کسی هم پیدا می شد که علاقمند به
همکاری با ما باشد در چنبره مشکلات و بوروکراسی عجیب و
غریب و سر درگم مراکز متعدد تصمیم گیری در امر نمایش از پا
در می آمد . تقریباً هیچوقت برنامه ریزی و بودجه کافی برای
اجرای يك نمایش وجود نداشت . دکور و لباس نمایش اغلب از سر
هم کردن دکور و لباس نمایش های قبلی تهیه می شد . و لازمه
همه این کارها جان فشانی کارگردان و بازیگران و نویسنده و
سایر هنرمندان يك نمایش بود . اغلب کارهای فنی در آخرین
روزهای تمرین و کاملاً نزدیک به زمان اجرای نمایش . که تا آخرین
لحظه هم آمیدی به اجرای آن نبود . انجام می شد و تقریباً توانی
برای روی صحنه رفتن برای بازیگران باقی نمی گذاشت . البته
این هایی که گفتم مربوط به سال های ۵۹ تا ۶۶ است . امیدوارم
حالا وضع بهتر شده باشد .

۱ - تئاتر ایرانی ها را در خارج از کشور چگونه می
بینید ؟

۲ - م - من سال ۶۶ (اواخر ۱۹۸۷) به آلمان آمده ام و در این مدت
اکثر نمایش های را که در آلمان اجرا شده است دیده ام . فکر می
کنم خیلی کارها در کشورهای دیگر از جمله در فرانسه ، انگلیس ،
سوئد ، آمریکا ، اطریش و شاید جاهای دیگر اجرا شده است که
تعداد کمی از آن ها را به طور زنده و یا روی نوار ویدئو دیده ام
بنابراین نمی توانم نظر دقیقی بدهم . اما درباره آنچه که دیده
ام می توانم بگویم که یا توجه به مشکلات و کمبود امکاناتی که در
خارج از کشور وجود دارد ، اغلب قابل توجه و خوب بوده اند .
حداقل در ارائه مضامین و مسائل تازه موفقیت هایی داشته اند .
البته هنوز باید خیلی کار بکنیم تا کارهای ما در خارج از کشور
- نه فقط در قیاس با کارهایی که در ایران شده یا می شود بلکه
در مقایسه با کارهای جهانی - از يك سطح حرفه ای خوب و
ارزشمند برخوردار بشود .

۱ - آیا در این روزها به فکر اجرای نمایشنامه ای
هستید ؟

۲ - م - بله . نمایش تازه ای نوشته ام به اسم « خان شریف
خودمون » که دارم اثرا باچند تن از دوستان تمرین می کنم .

۱ - موضوع و سبک نمایش جدیدتان چیست ؟
۲ - م - این يك نمایش کمدی است که با استفاده از سبک تخته
حوضی نوشته شده و به مسئله حکومت و ارتباط آن با مردم می
پردازد .

۱ - تعداد زیادی از هنرمندان ایرانی به خارج از
کشور مهاجرت کرده اند و بطور پراکنده در
کشورهای مختلف به سر می برند . فقدان امکانات و



درباره روز جهانی تئاتر

سال ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) بنا به پیشنهاد نماینده کشور فنلاند مقرر گردید که روزی از ایام سال به عنوان « روز جهانی تئاتر » به منظور بزرگداشت هنر تئاتر تعیین گردد. برای چنین منظوری « ۲۷ مارس » که برابر با روز تشکیل « تئاتر ملل » در فرانسه است ، به عنوان روز جهانی تئاتر برگزیده شد.

به جهت تقارن بیست و هفتم مارس یا هفتم فروردین ماه و مساف شدن بنا تعطیلات نوروزی ، به تقاضای « مرکز ملی تئاتر ایران » و با موافقت انستیتوی بین المللی تئاتر « روز جهانی تئاتر در ایران » استثنائاً به بیستم فروردین ماه موکول گردید .

از سال ۱۹۶۲ تا کنون ، هر ساله در « روز جهانی تئاتر » یکی از شخصیت های بزرگ ادبی ، هنری جهان ، به انتخاب انستیتوی بین المللی تئاتر ، پیام جهانی بدین مناسبت برای اهل تئاتر سراسر دنیا، ایراد می کند.

از میان پیام ها در سال های که گذشت :

« روز جهانی تئاتر ، لحظه ای ممتاز و استثنایی است که اثری بر زمان تثبیت کرده ایم تا هر یک از ما را در این حرفه یگانه قادر سازد که از برای مرزها و مکتب ها ، نسل ها ، نظامها گروه هم جمع شویم . این روز ما را قادر می سازد تا توجهمان را ، از خلال خوشی ها و غمهای روزمره به همه آنچه ما را بهم مرتبط می سازد و بهم می پیوندد ، متمرکز کنیم و بالاتر از همه فرستی مهیا می کند تا دیگری را بنگویم ، فرهنگی دیگر را از انتهای دیگر سیاره .

آندره اوبی برنیتی

تجلیق از هنر تئاتر در بسیاری از کشورهای جهان و در یک روز واحد به خودی خود هنر مزبور را از سایر هنرها متمایز می سازد و به آن معنی و مفهوم خاصی می بخشد . دلیل طبیعی این نوع تجلیل این است که تئاتر یک هنر بین المللی ست و بنابراین مراسم روز تئاتر بار دیگر حقیقت

مسلمی را بیاد می آورد . در جهانی که هر روز نیروی سیاست و دیپلوماسی چهار ناتوانی و سستی بیشتر می شود فقط با تقویت نیروی هنر می توان جامعه بشری را از آشفتگی و پراکندگی رهایی داد . هر اقدام و عاملی که بتواند ما را بیشتر به این حقیقت متوجه کند که همه از یک نوع و در جستجوی مطلوب مشترکی هستیم ارزشی چاروبان دارد . جای بسی خوشوقتی ست که بیش از بسیاریان زن و مرد ، در سراسر جهان طی لحظاتی چند از عمر و فراغت خود ، گرم این رؤیای دلپذیرند ، که اکنون بزرگترین گروه هنرپیشگان تاریخ بر سحنه پهناور جهان در تلاشند تا بنا یافتن راهی برای برقراری یک صلح عالمگیر ما را از وحشت و هراسی که روحمان را آزار میدهد رستگاری بخشد .

« ارتور میلر »
« وظیفه هنرمند و حاصل زندگی وی تأمین کامیابی انسانها و یکی ساختن روح و پراکنگیدن انسانیت عالی ایشان است . اصولاً انسانیت و فضیلت های والا ، و اندیشه های مطهر و دوستی بین ملت ها ، باید در سیاره ما ، بر روی سحنه های نمایش اجرام باید و برای رسیدن به این هدف باید این اصول و این عقاید بصورت نیاز دروسی و ژرفترین فکر شخص هنرمند درآید .

« دبیرتری شوستاکویچ »

(ما خلاق را به تئاتر می خوانیم تا به طریق شاهمانه ، زیروکانه و لطف آمیز ، حقایق زمان را در برابر دیدگانشان تصویر کنیم ، بدین منظور که روزی خود خوانمان تشخیص این حقایق گردند . ما انسان های تئاتر ، با امکانات خود می کوشیم که بالاخره روزی سیاره خاکی خوانمان را بصورتی در آوریم که قابل سکونت باشد ، و این گفته ، قبل از هر چیز بدان معنی است که بگذاریم تئاتر در خدمت یک زندگی صلح آمیز برای خود ما و در خدمت یک زندگی دوست داشتنی و پر از لطف برای آینده باشد ، آینده ای که در آن بشر یار و مددگار بشر گردد .)

« هلنا وایگل »

در حاشیه کنگره جهانی فریوسی در ایران پرنیامه های فرهنگی و هنری گوناگوشی برگزار شد :

« در موزه « رضا عباسی » نمایشگاه تصاویر و نقوش قدیمی برپا شد ، این تصاویر و نقوش مربوط به سده های گذشته و در مکاتب هند ، قزوین و تبریز بود .

« نمایشنامه « راز سپهر » که داستان رستم و اسفندیار است برای میهمانان کنگره به نمایش درآمد . علاوه بر این دو تالار دانشکده هنرهای زیبا نیز میهمانان شاهد اجرای قطعات موسیقی گروه های موسیقی محلی قوهان ، ترکمن صحرا ، تهران ، زابل و آذربایجان بودند .

« ولی الله تراپی ، مرشد و نقال قدیمی ، به نقالی هفت خوان رستم پرداخت . تراپی تعزیه خوانی و نقالی را در قهوه خانه های جنوب شهر تهران آغاز کرد و سپس در سال ۱۳۵۲ در جشنواره طوس رتبه اول نقالی را گرفت .

« ده تابلو ارزشمند از استاد قائم باسط زاد مینیاتور بیست برجسته خراماسی به نمایش گذاشته شد . (رستم و سهراب ، زال و سیمرغ ، شکارگاه رستم ، رودابه ، برزو و اژدها ، جنگ رخس با اژدها ، گذشتن سیاهوش از آتش ، سیمرغ چوگان بازی و تصویر فریوسی در حال نوشتن شاهنامه) .

« پانزده تن از شاعران ایرانی و خارجی اشعار خود را در گرامیداشت فریوسی و شاهنامه قرائت کردند .

« و جمعی از محققان و فریوسی شناسان ایرانی و خارجی به مناسبت هزارمین سال تدوین شاهنامه ، یک هزار شعع برمزار فریوسی روشن کردند .

« پیشنهاد شد سالانه « جایزه فریوسی » به بهترین تحقیق درباره فریوسی و شاهنامه داده شود .

« قرار شد بزرگداشت فریوسی در هند و ترکیه نیز برپا شود .

سینمای ایران در سالی که گذشت

جمشید گرگانی



سینمای ایران

برشانه های فیلمسازان جوان

درویش، پرواز پنجم ژوئن از علیرضا سمیع آذر، الماس پنقش از حسن کار بخش، آخرین مهلت از پرویز تائیدی، ساوالان از بدالله صمدی و شب دهم از جمال شورجه بودند.

دوازده فیلم پدید آمده ایشار و ایمان اسلامی دستمایه سازندگان آن است. ساختن فیلمهایی در ستایش رزمندگان اسلام در مقابل تجاوز عراق، با وجود نزدیک به سه سال از پایان گرفتن جنگ، نمایانگر شدت تاثیر دفاع مقدس نزد سینماگران مذهبی غیر حرقه است. تهیه کننده این فیلمها سه واحد سینمایی دولتی-اسلامی «موسسه امور سینمایی جهانبازان انقلاب اسلامی»، «گروه تلویزیونی پتیاه شهید انقلاب اسلامی» و «حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی» هستند که با بودجه نامحدوده طرحهای فیلمسازان خودی را امکان تولید می دهند. ویژگی این فیلمها فقدان بافت داستانی و ساخت سینمایی منسجم است. این فیلمها قاشاگر چندانی نداشتند و با شکست مالی روبرو شدند. تعدادی از کارگردانهای این گروه سینما را در مرکز آموزش فیلمسازی اسلامی آموخته اند. شاید خالی از لطف نباشد که بدانیم مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق که رهبری آن را باقر حکیم در تهران به عهده دارد کارگردانی فیلمی به نام «عروس حلبچه» را به حسن کاربخش سفارش داده است.

گروه دوم را فیلمهای اجتماعی-اخلاقی تشکیل می دهند «زیر بامهای شهر» از اسفند هاشمی، «دخترم سحر» از مجید قادری زاده، «دستمزد» از مجید جوافرد، «گل سرخ» از حمید قجیدی، «عمور از غبار از پوران درخشنده، «در خانه از علیرضا رئیسیان، «مدرسه ای که می رفتیم» و «هامون» از داریوش مهرجویی، «مادر» از علی حاتمی، «خواستگاری» از مهدی فخیم زاده، «بچه های طلاق» از تهیینه میلانی، «رانده شده» از جهانگیر جهانگیری، «بازی تمام شد» از مهدی صباغ زاده، «دوسره» از جمشید حیدری، «پول خارجی» از رخشان بنی اعتماد، «شب بیست و نهم» از حمید رخشانی و «شکار خاموش» از کیومرث پوراحمد.

هفده فیلم گروه اجتماعی اخلاقی را اکثراً دانشجویان سابق رشته کارگردانی سینما و یا فیلمسازان پیشین آماتور سینمای آزاد ساخته اند. این دسته محور داستانها را بر مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم طبقه متوسط و پائین شهر تشریح قرار داده اند. کارگردانهای جوان این فیلمها در لابلای کار خود سعی دارند بر ستر معضلات اقتصادی تقی به ناعفالتی اجتماعی بزنند تا از این طریق با انتقادی رقیب عدم بی تفاوتی خود را نسبت به جامعه نشان دهند. البته تا میزی چه تشخیص دهد تقریباً همه سازندگان این آثار در بخش میانی ترازوی را چاشنی کارشان می کنند و در پایان با یک ملودرام خوش فیلم را به آخر می رسانند. در میان اینها پوران درخشنده

ناگفته نماند که مزیت تصویرب فیلمنامه مجوز معتبر دریافت وام بانکی برای ساختن فیلم است.

سینماگران ایرانی با پیدا کردن رگ خواب حساسیت های قانونگزاران دولتی و با قابلیت های فردی خود عبورانه ادامه می دهند و در میان آنها اکثریت با جوانها است.

فیلمهای سال ۶۹ را مانند سالهای گذشته می توان به موضوعات جنگی - حادثه ای، اجتماعی - اخلاقی، روستایی، کودکان، سیاسی - تاریخی و متعارف - هنری تقسیم کرد.

فیلمهای جنگی و حادثه ای «ما مرز دیدار» از حسین قاسمی جامی، «ناهستان ۵۸» از مجتبی زاعی، «مهاجر» از ابراهیم حاتمی کیا، «آب را گل نکنید» از شهریار بحرانی، «باغ سبد» از محمد رضا اسلاملو، «در جستجوی قهرمان» از حمید رضا آشتیانی پور، «آخرین پرواز» از احمد رضا

در حالی که در سال ۶۷، چهل و یک فیلم و در سال ۶۸، چهل فیلم جدید به پرده سینماهای راه یافته بودند، در سال ۶۹ با جهشی قابل توجه، تعداد این فیلمهای جدید فزایش داده شده به پنجاه رسید. این فیلمها تنها بخشی از طرحهایی بودند که توانستند از میزبانی پر پیچ و خم تصویرب فیلمنامه، پروانه فزایش و دشواریهای عظیم مالی و فنی بگذرند.

سازندگان فیلم پس از ۱۲ سال عمر جمهوری اسلامی آموخته اند که با تأیید فیلمنامه زیاد فرسند نباشند چون پس از ساخت بازی نیز وجود دارد. چه بسا کارگردانی مجبور است بارها در مونتاژ فیلمش دست ببرد تا از حواشی غیر شرعی و سیاسی منزه شود. شمشیر داموگلس هیات نظارت فیلم با درجه بندی کردن کیلی فیلمها تحت عنوان الف، ب، ج و غیره در تعیین سالن فزایش و زمان آن عمل می کند.

گویی سبقت را از دیگران برده و برای هرچه جز آنکیز تر کردن فیلمهای قهرمانهایش را آدم های محلول انتخاب می کند که دست بر قضا در اوج انسانیت یک نفر خیر کمبود حضور او را با هدیه کردن تأمین می سازد.

در مجموع این فیلم ها « مدرسه ای که می رفتیم » از داریوش مهرجویی استثنایست . مهرجویی این فیلم را در سال ۵۶ با نام « عیاط پشت مدرسه عدل آفاق » آماده نمایش داشت که تحولات سیاسی آن دوره منابع پخش آن شد . وی پس از بازگشت از اقامت هشت ساله ناموفقش در پاریس این فیلم را در تهران با مونتاز دوباره آماده قیامش کرد .

دسته سوم مثل هر سال فیلم هائی را شامل می شود که یا دوباره روستائیان است و یا اتفاقاتی که برای شهریان در روستا بروز می کند . فیلم های این بخش « دل شک » از امیر

توقید ، « تصویرهای سوزان » از عباس شیخ بابائی ، « دختری کنار مرداب » از علی ژکان ، « وای ایران » از ناصر تقوایی بودند . گریه تقوایی روستا را برای مخلوق کردن فضای فیلم انتخاب نموده که در آن مقاومت ارتش شاه را در مقابل انقلاب مردم هجو می کند .

فیلم های گروه کان در چند سال گذشته بازار خوبی پیدا کرده است . اولاً تهیه کنندگان کارگردان با سیمینیزی وزارت ارشاد مواجه می شوند ، ثانیاً این نوع فیلم ها به لحاظ آموزشی و سرگرمی برای بچه ها که تفریح چندانی ندارند جایزه ای خاص دارد و علاوه بر این پدر و مادر ها را هم به عنوان همراه به سالن سینما می کشاند . نمونه اش « گلنار » ساخته کامبوزیا پرتوی است که رکورد دار فروش فیلمهای همزمان خود بود . علاوه بر « گلنار » « کارآگاه ۲ » از بهروز غریب پور نیز قیامش از سال ۶۸ به سال ۶۹ کشیده شد .

دیگر فیلمهای کودکان « کاکلی » و « میهمان ناخوانده » از فریاد بهزاد ، « شنگول و مشکول » و « دزد غروبکها » از محمدرضا هنرمند بودند .

چند فیلم را هم می توان تحت عنوان « تاریخچه سیاسی طبقه بندی کرد . مثل « جستجوگر » از محمد متوسلانی ، « شناور زمستان » از محمد گلپایس ، « مرگ پلنگ » از فریبرز صالح و « راز کوزکبه » از کاظم معصومی .

فیلمهای متعارف « هنری سال » « مقام و سوسه های من » اولین ساخته حمید مستدریان که او را پیش از این به عنوان کارگردان تئاتر می شناختیم . دو فیلم « مشق شب » و « کلوزآپ » از عباس کیارستمی که برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخت . این دو فیلم کیارستمی نیز مثل آثار سالهای گذشته اش نیمه مستند ، نیمه داستانی است . فیلم « نارونی » اولین ساخته سعید ابراهیمی فر که با تصویر های زیبا زندگی شاعری اهل کاشان را به نمایش می گذارد .

حضور سینمای ایران در خارج از مرز

بنیاد قارایی از سوی دولت معرفی سینمای ایران را در خارج از کشور به عهده دارد . علیرضا شجاع نوری هنرپیشه ، جوانی که تحصیلات سینمایی اش را در امریکا گذرانده همواره در طول سال مأموریت دارد تا با شرکت دادن فیلمهای ایرانی در جشنواره ها از این قاره به آن قاره سفر کند و پرچم جمهوری اسلامی را به اهتزاز در آورد . این فیلمها همیشه یک گروه ثابت هستند که به وسیله سینماگران روشنفکر ساخته شده و هیچکدام از آنها در شمار فیلم های اسلامی نیستند ! مثل « دوتنه » و « آب ، باد ، خاک » از امیر نادری ، « باشو غریبه گر چک » و « شاید وقتی دیگر » از بهرام بیضائی ، « خانه دوست کجاست » و « کلوزآپ » از عباس کیارستمی و یا « دستفروش » و « بنای سبک ران » از محسن مخملباف .

در سال ۶۹ بیشترین حضور را سینمای ایران در دو جشنواره پزارو - ایتالیا و تانت فرانسه داشت . بیست و ششمین جشنواره سینمای پزارو ۲۲ فیلم را به ایران اختصاص داد .

همزمان جشنواره دو کتاب راجع به سینمای ایران و فیلم های امیر نادری به زبان ایتالیائی چاپ کرد . فیلم های نادری در حالی جایز معتبر جشنواره های جهانی را به ایران می برد که خود وی با تحمیل اداره کنندگان جمهوری اسلامی از سال ۶۶ در تبعید بسر می برد و محروم از زندگی در ایران است .

آدریانو آبرا ، مدیر جشنواره پزارو طی مصاحبه ای با سینمای ایران را « سینمای انسان دوست » خواند .

جشنواره تانت پس از چند سال تلاش برادران « الواد » مروی بر سینمای ایران را برگزار کرد . علی رضا شجاع نوری مرد شماره ۱ قارایی در میدانهای جشنواره های بین المللی از ترکیب فیلم ها و میهمانان ایرانی آنقدر رنج دیده بود که به عنوان اعتراض به مسئولان فرانسیسی در جشنواره حضور نیافت ! در این جشنواره فیلم های قبل از انقلاب مثل « خشت و آئینه » از ابراهیم گلستان ، « شب قوزی » از فرخ غفاری ، « قیصر » و « گنج قارون » شرکت داشتند . اکثر میهمانان ایرانی از پناهندگان بودند . مثل فرخ غفاری و جمیله ندایی که در پاریس بسر می برند و با سوسن تنلیسی که به سوئد پناهنده شده است .

علیرغم تلاشهای گوناگون سیاسی دو قالب سینما ، منتقدان خارجی مجموع فیلم هائی را که در آن تصویر ایران بومی را با ساخت خوب سینمایی نشان می دهد تحسین کرده اند . فیلم های « نارونی » و « کلوزآپ » از آن جمله بوده اند .

جشنواره های داخلی در سال ۶۹ بازار جشنواره های داخلی که هر کدام را وزارتخانه ای برگزار می کند داغ بود . « ویادواره فیلم و تئاتر مقدس » با یازده

فیلم بلند ، سیزده فیلم کوتاه و ده فیلم داستانی بخش مسابقه در اردیبهشت ماه برگزار شد .

در همین ماه اولین جشنواره فرهنگی ، هنری گاز و کارگر بخش سینمای خود را به نمایش ۳۲ فیلم بلند و ۲۸ فیلم کوتاه در زمینه های کارگری اختصاص داد .

وزارت جهاد و سازندگی در چهارمین جشنواره هنری - ادبی روستا یک سری فیلم با مضونهای روستائی در خرداد ماه نشان داد .

خرداد ماه نخستین جشنواره فیلم کوتاه ، ۱۳۶ فیلم به نمایش گذاشت که هشت هزار تماشاگر داشت .

شهریورماه هشتمین جشنواره سینمای جوان ، ۱۲۴ فیلم هشت و شانزده میلیمتری را به نمایش گذاشت .

در مهرماه دو جشنواره برپا شد . یکی در تبریز و دیگری در اصفهان . در تبریز هشتمین جشنواره فیلم وحدت برگزار شد . با موضوع محوری « جانبازان و آزادگان » ، که در آن مدیر

جشنواره از عدم توجه فیلمسازان به جنگ و جانبازان گلایه کرد . اما برای جبران کمبود های کیفی جشنواره ، گاهه گلستان عکاس شناخته شده ایرانی ، پس از فوتگی های بسیار در لندن و پاریس ، و جمع آوری مجموعه ای از عکس های عکاسان خارجی راجع به ایران ، با برپایی قایمگاهی به یاری جانبازان شناخت .

در اصفهان برای اولین بار با مشارکت مؤثر شهرداری ، جشنواره بین المللی کودکان و نوجوانان برگزار شد .

در آبان ماه ، بیستمین جشنواره بین المللی « رشد » را وزارت آموزش و پرورش با فیلم های آموزشی - تربیتی برپا کرد .

و آخرین و مهم ترین جشنواره ، نهمین جشنواره فجر به مناسبت سالگرد انقلاب بود . تهیه کنندگان هر ساله تلاش دارند فیلم خود را در این جشنواره مسابقه ای شرکت دهند . امسال ۴۴ فیلم شرکت داشتند و جایزه ها را فیلمسازان جوان غیر اسلامی دور کردند .

... و رویدادهای دیگر

● امکانات مؤسسه امور سینمایی جانبازان انقلاب اسلامی به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی واگذار شد . در حال حاضر این حوزه مالکیت ۸۹ سینما را در سراسر کشور در دست دارد . مستغلات تحت اختیار حوزه ، تمامی با احکام صادره دادستانی های انقلاب اسلامی الحاق گرفته است .

● مجید محسنی روز جمعه ۱۵ تیرماه ۶۹ در سن ۶۷ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت . مجید محسنی اهل روستای گیلپار و دماوند بود . پس از پشت سر گذاشتن یک دوره تجربه تئاتری و آغاز کار سینمایی اش به روستای

محسن مخملباف و «نوبت عاشقی»

● فیلم «نوبت عاشقی» ساخته محملباف، این روزها سرو صدای زیادی را به راه انداخته است. مخالفین «عشق را در این فیلم با ترحم و گناه آلوده و تصویر پالایش شده ای از عشق» تلقی کرده اند و گفته اند «در آن قیل از آن که عشق فلسفی مطرح باشد بر عشق مادی و نفسانی تاکید شده است» (هما کلوری، کیهان هوابی، اول اسفند ماه ۶۹). این منتقد براین عقیده است که فیلم نوبت عاشقی که «به نوس قصداعتراض به قوانین اجتماعی حاکم بر جوامع بشری را دارد اما این دیدگاه ساده چاشمه بشری را از حل مسایل خود ناتوان خواهد کرد». با این نوع تگرش هر نوع فساد، بی بند و باری و فحش و فجور قابل توجیه خواهد بود.

● با آنکه معاونت امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی عربیانه مراسم اشتباهی جشنواره با اخترازان حضور عشق در سینمای ایران یناد کرد (اشاره به نوبت عاشقی ساخته مخملباف، شبهای زاینده رود، نقش عشق ساخته شهریار پارسی پور و سایه خیال ساخته حسین دلیر)، اما «بسیجی و برادر شهید سید رضا زاهدی» در نامه ای به روزنامه کیهان (مورخ پنجشنبه ۱۶ اسفند) می نویسد:

«... بعضی یکرانست سواز چایی درآورند که عشق را تبدیل به نردبانی کنند که پله اول آن از توج قهرمان زن

فیلم «نوبت عاشقی» امثال مخملباف باشد که با وجود شوهردار بودن سه نوبت با مرد بیگانه ای رابطه باصلاح عاشقانه برقرار کند و نیز برای این پله پسونده زمینی» و برای دیگر پله ها صفت «بشر» انتخاب کنند و بگویند: «مگر می توان بدون عشق زمینی به عشق برتر رسید» و... «قصه خوشا به حال آنانکه با شهادت رفتند».

«نوبت عاشقی» علیرغم انتقادهای فراوان، مورد استقبال نیز قرار گرفت و بسیاری از منتقدین و سینماگران این کار را متفاوت با سایر کارهای مخملباف و پر ارزش ارزیابی کردند، که «آغاز دوره جدیدی از سینمای آقای مخملباف را نوید می دهد».

از میان گفته ها: سینمای اسلامی و مخملباف

● هر سال در زمان برگزاری جشنواره از مردم نظرخواهی می شود تا از نظر آنها در مورد سینما مطلع شویم. در رابطه با کسانی که به سینما می روند ۲۱ درصد گفته اند که با خانواده خود به سینما می روند، ۲۱ درصد با وسیله نقلیه عمومی (اتوبوس) به سینما می روند ۲۸ درصد وسیله نقلیه شخصی ۱۶ درصد با تاکسی و ۱۲ درصد که این امر نشانگر این است که چه قدری از مردم به سینما می روند.

در رابطه با کیفیت فیلم های امسال ۶۹ درصد گفته اند امسال فیلم هائیمت به دو یا سه سال پیش بهتر شده است. ۱۵ درصد گفته اند فیلم های دو یا سه سال پیش بهتر بود، ۱۷ درصد گفته اند فرقی نگرفته است. ۱۲ درصد هم گفته اند ما نمی دانیم.

نقوالدین انواری معاون امور-
سینمایی وزارت ارشاد

● برادر متعمه و انقلابی آقای مخملباف ۱ روز ۲۱ بهمن شاهد فیلم شبهای زاینده رود در سینما

سینمای ایران در سالی که گذشت

زادگاه خود برگشت و بلبیل مزوعه را ساخت که زبان حال مهاجرت اجباری سالهای دهه ۳۰ بود. او در کارنامه سینمایی اش فعالیت در ۱۶ فیلم را در مقام های بازیگر، کارگردان و تهیه کننده بجای گذاشت.

● مسئولان هواپیمایی ایران تصمیم به پخش فیلم سینمایی ایرانی دوبروهای خود گرفتند. دو زمین زمینه تورمیسال اتوبوس های مسافرتی در خزانه تهران اعلام کرد که برای مسافران در سالنهای انتظار فیلم سینمایی پخش

شهر فرنگ... بودم وقتی در صحنه ای به همسر شهید شوهرین گردید شلیک خنده آن بسته از خانم های بزد کرده و جلفی که با پنز و بی ام وی برای بدین فیلم چنجالی شما به سینما هجوم آورده بودند بلند شد اما در همین لحظه بغض آن بسته از ناشناختگان مصلحان در گلپوشان ترکیه و انگلیس... به افتقاد ما مشکل شما قیل از اینکه به نیت و فکر و عقیده شما برگردد به پاند و گروه و جریانی مربوط است که شما در دام و حصار آن گرفتار آمده اید. اگر خود را از این حصار برهانید و بند های تشیده شده بر فکر و اندیشه تان را بگسلید قطعا به سیر صحیح قبلی خود بر خواهید گشت.

نصر آبادی: مروری بر مقالات کیهان

● رالم این مسطور بخوبی می داند که این دعواها حتی به او هم ربطی ندارد. دعوا بر سر لطافت نلاست و چنگ و جدالی که بین جریان های طالب قدرت در جریان است. من برای پاسخگویی هر روزه به این قبیل اظهار نظر ها نه امکانات گسترده و هر روزه و سازمان یافته شما را دارم و نه انقدر بیکارم که هر لحظه کارم دفاع از خود باشد. پس اگر چتالها ادامه یابد، تنها می ماند اعلام تشبیه کار که من از هم اکنون آن را برای خواننده کم حوصله که تحمل پیچیدگی این ماجرا را ندارد روشن می کنم.

«الحق این قلب» حق با آن کسی است که زور بیشتر دارد. پس بازنده دعوا از هم اکنون مشخص است. بهمهارت خوب، این پیروزی مبارکتان باد. تقر بعدی چه کسی است؟

محسن مخملباف

● به عبارتی، چه تضمینی وجود دارد که فیلم سازان جوان که با تفکر مسیحیح و اعتقادات درست و انگیزه های سالم وارد عالم سینما می شوند به سرشوشت مخملباف دچار نشوند؟

مخملباف روشن ترین نمونه برای دریافت این سیاست هدایتی و حمایتی و نظارتی حاکم بر سینمای ما است. مخملبافی که با فیلم «نوبه تصوح» وارد عالم سینما شد چرا اکنون چهار «نوبت عاشقی» شده است؟ کدام سیاست این سیر نزولی را برای مخملباف ترسیم کرد. من متکر ضعف های نقاشی افراد نویستم ولی این عوامل بیرونی اند که اذهای نقسن را زده می کنند و حرکت می بخشند.

مهرداد

دارد. بر اثر نبود زمینه های فعالیت تفریحی و فرهنگی و کنترل دولت بر ابزار اندیشه ها موج وسیعی به سینما روی آورده اند. اکنون دیگر گروچکترین شهر دوزخ افتاده ایران پنا گروه فیلمساز هشت ملیتمتری دارد و چه بسا جشنواره های مستمر راه می اندازد.

تاثیری های سابق دست از صحنه شسته و به سینما روی آورده اند و موفقتند. همه این پاقشاری های سینما دوستان ایران در حال نیست که تایش فیلم های جدید خارجی، گرچه غیر اسلامی هم نباشند به شدت ممنوع است و بدین ترتیب مرجعی برای آموختن و حرکت در روند سینمای جهانی موجودیت ندارد.

ایبی نه !
سوختیاری بر آتش دل مهیا کن
همه و خلاشه ای
که لاشه می شویم اگر تیغوزیم و
ار که سموزیم .

گدازه اعماق است
که زمین را نگاه می دارد .
که زمین را گرم نگاه می دارد .
که زمین را بسمان نگاه می دارد
و سوختیار آفتاب

و مگو ! "چون است این"
این کاروان را
مگر چه مقصدی آیا هست جز رفتن ؟
و کدام فانوس فرا راه تو آیا هست
چو فروزای قلب من ؟
و چه گرمایی بر دل من آیا هست
چو آرنک نگاه تو .
- که نمی یابمت و می دانم هستی - ؟

و شاید نیابمت هرگز
و شاید نیابیم

تربیح ، تربیح !
اما هرکجا که هستی و
هرکجا هستم

ایبی نه
خلاشه و همه مهیا کنیم
سوختیاری بر این گدازش اعماق
که حتی

حتی اگر فریب خود و نسون است این
بگذار پس که روح جهان
نه بوردت خاموشی که شعله همین چون باشد .



سه شعر از یدالله رزبانی (رؤیا)

لبريخته ها

پندار با بالهائی از آب
پندار با نفسی از نسیم گذر می کند
ما مثل ریگ
ما مثل شاخسار
با جنبش نحیفی بر جا می مانیم .

وقتی که واژه زاویه های تن را بر کرده
تن از نسیم و آب گذر کرد
و ریگ و شاخسار به جا ماند
با جنبش نحیف پندار

بر گذار از شیشه
شسته می شویم
و در آسوی شمتگی
می نشینم شکسته تو از آئینه، بیروز
امروز !

می مانم می مانم
تا عیار بگذرد
و طفل عبور در نگاه من
مقصود نیامدن کرد
ماندن گردد

رنگاهنگ

۲ - پیوند

- رنگ زرد
- رنگ خنجر خاطره هست
- رنگ لعله ی پاییز
- رنگ سیر
- رنگ چایبه هاست
- رنگ از تو سزایی مست
- رنگ سرخ
- رنگ قهقه شانی ست
- رنگ بوسه ی لبریز

بیتش

- رنگ گناه است
- رنگ خواهش سوزیز
- رنگ کبود
- رنگ چون است
- رنگ شور رستاخیز

چه رنگین کمان شگرفی !
بیا تاش به گردنت آویزم .

۶۹ / ۱ / ۲۲

عشقباز ۱ علی کامرانی

نوازش و قطعه در قفس و صبا

در گوش و

خراش بالبال قناری و قفس در چشم و

نغمه هایی

هم اندازه زخم

بریده

بریده

در دل

به قیام

قفس را در میکشایم

رهایی در اتاق آواز میخواند

لستایم را به اندازه آسایش باز می گنم

می گویم:

چه خوشاهنگی ای آزادی!

قطره زخمی تازه

میچکد در چشم

ترانکلورت

از دور

م - دوستی

وقتی که تو از دور

در سایه خیال من میخندی

به بهانه کاغذی که تزئین کرده ام ،

وقتی که طرح ساده یک لیخنه را نقش میکنم ،

بلم خوشمست .

تاچون کیوتوی

بار آخرین آرزوهای جهان را بدوش بگیرم

و بگویم تا سبزه خیال تو از پستان بهار شیرین بشوید ،

نمی دانی چه بی محابا

بارها

من دل داده ام .

من بی شکیب نبوده ام

جهان اما پر شتاب میگذرد

و آخرین ستاره تیز گمانم سرود تو را سرد داده است .

المان ۱۹۹۰

از روی پل

مجید سعیدی

از روی این پل ، خم می شوم

تا بهتر ببینم

آبی را که من گذرد :

پرسته ، فندقی مغز شده

ساقه گلی پرپر شده

سایه اندامی محو شده .

*

راست می شوم

ته !

من این گذشته ، خاموش را

زبان خوام داد .

*

از روی پل رد می شوم

آن طرف

سنگچین شکسته ای هست

که می توان

در آن سنگریزه ای یافت .



ارزش خرید

گفت و گو

با يك « بازمانده »

« از مرگ می ترسیدم »

بودند کسانی که خریدند

چرا که تو نمی خواستی بمیری ؟

« آری »

چه کاری می خواهی بکنی ؟

« سزالی از تو

اگر به جای من بودی چه می کردی ؟ »

نمی دانم

و نمی توانم در باره ات قضاوت کنم

اما می دانم

فردا کسی از ما زنده نخواهد ماند

اگر

امروز کاری نکنیم

ترجمه : بهار

چه کردی

که نمی باید می کردی ؟

« هیچی »

چه نکردی

که می باید می کردی ؟

« کارهایی »

چرا ؟



عصر اضطراب

دوران کنونی و خصیصه‌بندی‌های آن در زمره تلاش‌های فکری شده است.

اکسون سیاهه‌ای بی‌ایستادگی از نام‌ها و مفاهیم مختلف وجود دارد. پیروان مرام «حرف مرده یکی است» البته گاه شومگنانه. برقبول و درستی همان نام‌ها و خصیصه‌بندی‌ها و مفاهیم گذشته پای می‌قشردند. «موج سوم» ها به دیدگاه‌های جمع‌بندی شده از سوی «الوین تافلر» دل‌بستند. تا شاید «انسان را برای انتقال صلح آمیز به جامعه‌ای معقول‌تر و خردمندانه‌تر و با احتراز از مضطربات گوناگونی که این انتقال به‌همراه دارد» آماده سازند. ابداع‌کنندگان عصر و نظم نوین، سرمایه‌داران بزرگ و در پیشاپیش‌شان کارتل‌ها و کنسرن‌های اسلحه‌سازی، قاپ‌ره‌گم‌گردگان بی‌شماری را دزدیده‌اند و نوین‌گام‌گذاشته‌ها به «عصر گسترش و تعمیق روند دیوگراتیبه شدن جهان» رابه آنها دادند. و ایشان

درباره آیدز (سیدا)

و به بهانه

روز جهانی بهداشت

دکتر مسعود نقره‌کار

هرکدام از طن خود به شناخت و تحلیل علل بروز این رویدادها پرداخته‌اند، و خصیصه‌بندی نیز برای این رویدادها قائل شده‌اند و بزرگی‌هایش نامی گذاشته‌اند. نامگذاری‌های گوناگون برای عصر یا

● رخدادهای سیاسی و اجتماعی جهان در چند ساله اخیر، با چنان بزرگی‌ها و شتاب‌چهره‌شودند که دریاور گستره انسانی می‌گنجند. نادرها و رهای چشم انتظار، و نیز ناپادترین‌ها

چشم بسته بر نشانه های زشت این «ورود» که نه فقط درخاورمیانه و آفریقا و امریکای لاتین، که در جهان شاهدان فراوان دارد، انگاری «اکسیر اعظم» را یافته اند. سخن از «عصر اطلاعات» و دوران حاکمیت آریاب جراید و وسایل ارتباط جمعی، برده و هست، و سخن از عصرهای... اما نامی که «دبلیوایچ آودن» بر عصر ما گذاشته است، حتی اگر مراد او پهنه سیاست و اقتصاد نباشد، نامگذاری واقع بینانه است، «عصر اضطراب»، با تمامی ویژگی های مفهوم جاندار «اضطراب».

و اضطراب در تار و پود زندگی اکثریت انسان ها و در اجساعشان، اضطراب در جهان سیاست، اقتصاد، تکنولوژی و فن، فرهنگ، اخلاق و... تشیده شده است، به گوشه ای از زندگی، گوشه ای نه چندان پراهمیت نظری می اندازیم تا ابعاد آنچه گفته شد بهتر دریافته شود، به عرصه «بهداشت و درمان» و به طور مشخص به پندایی و زندگی یک بیماری، به «ایدز»* از زاویه خاص و با اختصار اشاره می کنیم.

AIDS (Acquired Immun Deficiency Syndrome)

بشر به مدد تکامل عظیم دانش و تکنیک و فن، و مسلح شدن به اندیشه ای خلاق و واقع گرایانه، به ظرفیت تولیدی دست یافته است که می تواند زندگی ای رها از فقر و بیماری را برای جمعیتی پیش از ده برابر جمعیت کنونی زمین تأمین کند. اما علیرغم چنین توانایی و تولیدی، روز به روز فقرا فقیرتر می شوند و «ساتوما» رئیس سازمان قانو (سازمان جهانی مواد غذایی و کشاورزی) در پیام سال تو، سال ۱۹۹۱ را «سال گرسنگی» نام می گذارد. شادی غلبه بر بیماری «آبله» و خوشبینی سازمان جهانی بهداشت که شعار بهداشت برای همه تا سال ۲۰۰۰ را برده بود، به اندوه و نوعی پدیده بدلی می شود، نه فقط «کلیمه» کودکان علیه بیماری عفونی مهم ایام کودکی واکسینه نشدن، و «بیماریهای واگیر درممالک روبه توسعه اهمیت خود را از دست ندادند» و «از تمامی راهها برای پیشگیری و کنترل بیماری های واگیر استفاده نشد و سطح بهداشت روانی نیز حتی با تأثیرگذاری بر نحوه زندگی و کنترل عوامل محیطی ارتقا نیافت» بلکه آتش بیماری های قابل پیشگیری درجهان شعله ور شده است. در امریکای لاتین و بخش های از آسیا و آفریقا «ویا» کشتار می کند. جنام به خوردن جان و روان میلیون ها انسان مشغول است، و سیلاب سل زندگی میلیون ها انسان را درهم می پیچد. میلیون ها کودک روزانه بر اثر اسهال و استفراغی ساده می میرند، مثل دختر رحمان «تب دوساعته» ای شکوفه زندگی شان را بریر می کند.

و «تازه شناخته شده» ها هم از راه می رسند که نه فقط مرگ، هراس و اضطرابی جهانگیر همراد دارند، و این بار نه فقط جان فقرا و تهیدستان که جان اغنیا را هم می ربایند.

گفته می شود، نخستین مورد «ایدز» را در «لس آنجلس» شناختند. دکتر مایکل گاتلب با دیدن موردی مشکوک، اعلام خطر کرد و آن را به «مرکز کنترل بیماری های واگیر» در امریکا گزارش داد. نام ها و مؤسسات و دانشگاه ها و بیمارستان های مختلفی در رابطه با شناخت ایدز مطرح می شوند. اما انستیتو پاستور در پاریس و انستیتوهای تندرستی «پترزا» در نزدیکی واشنگتن و آزمایشگاه دکتر «ژان کلود شرم» و بیمارستان «کلود برنارد» نیز در پاریس در زمره پرتلاش ترین ها و مؤثر ترین ها در راه شناخت علل این بیماری و یافتن راه پیشگیری و درمان و در نتیجه، از این بردن آن هستند. می نویسد که در سال ۱۹۷۸ رد پای این بیماری را یافتند، زنی آفریقایی به آن مبتلا بود و احتمال می دهند او از سال ۱۹۷۰ آلوده بوده است. باز گفته اند که نخستین بار در سال ۱۹۸۱ این بیماری شناخته شد و ویروس آن در سال ۱۹۸۳ کشف شد. اما صحت از عمر ۹۰۰ ساله، عامل بروز این بیماری هم هست. (پنجم فوریه ۱۹۹۱، نشریه Medical Tribune)

گفته شده است که نخستین بار در انستیتو پاستور ویروس ایدز کشف شد. اما بر سر اینکه ویروس را فرانسوی ها کشف کردند یا امریکائی ها مدیت ها بحث و جدل بود، بحث و جدلی که می توانست مانعی بر سر پیشرفت سریع برای شناخت بهتر و راه پیشگیری و درمان آن باشد و بود. اما پوشیده نبود که بحث و جدل ها هم بر سر جوایز و مدال هاست و هم سورهایی که فروش خون و واکسن های احتمالی و دارو ها به همراه می داشت.

وقتی علل بروز این بیماری و بی درمانی اش روشن تر شد، و گفته شد که همجنس گرایی و اعتیاد و فحشا در بزرگسالان از علل عمده بروز آن است، و وقتی پس مرگ خاصوش فقیران و تهیدستان و گنمانان مبتلا به این بیماری، «راک هودسن» هنرپیشه معروف امریکایی و پسر آقای کنت کاتوندا، (رئیس جمهور زامبیا) به ایدز مبتلا شدند و درگذشتند، تازه اضطراب و هراس به جان جهانیان افتاد، و این بار «تنگ بزرگان» همچون «مرگ فقیران» بی صدا نماند، و ایدز از عالم پزشکی پا فراتر گذاشت و ابعادی اخلاقی، فرهنگی و سیاسی بخود گرفت.

بحث پیرامون منشأ جغرافیایی بیماری به گونه ای گسترده دامنه ای سیاسی و تژادی به خود گرفت و تلاش شد خاستگاه «طاعون عصر ما» به سیاهان آفریقایی ربط داده شود. وقتی چنین دیدگاهی از سوی «رابرت گالو» که می تواند علمی و قابل قبول هم باشد، طرح شد، خشمی

حیوانی سفید پوستان تژادپرست را در بر گرفت، پنایکوس «کوکلاس کلان ها» و «تژادپرست های آفریقای جنوبی و آلمانی»، «در کنار خشم شان نسبت به سیاهان، بر کسی پوشیده نماند، رابرت گالو در مورد سابقه تاریخی ویروس ایدز و چگونگی گسترش جغرافیایی آن گفته است که، ویروس ایدز به هنگام تجارت برده از آفریقا به امریکا برده شده و به وسیله «بازرگانان و دریانوردان پرتغالی نیز به جزایر جنوب غربی ژاپن راه یافت. (که ویروس در آنجا بومی است).» مسیر فرضی «ای هم برای گسترش جغرافیایی ایدز طرح شد، و گفته شد در دهه ۱۹۵۰ در آفریقا ایدز پدید آمد و به تدریج در همانجا گسترش یافت و از آنجا به هائیتی و بندبه امریکا و اروپا راه یافت و سرانجام جهانگیر شد. و بستگان ویروس ایدز در میسون و بوزینه، به ویژه میسون سبز آفریقایی، که مخزن عمده ویروس سیدز (ایدز میسون) است، و «ماکاک ژاپنی و میمون های دیگر به دست آمدند، بستگانی که نقش آنها را در پیدایی و تکامل ایدز، مؤثر و تعیین کننده می دانند. و از سوی دیگر ایدز عنوان محصول مناسبات سرمایه داری و «میخی بر تابوت دموکراسی بورژوازی» را نیز بخود اختصاص داد، گفته اند که ویروس ایدز، ویروس آزمایشگاهی ست که «سازمان جاسوسی سیا» با هدف استفاده سیاسی در آزمایشگاه هایش، و پس از دستکاری های ژنتیکی ویروس، آنرا ساخته و ذخیره کرده است تا به هنگام ضرورت در جنگ های میکروبی و بیولوژیکی از آن استفاده کنند، و این ویروس اما در اثر عدم مراقبت از آزمایشگاه به بیرون راه یافته و سبب آلودگی و ابتلای انسان شده است. پرفسور دکتر «یاکوب سکل» استاد دانشگاه برلین در تازه ترین مصاحبه اش با نشریه «دنیا ی جوانان» ادعا کرده است که ویروس ایدز ساخته وزارت دفاع امریکا است برای استفاده در جنگ های بیولوژیکی مورد استفاده قرار بگیرد (۲۴ ژانویه ۱۹۹۱، Neues Deutschland).

ابعاد سیاسی ایدز در همین حد متوقف نشده است، تحقیر مهاجرین و پناهندگان به امریکا و اروپا نیز با استفاده از ویژگی های این بیماری به شکلی زیرکانه پیش برده می شود تا اینگونه وانمود کنند که مهاجرین و پناهندگان، نه فقط عامل بحران های اجتماعی که ناقل این بیماری مهلک نیز هستند، در آلمان، در ایالت بایرن، پناهندگان را مجبور کرده اند تا تحت معاینات و اقدامات آزمایشگاهی ایدز قرار بگیرند و گواهی عدم آلودگی و ابتلا به ایدز دریافت کنند. این اقدامات و جنجال های تبلیغاتی و دولتی برهمنتری ضد خارجی و تژادپرستانه دامن زده است.

نه فقط مذهبیون و «اخلاق گریان» ایندز را تعمیص خواندند که و زمین را از لوث وجود روسپیان و همجنس گرایان و معتادان پاک خواهد کرد» . حتی در مبارزات سیاسی نیز بسیاری احزاب از این ویژگی «اخلاقی» ایندزی بهره بردند . گاه اتهام ابتلا به ایندز زدن به رقیب سیاسی ، هم اتهام زنده و هم متهم را چنان از عرصه سیاست حذف کرده است ، که بیماری ایندز خود قادر به چنین کاری نبود ! (درگیری های انتخاباتی در ایالت شمالی آلمان - «شسویک» هولشتاین» نمونه ای از آن است) . همین نوع ویژگی سبب شده بود تا در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر جهان ، برای وسالیم و نشان دادن جامعه خود و نخوردن و داغ ننگ ایندز ، کیک وار سر در برف فرو کنند و حرفی درباره ایندز به میان نیاروند . تنها بدلیل فقر امکانات برای شناخت این بیماری نبود که پس از ۸ سال تأخیر در آذرماه ۱۳۶۷ ، ایران ایندز را به رسمیت شناخت بلکه هراس از داغ ننگ و خوردن بیش از هر چیز عمل می کرد . هراسی که سبب شده بود ، یا حضور ایندز در جامعه لاپوشانی شود بنا آن را به گردن مسافراتی که به خارج از کشور سفر می کنند بینندازند ، و بعد واقعه شود که مرزها را هم به روی ایندز خواهند بست !

در حال بیماری ایندز علاوه بر ویژگی هایی که به آن اشاره شد ، بعنوان «خطرناک ترین مشکل بهداشتی مردم جهان» ، به گونه ای جهانگیر سبب شیوع اضطراب و هراس شده است . طاعون گونه ای که گسترش آن چهره جوامع فقیر و ستمدیده ، و جوامع غنی و متمگر را ، در حد معینی ، دگرگون خواهد کرد و بر مناسبات انسانی تأثیر خواهد گذاشت . این طاعون شاید به شدت طاعون قرن پنجم و چهاردهم قریانی نگردد اما ویژگی هایش پیامد های مخرب تری برجای می گذارد ، که تأثیر آن علاوه بر روابط سیاسی ، فرهنگی و اخلاقی انسان ها ، بر بهداشت روانی انسان نیز چشمگیر و پر اهمیت خواهد بود .

گفته می شود ، این «خطرناک ترین مشکل بهداشتی مردم جهان» گریبانگیر ۵ تا ۱۰ میلیون انسان شده است . تفاوت احتمالی کمیت آلوده شدگان ، نشان از احتمال میزان گسترش و لغز آمار در مورد آلودگی است . میزان آلودگی ظرف چهار سال گذشته ۵ برابر شده است که بسیاری از آنان سوی مرگ کشیده می شوند . تا ۷ اکتبر ۱۹۸۸ (۱۰ آبان ۱۳۶۷) ۱۱۹۸۱۸ مورد ابتلا از ۱۴۲ کشور گزارش شده بود . اما همان هنگام اعلام شد که مورد ابتلا بیش از ۲۵۰۰۰۰ است که ۷۱ درصد از ۴۲ کشور در قاره آمریکا ، ۱۲ درصد از ۲۷ کشور اروپایی ، و ۱۶ درصد از ۴۵ کشور افریقایی و ۱ درصد باقیمانده از ۲۷ کشور در آسیا و اقیانوسیه

هستند . دکتر جانائان مان ، مسئول پیکار جهانی سازمان جهانی بهداشت علیه ایندز ، چندی بعد اعلام کرد ، تعداد مبتلایان ۱۳۰۰۰ مورد گزارش شده اند که در مجموع ۳۵۰۰۰۰ مورد تخمین زده می شوند ، که به گونه ای چشمگیر از میان میلیون ها آلوده به ویروس ایندز به خیل مبتلایان محکوم به مرگ افزوده می شود . در آژانسین بنا به گزارش مقامات مسئول از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ این بیماری ۴۶ درصد رشد داشته است و تعداد مبتلایان به ایندز در این کشور به بیش از ۵ هزارتن رسیده اند که ناظران امر بر این عقیده اند ، رقم اصلی بیش از این تعداد است . (کیهان ، چهارشنبه ۹ فروردین ۶۸) . به گزارش «هرالد تریبون» تا سال ۱۹۸۹ رویهمرفته ۸۵ هزار نفر در آمریکا به ایندز مبتلا شده اند که نیمی از آنها جان سپرده اند ، همین روزنامه از قول مقامات امور بهداشت آمریکا پیش بینی کرده است که تا اواخر سال ۱۹۹۳ حدود ۴۴۰ هزار مورد ابتلا به ایندز در آمریکا بوجوه خواهد آمد که تنها ۸۰ هزار مورد آن در سال ۱۹۹۲ رخ خواهد داد . (آرویل ۱۹۸۹) . در ایران نیز که تلاش می شد تعداد آلودگی و مرگ و میر ناشی از ابتلا را به تعداد انگشتان یک دست قلمداد کنند ، امروزه در لایهای مطبوعات و در محافل علمی سخن از آلودگی و ابتلا صدها ایرانی به این بیماری است .

در باره همه گیر شناختی و الگوهای مختلف آن ، و نیز عامل بروز بیماری ، راه انتقال و گسترش ، پیشگیری ، علامت بیماری و درمان آن تحقیقات و بحث های فراوانی صورت گرفته است . پس از تکلیف دهها هزار مقاله و نیز تحقیقاتی که تنها میلیون دلار هزینه برداشته است ، هنوز بسیاری از رازهای این بیماری پوشیده مانده است . در مورد زمینه های مساعد برای ابتلا و انتقال ، همجنس بازی هنوز مطرح ترین است . در آمریکا مردان همجنس باز مجرد و متأهل ۶۰ درصد مبتلایان به ایندز را تشکیل می دهند (هرالد تریبون ، آوریل ۸۹) . اما این الگوی همه گیر شناختی در سطح جهان نیست ، در بسیاری از کشورها ابتلا از طریق روابط جنسی سالم نیز دیده شده است . وجود بیماری در میان معتادان و قربانیان قحشا با نسبت های متفاوت درصد ابتلا زدن و مردان نیز چشمگیر است . و در این میان ابتلائی کودکان تلخ تر و دردناک تر است . آن ها از طریق انتقال خون آلوده ، یا تزریق آلوده ، و از طریق آلودگی مادر ، حتی بهنگام زندگی جنینی ، به ایندز مبتلا می شوند .

طاعون قرن بیستم ، به سبب ویژگی هایش ، چه در رابطه با منشأ ، چگونگی گسترش و بیماری زائی ، راه پیشگیری و درمان ، و چه ابعاد سیاسی ، فرهنگی و اخلاقی ابتلا به این بیماری ، از عوامل هراس آور اضطراب زای عصر ماست . تابلوی پزشکی و اجتماعی ایندز ترکیبی

ست از تابلوی پزشکی و اجتماعی بیماری سرطان خون و سیفلیس و جنام ، برای مقابله با آن راهی جز اقدامات پیشگیرانه ، اجتماعی و انسانی وجود ندارد . روش های بسیج اجتماعی و آگاه سازی ، در حال حاضر بهترین راه پیشگیری است . شاید چشم انداز برای دستیابی به راه های زیست شناسانه و پزشکی تیره نباشد اما عوامل اقتصادی و اجتماعی بروز این بیماری ، و همه عوامل هراس آور و اضطراب زا ، چنان سخت پارچا ایستاده اند .

● بر اساس آخرین آمار (۸ مارس ۱۹۹۱ در ژنو) ، ۱۵۹ کشور جهان تعداد ۳۳۴۲۱۵ مورد ابتلا به ایندز را اعلام کرده اند ، سازمان جهانی بهداشت در این گزارش تعداد مبتلایان را ۸۰۰۰۰۰ مورد تخمین می زند . طبق همین گزارش در ایالات متحده آمریکا ۱۶۱۲۸۸ ، در انگلند ۱۷۴۲۲ ، در برزیل ۱۵۵۴۹ ، در فرانسه ۱۳۱۶۴ ، در ژنیر ۱۱۷۳۲ ، در کوبا ۹۱۳۹ ، در ایتالیا ۸۲۲۷ ، در اسپانیا ۷۴۸۹ و در آلمان ۵۶۱۲ مورد ابتلا به ایندز ثبت شده است .

شیوع ویبا در پرو

جهان تاکنون شاهد ۷ بار شیوع سراسری ویبا بوده است . سه بار شیوع این بیماری در آمریکای شمالی در سال های ۱۸۲۲ و ۱۸۴۸ و ۱۸۶۷ نشان داد که ویبا می تواند در هر نقطه از جهان پیدا شود .

در فاصله زمانی میان سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۶ جهان شاهد هفتمین انتشار سراسری ویبا بود که از آندوئزی به طرف غرب ، و از راه آسیای جنوبی و مرکزی به اروپای غربی و تمام قاره افریقا پیشروی کرد . موارد آیدمی در کشورهای مختلف جهان و موارد تک گیر بیماری نیز کم نبوده و نیست . و اکنون مدتی است که موارد تک گیر بیماری ویبا در پرو به شیوع وسیع آن تبدیل شده و در دو هفته اول فوریه علاوه بر آلوده کردن هزاران پرویی ، تعدادی از آنان را نیز به کام مرگ کشاند . ویبا ، مثل بسیاری از بیماری های دیگر معمولی فقر است .





اصل پیام ورزش را در سراسر جهان

که همانا دوستی و صلح است ، فراموش نکنیم

شناخت کسی که از رشته شمشیربازی وجود داشت ، درباره شما در این حالی که از بهترین شمشیرها بودید ، زنا در نشریات ورزشی مطلب درج می شد . دلایل آنها همان اشاره ای بود که کرده بودید ؟...

پ. از نمونه ای یاد می کنم تا پاسخ روشن تر باشد . ما رشته بودیم ترکیه و شمشیربازان ایرانی در رشته های مختلف شرکت کرده بودند اما تنها در رشته ای که من بودم و انفرادی هم شرکت می کردیم ، نه تیمی ، من دوم شدم و بقیه هیچ موفقیتی کسب نکردند . در بازگشت ، روزنامه های ایران نوشتند ، تیم ایران در مسابقات بین المللی ترکیه دوم شد! هیچ صحبتی هم از من نشد . خُب دلایل روشن بود . ما هیچگاه چاپلوس رویا را نمی کردیم و هیچوقت در مراسمی که آنها داشتند شرکت نمی کردیم ، از طرف دیگر سفارش مسئولین به مطبوعات ورزشی در زمینه مطرح نکردن نام بعضی از ورزشکاران و مطرح کردن افراد خاص ، علت های بود که مطرح نشدن افرادی مثل من در مطبوعات ورزشی موجب می شد .

آ. در سال ۱۹۷۵ که به فرانسه آمده بود چه کردید ؟

پ. آ. تا آخر سال ۷۶ شمشیربازی را ادامه دادم اما بعد بدلیل گرفتاری های شخصی آن را کنار گذاشتم و بعد از انقلاب که در ایران بودم و در فدراسیون شمشیربازی به عنوان مربی تیم ملی و اید و عضو شورای فدراسیون مشغول بودم تا المپیک ۱۹۸۰ مسکوا در آن زمان آقای شاه حسینی رئیس تربیت بدنی ایران بود و من به او اصرار می کردم که باید تیم های ایران در این المپیک شرکت کنند و مسئله ورزش را از سیاست جدا کنید .

آ. در آنوقت ، تربیت بدنی چه دوری از رابطه ورزش و سیاست داشت ؟

پیروز آدمیت
متولد ۱۳۲۸ خرمشهر

تحصیلات: فوق لیسانس هنرهای تجسمی سابقه ورزشی: ۱۳۴۵ - ۱۳۵۵ عضویت ملی شمشیربازی ایران افتخارات ورزشی :

- ۱۹۶۷ - آسیاییر تهران - سوم (برنز)
- ۱۹۶۸ - بین المللی ترکیه - دوم (نقره) - جایزه مسابقات جهانی جوانان ژنوا (ایتالیا)
- ۱۹۷۱ - بین المللی ترکیه - اول (طلا)
- ۱۹۷۲ - بین المللی لبنان - اول (طلا)
- ۱۹۷۴ - المپیک آسیایی تهران - اول و دوم (تیمی طلا - انفرادی نقره)
- ۱۹۷۵ - بین المللی تهران - اول (طلا)

رشته و اید که رشته من بود ، با دو برد و یک مسای اول ششم . بعد در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) در مسابقات جهانی جوانان (زیر بیست سال) که در شهر ژنوا (ایتالیا) بود شرکت کردم . در پایان مسابقات ، جزء بهترین بازیکنان دنیا جایزه گرفتم و این تحولی بود در شمشیربازی ایران ، چرا که تا آن سال هیچ بازیکن ایرانی حتی نتوانسته بود از دور اول مقدماتی بالاتر برود . با اینهمه موقع برگشتن به ایران ، هیچ مورد توجه قرار نگرفتم چرا که در آن زمان برای فدراسیون بسیار سنگین بود که یک بازیکن شهرستانی به چنین مقامی برسد درحالیکه بازیکنان تهرانی با تمامی امکانات نتوانسته بودند به این موفقیت دست یابند .

می دانید؟ در واقع فدراسیون شمشیربازی ایران با موج جدیدی از بازیکنان روبرو شده بود که آقای اصغر پاشاپور نیز در زمره همین موج جدید بود . او یک بازیکن استثنائی بود و متأسفانه او نیز چندان مورد توجه فدراسیون قرار نگرفت . چون در فدراسیون دودسته بازیکن وجود داشت . یک دسته مثل ما که از خانواده های معمولی بودند و دسته دوم بازیکنانی بودند که از وابسته های رئیس فدراسیون و رؤسای مملکت بودند .

آ. ما به هر حال با نشریات ورزشی سروکار داشتیم . در آن موقع و با همان

آرژن . ضمن تشکر از اینکه دعوت ما را قبول کردی و این قرار گفتگو را باهم گذاشتیم ، قبل از هرچیز به عنوان یک ورزشکار شاخص که در رشته شمشیربازی جزء قهرمانان و وطنمان هستیم ، مقداری در مورد اینکه چگونه این رشته را شروع کردید و چه عواملی باعث شد که این رشته را انتخاب کنید ، توضیح بدهید .

پیروز آدمیت . بناچار کسی به گذشته برمی گردم . پدرم فوتبالبست و در دوره جوانی در تیم پوشهر دروازه بان بود . برادر بزرگم شناگر و برادر دیگرم فوتبالبست بود . من هم به فوتبال علاقمند شدم و در سن ۱۴ سالگی به عضویت تیم شاهین در اصفهان درآمدم . اما روی آوری من به رشته شمشیربازی در واقع از زمانی شروع شد که آقای صادق طبیبی برای انتخاب تعدادی از ما و تشکیل یک تیم شمشیر بازی به باشگاه شاهین اصفهان آمدند . من ابتدا به خاطر کنجکاوی به ترین شمشیربازی می رفتم اما کم کم علاقه جای کنجکاوی را گرفت و شمشیربازی رشته اصلی من شد . باید اشاره کنم که تمام افتخارات ورزشی ام را مدیون آقای صادق طبیبی هستم که از ابتدا با پیگیری و زحمت بسیار در جذب من به این رشته ، نقش مؤثر و مهمی ایفا کردند .

آ. تا چه سالی در اصفهان بودید و چگونه برای مسابقات تیم ملی انتخاب شدید ؟

پ. آ. تا سن ۱۷ سالگی به صورت معمولی ترین می کردم ، یکی دو بار با تیم تهران مسابقه دادم که چیزی از آن مسابقه ها درک نکردم . بعد در سال ۱۳۴۵ از تیم اصفهان در تیم ملی جوانان انتخاب شدم که هیچکدام از بازیهایم در مسابقات جوانان موفق نبود . اما از همان سال تحت مربیگری آقای پاسار پسلا ، یکی از مربیان خوب شمشیربازی ایتالیا - قرار گرفتم و در طی یکسال به مرحله ای رسیدم که توانستم در مسابقه با تیم آذربایجان شوروی که یکی از بهترین تیم های شمشیربازی جهان بود ، به موفقیت چشمگیری برسم . از سه رشته مسابقه با آن تیم ، فقط در

خبرهای کوتاه

دکتر غفوری فر رئیس سازمان تربیت بدنی در سمینار سراسری فوتبال گفت:

● در گذشته بدلیل جنگ، ورزش بنگ عتصر اصلی به حساب نمی آمد، اما وقتی بنده کار را قبول کردم، آقای هاشمی رفسنجانی گفتند ورزش باید اصل باشد... چرا که ورزش بنگ اهرم سیاسی قوی برای نظام محسوب می شود، تا بتواند نسل جوان را رشد و رهبری نماید، اگر ما در تعمیم و گسترش ورزش موفق عمل کنیم، هزینه های بازپروری زندانیان... را دیگر نخواهیم داشت.

مقام دومی حاصل تلاش تیم کشتی در جام دانکولف

● سی امین دوره مسابقات کشتی آزاد جام دانکولف با شرکت ۱۵۴ کشتی گیر در شهر «وانا» ی بلغارستان برگزار شد، تیم میزبان به مقام قهرمانی رسید و تیم کشتی کشورمان با بدست آوردن ۲ مدال طلا و ۴ نقره و ۲ برنز مقام نایب قهرمانی را به خود اختصاص داد. «اوس ملاح» در ۵۷ کیلو طلا - علی اکبر تواد در ۶۸ کیلو، طلا و اکبر فلاح در همین وزن مدال نقره گرفت. فرزاد هلالی در ۷۴ کیلو، نقره - ایوب بتی نصرت در ۹۰ کیلو، برنز - کاظم غلامی در ۱۰۰ کیلو، نقره - علیرضا ایرستانی در ۱۳۰ کیلو نقره.

● «پاتوش گریچ» و «درو پونچاق» در مری فوتبال اهل مجارستان هستند که از سوی فدراسیون فوتبال برای رهبری تیم های ملی نوجوانان و جوانان کشورمان دعوت به کار شده اند.

● دیدار تیم های ملی فوتبال ایران و الجزایر برگزار شد. ناصر نوآموز رئیس فدراسیون فوتبال به خبرنگاران گفت که تیم الجزایر به علت بدقولی و ناتوانی نتوانست به موقع خود را به تهران برساند. در همین رابطه علی پروین مربی تیم ملی فوتبال گفت «وقتی که شنیدیم تیم الجزایری نمی آید بسیار خوشحال شدیم چرا که ما آمادگی این دیدار را نداشتیم»

● مری ژیمناستیک شوروی در کشورمان: بنا بر توافق های انجام شده «سرگئی رومن» مربی روسی در ۱۹ اردیبهشت اسما برای تعلیم و آموزش ژیمناستیک در سطوح مختلف وارد ایران شد. قرارداد اولیه این مربی روسی ۶ ماه است.

کتابی نوشته در مورد تاریخچه شمشیربازی که مخصوص بچه های دبستانی بود و در ۳۰ هزار نسخه منتشر شد؛ ولی متأسفانه جلوی بخش آن را گرفتند، کلاس مربیگری گذاشتیم، به شهرستان رفتیم، هیئت های جدید تأسیس کردیم و قصدمان این بود که وارد دبستان ها بشویم و از آنجا شروع کنیم که جلویان را گرفتند.

آ. امروز سیاست جمهوری اسلامی در قبال ورزش، ظاهراً تغییراتی کرده است. آیا فکر می کنید که مسئولان جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده اند که سیاست قبلی شان غلط بوده و نمی توان به آن سیاست بعد از انقلاب ادامه داد؟

پ. آ. جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده که باید از هر وسیله، از جمله ورزش به نفع خودش استفاده کند. اوطان انقلاب فدراسیون هایی مثل شمشیربازی، بکس، شطرنج و گوهنوردی را تعطیل کردند اما بعد که پی بردند می توانند از ابزار ورزشی استفاده کنند فدراسیون های مذکور را دوباره باز کردند. غوغا برجسته، آن ورزشکاران رشته مشت زنی بودند که بعد از دو سال تعطیل و بازگشایی مجدد، توانستند در بازیهای آسیایی پکن، برای ایران مدال کسب کنند.

آ. چند سال است که شما در خارج به سر می برید و از جامعه ورزش خارج از کشور، دور نیستید. نظرتان در مورد شکل های ورزشی که در حال شکل گیری است چیست؟

پ. آ. این شکل ها بسیار مثبت اند. تنها جایی هستند که می توانیم دور از انحرافات که در این ده های غرب وجود دارد، دور هم جمع شویم. هیچ جایی بهتر از یک مجمع ورزشی - فرهنگی برای ما ایرانیان در خارج از کشور نیست که ضمن حفظ سنت های ایرانی، فضای سالم ورزشی برای خودمان ایجاد کنیم. فقط باید هشدار باشیم کسانی به نام ورزش از این شکل ها از ما سود استفاده نکنند. محیط ورزشی و شکل های ورزشی باید پاک و سالم بمانند.

آ. به عنوان بنگ ورزشکار قدیمی، چه پیامی برای جوانان ورزشکار دارید؟

پ. آ. پیام من مثل تمام ورزشکاران دیگر، پیام دوستی و صلح است. تمام ورزشکاران، صرف نظر از رنگ، نژاد، و ملیت، می توانند با هم رابطه دوستی برقرار کنند. دنیای ورزش، مرزی ندارد و بخاطر اینکه تیم فلان کشور است، فلانی ورزشکار جوانی است، گردانندگان فلان دولت چه بهره برداری از ورزش فلانی می کنند، نباید اصل پیام ورزش در سراسر جهان را که همان دوستی و صلح است، فراموش کنیم. این، خود، بنگ سیاست انسانی و برابری است. سیاست های نژادپرستانه و غیر انسانی است.

پ. آ. آنها معتقد بودند که ورزشکارانی که به میادین ورزش می روند مثل تیم فوتبال، باید در زمین چمن نماز جماعت برگزار کنند و با تظاهرات مذهبی انقلاب را تعریف کنند.

آ. درک خود شما از رابطه ورزش و سیاست چیست؟ آیا تصور می کنید که ورزش به عنوان بنگ وسیله اجتماعی می تواند از سیاست کنار باشد؟

پ. آ. نه، من معتقد نیستم که ورزش می تواند از سیاست کنار باشد. در گذشته دیده ایم که از ورزش به شکل بنگ حربه، سیاسی چه استفاده ای می کنند. آمریکا و کره جنوبی، المپیک مسکو را تحریم می کنند؛ شوروی و بعضی از کشورهای اروپای شرقی، المپیک لوس آنجلس را تحریم می کنند؛ در سال ۱۹۷۲، فلسطینیها می آیند در المپیک سونیخ به عنوان جایی که می نتوانند نظراتشان را مطرح کنند. دست به عملیات تروریستی می زنند و در همان حال، به خاطر اسرائیلی ها یکره عزای عمومی اعلام می شود؛ در المپیک ۱۹۸۶، ورزشکاران آمریکایی علیه نژادپرستی دولت آمریکا اعتراض می کنند؛ و از این نمونه ها.

آ. خوب. اگر ورزش از سیاست جدا نیست، آیا چگونه می شود از این وسیله در جهت رفاه جوانان و جامعه و تعلیم و تربیت عمومی استفاده کرد؟

پ. آ. ببینید، ورزش را باید به صورت یک جنبش عمومی در جامعه دامن زد. البته این منوط است به تأمین رفاه اجتماعی، بهداشت و مسائل مشابه. اما اگر برنامه ریزی درازمدت از کودکان تا دانشگاه و آن برنامه های ۱۵ ساله، ورزشی که در کشورهای مختلف متداول است وجود نداشته باشد، هیچ صحبتی از ورزش جدی نمی توان کرد. در جوامعی مثل ما ورزش مثل حباب بوده است. قهرمانانی آمده اند، درخشیده اند، و بعد هیچ کس را نداشته ایم که جای آنها بگذاریم. برای نمونه می توان گویا را مثال زد. قبل از انقلاب، جزایر گویا بصورت پایگاه مشترک، آمریکایی ها جامعه فلسطینی را تشکیل می داد که اساساً به دور از جامعه ورزشی بود. بعد از انقلاب، مسئولین گویا پایه ریزی برای ورزش کردند؛ جامعه شان را از طریق علمی پایه ریزی کردند و تا چندین سال در مسابقات شرکت نکردند و از آن زمان که در مسابقات شرکت کردند هر سال بنگ پله بالا تر قرار گرفتند تا امروز که می بینیم کوهای به این کوچکی و با این جمعیت کم، یکی از مطرح ترین جوامع ورزشی دنیاست. اما نگاه کنید در ایران چه کردند. بعد از انقلاب، به جای پایه ریزی برای ورزش، فدراسیون ها و باشگاه های ورزشی را تعطیل کردند. مثل سالن شمشیربازی که آنهمه هزینه برای ساختنش و وسائلی صرف شده بود، در اختیار سپاه پاسداران قرار دادند. همان ماه های بعد از انقلاب، من



پیروزی تیم های فوتبال شاهین در ماه مارس

برخوردار نیست اما حریفی سرسخت و جنگنده بود. بطوریکه بچه های تیم ب با تنها گل و تن «ت» به پیروزی رسیدند. تیم آ نیز با دشواری زیاد بازی را ۲ بر صفر بنفع خود به پایان رساند. لازم به یادآوری است که همین تیم در خانه خود تیم شاهین آ را ۲ بر یک شکست داده بود.

* ۱۷ مارس، یک پیروزی و یک مساوی درخانه صدرتشین.

سراغاز روز حساس دیدار با «ژون ویلیه» صدرتشین گروه آ، فرا رسید. بچه های شاهین ب با ارائه یک بازی خوب و تهاجمی در حالی به پیروزی یک بر صفر رسیدند که چندین موقعیت خوب دیگر را برای گل از دست داده بودند. تیم «ژون ویلیه» آ که هنوز خاطره شکست سنگین ۴ بر ۱ را در مقابل شاهین آ به یاد داشت، در زمین خود با چهره ای کاملاً دفاعی و فقط برای کسب یک نتیجه مساوی به میدان آمد تا موقعیت صدرتشتینی خود را حفظ کند. از طرفی دآوری مسابقه نیز حمایت یکطرفه خود را از تیم میزبان دریغ نمی کرد. علی رغم حملات زیاد و بازی تهاجمی به بچه های شاهین آ، تنها یک اشتباه غافلگیرانه باعث شد که تیم «ژون ویلیه» به یک گل اتفاقی دست پیدا کند. اما در نیمه دوم حملات بچه های شاهین بی اثر نماند و انشین هاشم زاده هافبک پر قدرت تیم شاهین گل مساوی را بنام خود ثبت کرد.

* ۲۴ مارس، ۲ پیروزی در برابر تیم فانوس بدست

تیم «آنزوی» که در انتهای جدول قرار دارد، آخرین حریف تیم های شاهین در ماه مارس بود. تیم شاهین ب به راحتی تیم حریف را ۵ بر صفر شکست داد و کارنامه مسابقات ماه مارس خود را با ۴ پیروزی پایان رساند. بچه های تیم آ که از ناهماهنگی زیادی برخوردار بودند با تنها گل مهدی قاسمی گوش راست تیم به پیروزی رسیدند. در این روز غیبت ۴ مهره تیم شاهین و دست کم گرفتار حریف و خستگی ناشی از چند بازی سنگین، دلایل پائین بودن کیفیت تیم شاهین در مقابل تیم فانوس بدست بود.

مهدی حسینی



بازیکنان تیم شاهین آ، و ب، قبل از دیدار با تونسلی ها

شاهین آ بود که دیدار حساس خود را آغاز کند. در نیمه اول غیبت چند مهره اساسی تیم از جمله مسعود ضرابی کاپیتان تیم باعث شده بود که بچه های تیم نتوانند چهره واقعی خود را ارائه دهند و با تک گل تونسلی ها که از نقطه پنالتی به ثمر رسید نیمه اول را یک بر صفر به حریف واگذار کردند و در نیمه دوم بلطف شهامت و تعصب و دوندگی بچه ها و تشویق تماشاگران خودی از خارج زمین، مسابقه رنگ دیگری بخود گرفت و در ۱۵ دقیقه پایانی علی بهرامی مهاجم پر ارزش تیم آ، نتیجه را ۲ بر یک به نفع تیم شاهین به پایان رساند.

* ۲۰ مارس، ۲ پیروزی دشوار در برابر حریفی جوان و سرسخت.

بعد از پیروزی پر ارزش سوم مارس در مقابل تونسلی ها، بچه های شاهین در خانه خود به دیدار حریفی جوان و پر قدرت رفتند. تیم «نیکولای» گرچه از موقعیت چشمگیری در جدول

* تیم های فوتبال شاهین آ، و ب، در لیگ آماتوری پاریس ماه مارس را با موفقیت پشت سر گذاشتند. از مجموع ۸ دیداری که این دو تیم در آنها شرکت کردند، ۷ پیروزی و یک مساوی بدست آوردند و بلطف این نتایج درخشان، شاهین ب همچنان در یک قدمی عنوان قهرمانی است و شاهین آ هنوز قاسمی امید های خود را برای قهرمانی از دست نداده است.

* سوم مارس، ۲ پیروزی امیدوار کننده در خانه تونسلی ها

مسابقات ماه مارس با دیدار دو تیم شاهین ب با تیم تونسلی ها که امید زیادی برای قهرمانی داشتند آغاز شد. این مسابقات که در خانه حریف انجام می شد، از حساسیت خاصی برخوردار بود. ابتدا تیم شاهین ب به دیدار تیم ب تونسلی ها رفت و با یک بازی قاشانی و کاملاً نفوذی ۲ بر صفر به پیروزی رسید. سپس نوبت

در پاسخ به سوال مجله «دنیای ورزش»: چه پیشنهادی برای بهبود وضع مسابقات فوتبال دارید؟

بیژن ذوالفقار نسب مربی گسترش: تنظیم تقویم سالانه و اجرای دقیق آن، طبق جدول زمان بندی شده می تواند کمک شایمان توجهی به برگزار کنندگان نماید و در این راستا تیم ها هم از ماهها قبل خواهند دانست در چه هفته ای با کدام تیم دیدار خواهند داشت.

علی پروین مربی پیروزی: اگر باشگاهها از امکانات خوب برخوردار باشند و اگر برنامه ریزی فدراسیون و هیئت فوتبال هم دقیق و هماهنگ باشد و در آن تمامی جوانب کار در نظر گرفته شود، یقین داشته باشید که کارها سیر صعودی خواهد داشت.

منصور پورحیدری مربی استقلال: تدوین یک تقویم جامع و کامل با در نظر گرفتن بازیهای دوستانه و رسمی و... و اجرای دقیق این تقویم می تواند اولین گام مثبت و مؤثر در بهبود وضع مسابقات و فوتبال در سال آینده باشد.

سهام الدین میر فخرایی مربی هما: تدوین تقویم سال جدید برای فوتبال، ضمانت اجرایی و پیگیری مستمر آن، هماهنگی بین فدراسیون و هیئت فوتبال، تشکیل سمیناری از کارشناسان فوتبال جهت برنامه ریزی برای آینده، تشکیل کلاسهای آموزشی جهت آشنایی مربیان و داوران با فوتبال مدرن، و همچنین ایجاد سندیکای باشگاههای فوتبال می تواند گامی مفید در جهت بهبود کیفی بازی های فوتبال باشد. به عقیده من موارد عنوان شده پایه و اساس برخورداری از فوتبال اصولی و منطقی می باشد.

« دوپینگ و ضد دوپینگ »

جنگی تمام عیار



دوپینگ ، که این روزها در جهان بحث برانگیز شده است و کاریست آن نیز در ایران جنجال برانگیز ، مزودن بر توان بدنی ورزشکار به روشی غیر فیزیولوژیک با استفاده «هورمونی یا تزریقی» از یک «دوپ» به وسیله ورزشکار ، و پیش از انجام مسابقه در جریان آن و نیز استفاده از هورمون های آنابولیک (سازنده) در جریان تمرین تعریف می شود . تاکنون متجاوز از ۲۵۰۰ قلم «دوپ» معرفی شده اند که مشتقات فنیل اتیل آمین (مشتقات آدرنالین ، اندرین و...) ، هورمون های آنابولیک ، مخدر ها (نیروبخش های آنالیتیک مانند کافور و مشتقات استرکئین) ، الکل ، مسکن های مختلف ، روان گردان های مختلف در این زمره اند ، اما مهمترین دوپ ها عبارتند از ۸۶ قلم محرك مثل آمفتامین ، کوکائین ، کاتشین ، نیکتامید ، اندرین ، استرکئین ، ۳۴ قلم رقیق دهنندگان وبتا ، مثل پروپرانولول ، تیمولول و اتنولول ، ۴۱ قلم آدرارورها مثل دیگلوفاامید ، فورسمید ، استازولامید ، ۵۷ قلم استروئید های سازنده مثل تستوسترون و ناندرولون ، ۲۱ قلم مواد مخدر مثل مرفین ، متادون ، کوئین و متادون ، استفاده از این دارو ها با روش ها و ترفند های مختلف وسیله ای شده اند تا چاله چوله های شخصیتی سوپرگران و ورزشکاران ناآگاه را پر کنند و آنها را بدخواست های نادرست خود برسانند ، بی آنکه اندکی به زبان های بدنی ، روانی ، اخلاقی و اجتماعی استفاده از «دوپ» ها توجه کنند ، اما هستند کسان و تشکل هایی که تن به سکوت و بی توجهی نفاذ نمی دهند ؛ که « مؤسسات ضد دوپینگ» نمونه ای از آنهاست ، به همین دلیل جنگ میان این دو جبهه تمام عیار ادامه دارد .

این مؤسسات ضمن تأکید بر زیانهای بدنی ، روانی و اخلاقی و اجتماعی دوپینگ ، تلاش چشمگیری برای شناساندن عوارض داروهای مورد مصرف و نیز روکردن روش ها و ترفند های دوپینگ ، انجام داده اند ، همین محافل و تلاش های آنها سبب شد تا جنجال « بن جانسون» در المپیک شول چنان ابعاد پیدایش کند ، که گفته شود: « دوپینگ او به حیثیت سیاسی و اخلاقی کانادا لطمه زده است» .

تلاش و اخطار همین مؤسسات سبب شده است تا از تعداد دوپینگ کاسته شود (۷۵ درصد از دوزخه سواران در سال ۱۹۶۵ از دوپ ها استفاده می کردند درحالیکه در سال ۱۹۷۶ به ۳/۶ درصد رسید ، و از ۸۰۰ تجزیه آزمایشگاهی فقط سه آزمایش وجود محرك های رایج را مثبت اعلام کرد و از ۲۷۵ آزمایش برای جستجوی استروئید های سازنده فقط ۸ آزمایش مثبت بود ، و در سال ۱۹۸۰ در مسکو هیچ آزمایشی استفاده از استروئید ها را ثابت نکرد) دکتر محمود بهزاد ، مجله دانشمند ، شماره ۳۷ .

آنها خورنده یا تزریق می شد . پیش از این نیز در المپیک های پیش از میلاد مسیح نوعی قارچ و دانه های گیاهی ، به عنوان «دوپ» بر توان بدنی سربازان و گله پاتورها می افزود ، تا قدرت آن ها هم حافظ قدرت سیاسی باشد ، و هم وسیله ای برای سرگرمی و تبلیغ بیشتر و رنگارنگ .

امروز نیز « دوپ» ها جایگاه ویژه ای در زندگی اجتماعی ورزش و ورزشکاران دارند . وسوسه و آفسون اقتضای پیروزی و پاداش های مالی و اجتماعی سبب شده اند تا بسیاری از ورزشکاران ، به هر قیمت قهرمان شوند . استفاده از دوپ ، دوپینگ ، به قیمت فروش شرافت و سلامت ورزش ، بسیاری را به سکوی قهرمانی رسانده ، و نه فقط ورزشکار را ، که شرکت ها و کارخانه ها و کارتل ها و کنسرن هایی را که مارکشان را ورزشکار بر سر وسینه می بندد ، و حتی اندیشه های گوناگون نظری و سیاسی را .

سوداگری و کسب سود و ارتضا ، عقب افتادگی های شخصیتی (رفتاری و روانی) ورزش را گناه از جوهره دوستی و صلح تهی می کند و به متجارب لساد و مرگ می کشاند . تجلی چهره زشتی را که بویژه بعضی از کشورهای اروپائی و آمریکا ساخته اند در ابعاد گسترده و گوناگون می توان دید . « دوپینگ» یکی از گوشه های زشت این چهره است .

شرکت های بزرگ دارویی و غیر دارویی ، به هست سوپرگران و پازه ای از ورزشکاران حرفه ای ، سازندگان و مصرف کنندگان مواد نیروزائی هستند که در اصطلاح به آنها « دوپ» می گویند . « دوپ» واژه ای آمریکایی است که به سال ۱۸۸۹ به فرهنگ لغات اروپائی راه یافت ، دوپ معجون گیاهی و بعد ها ترکیبی از مواد مخدر و تریاک بود که برای بالا بردن توان بدن اسبان مسابقه به

فوتبال اروپا

اسپانیا : زنده باد بیگانگان!



اولین دلیل اینکه جذابیت و کشش هرچه بیشتر مسابقه های باشگاهی درگروی وجود بازیکنان خارجی است و طبیعتاً هر قدر تعداد این گروه بازیکنان بیشتر باشد، کیفیت و جذابیت مسابقه ها بیشتر خواهد شد. دلیل دوم تلاش تیم های باشگاهی اسپانیا برای رقابت هرچه بهتر با دیگر تیم های اروپائی است، تیم هایی که هر کدام صاحب بیش از ۲ بازیکن خارجی هستند. نظیر تیم های انگلیسی، هلندی یا پرتغالی. دلیل آخر، گرانی بیش از حد بازار فوتبال اسپانیا برای خرید بازیکن است. به حدی که برای به خدمت گرفتن يك بازیکن جوان حد اقل باید ۲ میلیون فرانك پرداخت کرده و حتی گاهی اوقات خیلی بیشتر! بعنوان مثال برای يك بازیکن ۲۳ ساله بنام «نالد» که هنوز هیچ سابقه ملی و بین المللی هم ندارد، بدلیل اینکه دو باشگاه بزرگ یعنی بارسلون و رئال، هر دو خواستار او هستند، باشگاه مازورک صاحب فعلی این بازیکن تقاضای ۱۵ میلیون فرانك را دارد!

رئیس باشگاه بارسلون اعتقاد دارد با چنین رقبی، پراتب در بازار خارجی می توان بازیکنی پراتب بهتر و پرنفوذ تر بخدمت گرفت. ولی به شرطی که مقررات فدراسیون اجازه گرفته چهارمین بازیکن خارجی را صادر کند.

طرفداران این خواسته تاکید می کند که در حال حاضر اتحادیه فوتبال اروپا، داشتن ۲ بازیکن خارجی را مجاز می داند و به همین دلیل بسیاری تیم های بزرگ سایر کشورها که از این امتیاز برخوردارند، پس چرا که اسپانیائی ها این حق را نداشته باشند. مضافاً اینکه از سال ۱۹۹۳ که عملکرد مشترک کشورهای متحد اروپا (۱۲ کشور) آغاز می شود، به خودی خود تیم های فوتبال تمامی این ۱۲ کشور مجاز به داشتن ۳ بازیکن خارجی و ۲ بازیکن خارجی اضافی که حد اقل ۵ سال در کشور میزبان نظر فوتبال کرده باشند، خواهند بود. یعنی در حقیقت هر تیم با پنج بار خارجی!

علیرغم سرمختی فدراسیون، به نظر می رسد در صورت پایان فصل جاری باشگاه های اسپانیائی به این خواسته خود خواهند رسید. چراکه از هم اکنون باشگاه های بزرگ به کار گزینش چهارمین بازیکن خارجی برای فصل بعد سرگرم هستند.

بارسلون با تلاش عربی هلندی اش پوهان کرویف، «ریچارد وینش گه» بازیکن ۲۱ ساله آژاکس آمستردام را نامزد کرده است که به نظر می رسد تیم قهرمان هلند با رقم حدود ۲۰ میلیون فرانك، حاضر به واگذاری این بازیکن به بارسلون باشد. رئال مادرید هم با وجود در خدمت داشتن ۳ بار خارجی، دست به سوی باشگاه ستاره سرخ بلنگراد در یوگوسلاوی دراز کرده است و قصد خرید ستاره جوان این تیم را برت پرویشکی می باشد.

با بازگشت پوهان کرویف چهره بزرگ فوتبال هلند به باشگاه بارسلون اسپانیا، بار دیگر بارسلونتها حکومت بر فوتبال اسپانیا را از چنگ پایتخت نشینان و مخصوص تیم پرآوازه رئال مادرید که ۵ سال گذشته بکه تاز مسابقه های پاشاهی این کشور بوده است، خارج ساخته اند. با این تفاوت که کرویف ستاره بزرگ دهه ۷۰ فوتبال اروپا، اینک در مقام رهبر و سرپی تیم بارسلون بر این تیم و مسابقه های قهرمانی این فصل اسپانیا حکومت می کند. اگرچه هنوز ۱۵ هفته از مسابقه ها باقی است، ولی تردیدی در قهرمانی بارسلون وجود ندارد. ۵ امتیاز برتری مردان کرویف نسبت به اتلیتکو مادرید تیم دوم جدول و ۱۰ امتیاز فاصله از رئال قهرمان سال پیش که در رده چهارم جای گرفته گواه این پیش بینی است.

پیشاهنگی بارسلون تنها اختصاص به مسابقه های قهرمانی ندارد. بارسلون اینک هفته هاست که جنگ باشگاه های اسپانیا با فدراسیون فوتبال این کشور را نیز رهبری می کند و باشگاه های بزرگی چون رئال و اتلیتکو مادرید، سویل و والنس نیز در این جنگ پشتیبان بارسلون هستند. دلیل این جنگ، خواسته باشگاه ها برای به خدمت گرفتن چهارمین بازیکن خارجی است. در حالی که فدراسیون فوتبال چراغ قرمز خود را همچنان در برابر این درخواست روشن نگه داشته است.

استدلال باشگاه های اسپانیا برای جامه عمل پوشاندن به این خواسته از زبان «ژولینو» نوزده رئیس باشگاه های بارسلون اینچنین است:

اکنون نیز مدتی ست غوغای دوپینگ در جهان بالا گرفته، تا آن حد که «بن جانسون» دودنه ۲۹ ساله کاتادانی نیز از دوپینگ دوندگان آلمانی اظهار نگرانی می کند! و جنجال و رایك هاینه مان «شاگرد آلمانی» که مدال نقره مسابقات شنای قهرمانی اروپا را (سال ۱۹۸۹) کسب شد تا در نشریه معروف آلمانی (اشپگل و اشترن) نام ورزشکارانی را که دوپینگ کرده اند اعلام کنند، اما با این وجود در مقایسه با سالهای قبل فاجعه ناشی از مصرف دوپینگ کاهش یافته است. فحایمی که مرگ «توت پن من» دوچرخه سوار هلندی در اسپیکل ۱۹۶۰ رم و تاسی سیمپسون دوچرخه سوار انگلیسی در سال ۱۹۶۷، که دوپ ها سبب مرگشان شده بودند، نوزده هایی از آنهاست.

بهرگفته، دوپینگ و ضد دوپینگ در برابر هم ایستاده اند. به نظر می رسد دوپینگ قوی تر عمل می کند و جنبه های اخلاقی و اجتماعی، وزیان روانی و بدنی این عمل را با قدرت پول و فریبندگی شهرت و سوء استفاده های دیگر تحت الشعاع قرار داده است. حتی در ایران نیز چنین است و علیرغم اینکه دوپینگ بعنوان «شیع ترین پدیده در عرصه ورزش و تربیت بدنی» و «پایه ای خائن سوز در ورزش» تلقی می شود، شاهد اوج این عمل در وزنه برداری و کشتی و سایر رشته های ورزشی و تربیت بدنی هستیم (دنیای ورزش، ۱۷ شهریورماه ۶۹).

نگاهی به عوارض برخی از «دوپ» ها و دوپ ها سبب افزایش توان بدنی، افزایش قدرت تحمل فشارهای بدنی و روانی، افزایش سرعت عمل، برقراری تعادل ذهنی موقت، کسب قدرت در هماهنگ سازی با دیگران، وعدم احساس خستگی و درد در طول مسابقه می شوند. اما همه این ویژگی ها موقتی ست و عوارض دوپینگ آن چنان گسترده است که اگر سبب مرگ ورزشکار نشود تا آخر عمر گریبان جسم و روان او را رها نخواهد کرد. به عوارض سه داری پر مصرف اشاره می کنم:

استروئید های آنابولیک (سازنده):
افزایش چربی خون، افزایش گلیسول های قرمز خون، آسیب کبدی و برفقان، سرطان، جوش صورت و رویش مو در زنان و پیدایش خصوصیات مردانه در زنان، اختلال قاعدگی، بلوغ زودرس، نازائی و ناتوانی جنسی، خیز (ادم)، تأثیر نامساعد برچین و...

آمفتامین: عصبی شدن، تهوع، سرگیجه، خستگی، بی خوابی، پرخاشگری، افسردگی، اوهام، تشنج، تپش قلب و...
آندروین: افزایش تعداد ضربان قلب و نامنظم شدن آن، افزایش فشار خون، اضطراب، لرزش، سردرد، سرگیجه و...

سال به سال ، دریغ از پارسال



● هر روز رگورهای جهانی یا درخششی تازه و خیره کننده توسط زنان کشورهای مختلفجا بجا می شود. و زنان شهبانها از ایران بالناس مخصوص تیراندازی (۱۴) برای شرکت در آنها مسابقه. مشروع جهانی شریف می کنند.

آینده برجسته می کنیم ، برآستی چهوه. ورزش ما در سطح آسیا همین بود که در بازیهای آسیایی پکن به نمایش درآمد! حقیقت اینست که علیرغم اینکه در رژیم گذشته نیز ورزش ما دارای برنامه ریزی های اصولی نبود و هیچ گاه يك برنامه پایه ای برای همگانی کردن ورزش نداشت ، با این حال کلیه رشته های ورزشی زنان و مردان ما جایی قابل توجه در آسیا به خود اختصاص می داد . به هرو سال ۶۹ به پایان رسیده و کارنامه ورزشی کشورمان هم چون ۱۱ سال گذشته با عدم موفقیت ها و نداشتن کاری ها در تاریخ ثبت خواهد شد با آرزوی اینکه با متحول شدن بهار امسال ورزش و وطنمان نیز بطور جدی و اساسی متحول شود ، امیدواریم چنان شرایطی بوجود بیاید که با برنامه ریزی های اصولی و علمی شاهد همگانی شدن ورزش در کشورمان باشیم ! شاهد آن باشیم که جوانان برومند ایران زمین از زن و مرد در رشته های مختلف ورزشی در سطح جهان بدرخشند . سال جدید را با این امید آغاز کنیم که بزودی شاهد آنچنان تحولی در کشورمان باشیم که با برنامه ریزی های اصولی و مردمی در سطح ورزش زنان ما بتوانند در کلیه رشته ها در سطح بین المللی شرکت کنند.

فرهنگ پارسا

تلویزیون نمایش داده شود با نه ۱۱ به تجربه و با قطعیت می توان گفت که همین مدال طلایی فوتبال در پکن نیز حاصل تلاش و تعصب بازیکنان و زحمات و دلسوزی سرمدان زحمتکش آنان بود ، نه حاصل يك برنامه ریزی و تدارک درست و اصولی مسئولین مملکت . در رشته زنان که وضع روشن بود ، به جز رشته تیر اندازی ، ورزشکاران زن ما در هیچ رشته ای مجاز به شرکت در مسابقات برون مرزی نیستند . ورزش کشتی نیز وضعی بهتر از رشته های دیگر نداشت ، در مسابقات جهانی توکیو بازم تک ستاره های کشتی کشورمان ، به همت و پایبندی خودشان صاحب مدال شدند و تنها مدال طلایی که نصیب کشتی گیران شد توسط مجید ترکان در وزن ۵۲ کیلو بود . این مدال طلا باعث شد که روی شکست تیم کشتی ما سرپوش گذاشته شود . واقعیت اینست که سالهاست ورزش مملکت ما چنین است . پگسال به مدال طلایی محیسی ها و محمدیان ها و ترکان ها دل خوش می کنیم و سال بعد مدال طلایی سلیمانی را در برق و کرنا کرده و زندگی او را بعنوان يك مزرعه دار مسلمان آذین بخشن مطبوعات کشور میکنیم و سالی دیگر مدال طلایی فوتبال را برای سرپوش گذاشتن بر روی بی برنامهگی های خودمان برای ورزش مملکت و نسل

با اینکه ورزش و وطنمان سالها به خاطر نداشتن کاری مسئولین ورزشی کشور به فراموشی سپرده شده بود ، در سال گذشته ورزشکاران رشته های مختلف ورزشی با شرکت در مسابقات برون مرزی ، حرکت جدیدی را آغاز کردند . سازمان تربیت بدنی با تدارک وسیع در اکثر رشته ها ورزشکارانی را به بازیهای آسیایی پکن اعزام کرد ، اما علیرغم تبلیغات مسئولین ورزش در مطبوعات ، بازم در مقابل حریفانی چون ژاپن و چین و کره جنوبی و کره شمالی حرفی برای گفتن نداشتیم . هرچند که مدال طلایی فوتبالیستهای ما در بازیهای پکن همه چیز را تحت الشعاع قرار داد ، ولی واقعیت امر این است که حریفان ما در این چند سال راهی اصولی و علمی را در رابطه با ورزش طی کرده بودند ، و ما برعکس تا همین یکی دو سال پیش چند رشته ورزشی مانند بوکس و شمشیر بازی و شطرنج را به خاطر اسلامی نبودنشان تعطیل کرده بودیم و بعضی از بازیکنان خوب را به خاطر مکتبی نبودنشان از تیم های ملی اخراج می کردیم و با بحث بر سر این بود که مسابقات کشتی از

تکاپو، عنوان ماهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، ادبی، است که دومین شماره اش را در بهمن ماه ۱۳۶۹ به صاحب امتیازی و مدیریت «سکینه میدری» منتشر کرده است.

تکاپو در سومقاله اش چنین می گوید: «... قصد تفاق نفاذ و به رویارویی شخصی یا گروهی برنخواستیم است و چنین قصدی نیز ندارد و به همین دلیل از برج مطالب و مقالاتی که بوی تفاق و تفرقه و خصومت های شخصی و نسوبه حساب های خصوصی دارد معذور است و ادبی نقد سالم و سازنده است و رعایت احترام بزرگان علم و ادب و هنر را واجب می داند و این بیعت نغز شاعر بزرگ سعدی را آویزده گوش دارد که فرموده است: «بزرگش نخواستند اهل نرد که نام بزرگان به زشتی برد» و نیز: «تکاپو جهت رشد و شکوفایی هرچه بیشتر استعدادهای ادبی، بهترین قصه ها و شعرهایی را که برای مجله ارسال می شوند در پایان هر سال، به صورت مجموعه قصه و شعر منتشر می کند. این مجموعه تمامی آثار چاپ شده در مجله و نیز بهترین آثار ارسالی را دربر می گیرد. انتخاب بهترین آثار برعهده شورای نویسندگان می باشد. لازم به تذکر است که قصه ها و شعرهای ارسالی، نباید درجای دیگر چاپ شده باشند. روی جلد شماره دوم تکاپو راسته به طرحی است از سهراب سپهری. این شماره تکاپو ۵۰ صفحه و به قیمت ۳۰۰ ریال منتشر شده است.



خبرهایی از ...

«معرکه در معرکه» به کارگردانی سیاوش تهمورث در تاریخ ۲۴ مارس در فرانکفورت به روی صحنه رفت. نویسنده این نمایشنامه داوید میربانتوری است و بازیگران آن سیاوش تهمورث، رضا رویگری، نادیا گلچین، سیروس گرجستانی، شهره سلطانی و تعدادی دیگر بودند.



خریداران کتاب در ایران کم شدند! ناشران و کتابفروشان از کاهش تعداد خریداران کتاب در چند ماه گذشته سخن گفته اند. نه فقط خریداران کتاب کم شده اند بلکه چاپ کتاب نیز از سوی ناشران را کم مانده است. آنها از قطع سهمیه کاغذ دولتی که با اوزن ۷۰ ریالی در اختیارشان قرار می گیرد، گله مند هستند. و این درحالی است که نرخ کاغذ تحریر در بازار آزاد در مقایسه با گذشته ازانتر شده است.



دعای خرد، هدایت به زبان قرائحه به روی صحنه رفت. گروه تئاتر «دبونه» نمایشنامه «سه قطره خون» را بر اساس داستان سه قطره خون هدایت در پاریس به روی صحنه برده است. این نمایشنامه از دوم آوریل تا ۲۱ آوریل، یک شب در میان در سیتی دانشگاه پاریس به کارگردانی عبدالدین زاهد، اجرا می شود. موسیقی نمایشنامه از رضا قاسمی و طراحی لباس با خانم علک خزایی است و بازیگران آن حمید جاویدان، فریبرز دقتر، متیلا گمینگ هستند.



از همیچ گروه نمایشنامه (این حیوان عجیب) از گلبریل اورت که برگرفته ای از داستانهای کوتاه چخوف است نیز روی صحنه تئاتر لوسین دو پاری در سیتی، دانشگاه پاریس است. تا ۱۹ آوریل، یک شب در میان اجرا خواهد شد و نیز از ۷ تا ۲۲ ژوئن ترمید خواهد شد.



شب شعر چهارشنبه (۲۷ فوریه ۹۱) به همت اداره فرهنگ بوخوم (در المان) و گروه نویسندگان این شهر و نیز رادیو المان (WDR)، شب شعر به زبان آلمانی برگزار شد. در این شب شعر علاوه بر چهار شاعر آلمانی و یک شاعر اهل ترکیه، «میرزا عسگری» شاعر ایرانی نیز شعرخوانی داشت.

کنگره بزرگداشت نظامی برگزار می شود. خردادماه آینده کنگره جهانی بزرگداشت نظامی گنجوی شاعر پر آوازه ایران در دانشگاه تبریز برگزار می شود. گفته می شود که ۹۶ نفر ایران شناس از ۲۲ کشور جهان بدین کنگره دعوت شده اند.



شاملو و جایزه ادبی بین المللی نویسندگان آزاده

جایزه ادبی بین المللی نویسندگان آزاده، امسال به احمد شاملو شاعر بزرگ و آزاده میهنمان تعلق گرفت و بر تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ به او تقدیم شد. این جایزه هر ساله از سوی «سازمان آزادی بیان» که امکانات مالی آن را از نویسندگان مشهور آمریکایی (لیجان گلن و دانیل هاست) در اختیار آن قرار می دهند، به نویسندگان پیشرو و آزاداندیش سراسر جهان اهدا می شود.



دعوت از «محمود دولت آبادی»: به دعوت چند دانشگاه معتبر آمریکا (دانشگاه میشیگان و شرق میشیگان) و نیز به قصد سفارتی در کنفرانس «سیوا» که از مدتی قبل دولت آبادی را برای شرکت در آن دعوت کرده بودند، محمود دولت آبادی در اولین ماه رانی آمریکا می شود. محمود دولت آبادی سفری نیز به کانادا خواهد داشت و در دو دانشگاه معتبر آن کشور، کوشینز و «البرتا» سفارتی خواهد کرد.



تاریخچه جنبش مستقل زنان ایران در خارج از کشور: نگاهی ست به تاریخچه این جنبش در المان غربی و نیز به اختلاف نظر ها و اشتقاق های رخ داده در این جنبش. این تاریخچه در جزوه ای ۲۷ صفحه ای به چاپ رسیده است. نگارنده این جزوه خانم «ایراندخت آزاده» یکی از فعالین جنبش زنان در المان است.

آثار نقاشی یعقوب آمانیان منتشر شد.

نشر «نگار» در تهران آثار نقاشی یعقوب آمانیان، از نقاشان جوان و برجسته ایرانی را منتشر کرد. این نقاشی ها مورد و حاصل تلاش سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۹ یعقوب آمانیان است، که با کیفیت بسیار خوب به چاپ رسیده است.

انتشار نشریات ورزشی و فرهنگی در ایران هفته نامه های آینده، بشپو، فضیلت، هدف و... که در زمره نشریات ورزشی و فرهنگی هستند، سال گذشته نیز انتشارشان، بطور منظم، ادامه یافت. در میان هفته نامه ها درحال حاضر، بنیاد ورزش، پرتیراژترین مجله هفتگی ایران است.

تکثیر و پخش «موش و گربه» در خارج از کشور

به همت «سعید میرهادی» نسخه کامل موش و گربه سعید زاکانی در خارج از کشور تکثیر و پخش شده است. سعید میرهادی در مقدمه کوتاهی بر «موش و گربه» می نویسد: «موش و گربه» بکرات و باشکال مختلف بطبع رسیده است. ولی تقریباً در تمام نسخی که در ایران بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چاپ و رسیده است یک بیت یا حذف و یا مسمخ شده است.

گربه گفتا که شاه گنه خورده
من نیایم برون زکرماتا

کتابی که درست دارید از روی یک نسخه قدیمی تهیه شده است که از این دخل و تصرف برامان بوده است...

برای دریافت «موش و گربه» می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید.
Postfach 544

D-8000 München 43
Germany

اجرای موسیقی آذربایجان تاجیکستان و ترکیه در پاریس

«خانه فرهنگ های جهان» از هشتم تابست و نهم مارس، جشنواره موسیقی آذربایجان، تاجیکستان و ترکیه را به اجرا گذاشت.

در بخش اول این جشنواره که از هشتم تا هفدهم طول کشید، حاجی بابا حسین آق به همراهی تار آقا سلیم عبدالله و کامانچه ناظم عبدالله آق، قطعاتی از موسیقی سنتی آذربایجان را اجرا کردند.

در بخش دوم که در فاصله ۱۹ تا ۲۴ مارس برگزار شد، دولتمند هنرمند سرشناس تاجیک به همراهی ابوستار عبدالله آق گوشه هاشی از موسیقی سنتی و فولکلوریک تاجیکستان را ارائه کرد. در این برنامه دولتمند همین واختر سه تار و قیچک تاجیکی، درحالیکه ابوستار با تنبک، او را همراهی می کرد. سروده هاشی از حافظ، مولوی بیدل و سائب تبریزی و چند شاسردیگر را به اجرا درآورد.

بخش سوم، از ۲۶ تا ۲۹ مارس، به عاشیق های ترکیه و شعر و آواز ملی ترکیه اختصاص داده شده بود. هنرمندان این برنامه، از ترکیه، غریب، بوسما و آنکارا، آمده بودند.

استاد شجریان در المپاد پاریس

در یازدهم ماه «رادبوفراتس» برگزارکننده کنسرت بزرگی از استاد محمدرضا شجریان در المپاد پاریس خواهد بود.

المپاد یکی از مشهورترین سالن های فرهنگی پاریس است که این بار برای نخستین بار کنسرت یک هنرمند ایرانی در آن برگزار می شود.

چهار روز پیش از برگزاری این کنسرت (هفتم مه)، برنامه ای با عنوان دیدار و گفتگو با شجریان در سالن بیسکوتک له ال (Les Halles) پاریس برگزار خواهد شد.

اجرای برنامه های هنری توسط ۹۰ هنرمند ایرانی در آویشیون فرانسه

امسال جشنواره هنری شهر آویشیون در فرانسه، میزبان ۹۰ نفر از هنرمندان موسیقی ایرانی خواهد بود که به مدت ۱۰ روز، در ماه ژوئن، به اجرای برنامه خواهند پرداخت.

چهل سال است که آویشیون، شاهد برگزاری سالانه جشنواره موسیقی و تئاتر سرانجام جهان است که این قدمت، اعتباری کم نظیر برای این جشنواره بوجود آورده است.

امسال نخستین سال است که جمعین عظیمی کثیر از هنرمندان موسیقی ایران در این جشنواره شرکت می کنند.

ترانه های محلی با صدای «پری شمر» و «پری شمر» خواننده بین المللی

اجرا، که بازی درخشان او در اپرای «گارمن» معروفیت جهانی دارد، ۲۰ مارس (۹م فروردین) در سالن Volksbilowngsheim فرانکفورت ترانه های محلی اجرا کرد و مورد استقبال قرار گرفت. در این شب اسماعیل صدقی آسا با نوا پیوسته شد. به مجلس داد که آواز مسعود توابی نیز تکمیل کننده آن بود. دکتر امیر اشرف آریانبور، موسیقی شناس، نیز دوباره نقطه نظرهای احمد شاملو و محمدرضا لطفی، تحلیلی ارائه داد. پیش از این نیز دکتر آریانبور در این باره در شهرهای فرانکفورت و هامبورگ سخنرانی کرده بود. این برنامه را «جمع هنری میترا» برگزار کرد.

موفقیت «سعید میرهادی» شاعر ایرانی در المان

سعید میرهادی شاعر ایرانی که کارهایش به زبان آلمانی منتشر می شود، جایزه «آدالبرت - شاهیزو» (بیشاد روبرت - بوش) وابسته به آکادمی هنرهای زیبای آلمان بایرن (المان) را دریافت کرد. سعید میرهادی در سال ۱۹۸۵ نیز جایزه ادبی شهر مونیخ، و در سال ۱۹۹۱ جایزه «خانه نویسندگان» شهر اشتوتگارت را به دست آورد.

از سعید تاکنون ۹ دفتر شعر به زبان آلمانی منتشر شده است.



«آئین های نوروزی» منتشر شد مرکز مردم شناسی ایران در زمیته آئین های نوروزی و سنن ملی نقاط مختلف کشورمان، «آئین های نوروزی» را به قلم «مرتضی هنری» منتشر کرد. در این مجموعه مطلبی نیز درباره تاریخ سال های قمری و شمسی از «محیط طباطبائی» گنجانده شده است.

آدرس مرکز نشر کتاب:
157 Northern Road, London W14
Tel: 071.602.8990

گرمستان «چنگ خلیج» عنوان یک گرمخانی در فرانکفورت

بود که در روز پنجشنبه ۲۸ فوریه به همت کمیته همیاری گرمستان، «استادی باتشگاه فرانکفورت و گروه دانشجویی «پزشکان جهان برای جلوگیری جنگ هسته ای» برگزار شد.

«دروکننده گل های میثا»
دروکننده گل های میثا نامی ست که خلیانان امریکایی بر حسب های موج زا، که به فراوانی در چنگ خلیج فارس مورد استفاده قرار گرفت، گذاشته اند. این بعب ها در ارتفاع ۱۰ الی ۳۰ متری پیش از برخورد با زمین منفجر می شود و آیری از گاز «پروپان» یا «اکسید اتیلن» ایجاد می کنند. این آبر گلونه، مظیمی از آتش و موج قدرتمند و شوک اور بوجود می آورد. این آبر اکسیژن هوا را جذب می کند و موجب خفگی سربازان می شود که از حرارت شدید انفجار و افزایش سریع و پیش از حد فشار هوا جان بدر برده اند. این بعب ها قبلاً نیز «گل های میثا» می ویتنام را درو کردند!





بی تردید «داریوش» از پر طرفدارترین خوانندگان مین ماست و در مقایسه با بسیاری از خوانندگان هم نسل خودش، خواننده ای ست انسان دوست و آزاد منش. این صدای گرم، که صدای بخش آلود مردم رنج کشیده وطنمان است، هر جا ملحن افکنده، همدلی هر دانشجوخته ای را برانگیخته است. و داریوش چه خوب، این همدلی ها را گاه در جهتی که ضرورت زمانه اقتضا می کند، سوق داده است. برگزاری کنسرت های مختلف و اجتماعات تزامنی آنها به زلزله رنگان از طریق سلیب سرخ جهانی، نمونه هایی از این دست اند. داریوش اخیراً در شهر های مختلف آلمان کنسرت های موفقی برگزار کرد. در جمع سفر او گفتگویی اختصاصی داشت. گوشه هایی از این مساعیه را انتخاب کرده ام و برای بروج در مجله «آرش» می فرستم. امیدوارم با چاپ آن در نشریه تان موافقت کنید.

کمال حسینی

س: گفته می شود در دوران حکومت سلطنتی میان شما و دستگاه حاکم خصومت وجود داشت. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج: من هیچوقت دلم نمی خواست بر این مورد صحبت کنم. ولی حقیقت را بخواهید متأسفانه در آن زمان بدلیل تحولی که در شعر و موسیقی پدید آمده بود، رژیم وقت با ما خصومت خاصی داشت. البته ما نمی خواستیم چنین وضعی پیش بیاید. این را هم بگویم که بعضی از مقامات هم به دلیل خصومت شخصی این وضع را دامن می زدند. در آن زمان ما دلمان می خواست در ترانه تحولی ایجاد بشود آنها از این موضوع راضی نبودند. فقط موضوع من نبود. چندی عمایی، اردلان سرفراز و خیلی های دیگر هم بودند. این درگیری ها را خود دستگاه بوجود آورد.

س: شما تا کنون هم در آمریکا و هم در اروپا کنسرت داشته اید. واکنش تماشاگران ایرانی در این دو قاره چه تفاوتی باهم دارد؟

ج: موضوع فقط موضوع اختلاف دو قاره نیست. در

چشن های نوروزی

در خارج از کشور

امسال نیز چشن های نوروزی فراوانی در خارج از کشور برگزار شد. دهها برنامه چشن و سرور در شهرهای مختلف سوئد (بویژه استکهلم)، آلمان (بویژه فرانکفورت، برلین، گیسمن، دارمشتات، کلن و ...) فرانسه (بویژه در پاریس)، در انگلستان، آمریکا و کانادا برپا شد.

در آلمان، عماد رام، ابی و فریدون فرخزاد و بسیاری دیگر از خوانندگان ایرانی برنامه های متنوع اجرا کردند. در شهر گیسمن «ایوان کمیته» وابسته به سازمان ایرانیان دموکرات چشنی خوب و با کیفیت برگزار کرد، که در آن علاوه بر رقص فولکلوریک، تئاتر نیز اجرا شد. در شهر دارمشتات به همت «خانه ایرانیان» گروه نمایش مرموزکی پویا نیز برنامه ای اجرا کرد.

سایر شهرهای اروپا و آمریکا نیز به همین ترتیب شاهد برنامه های متنوع نوروزی ایرانیان بود.

• در فرانکفورت (در محل King's Place) چشن سیزده بدر، همراه با هنرمندی گروه «ساندی» و رقص و پایکوبی تا پاسی از نیمه شب (در تاریخ ۳۱ مارس) برگزار شد.

• سال پایکوفسکی

یونسکو سال ۱۹۹۰ را سال پایکوفسکی اعلام کرده بود. سالی که یکصد و پنجاهمین سالگرد تولد این آهنگساز بزرگ روس است. در بزرگداشت پایکوفسکی باله «دریاچه قو» اولین کار مشترک «تئاتر باله کلاسیک» مسکو و «اتحادیه نمایش» انگلستان در مسکو به روی صحنه رفت. در این برنامه هنرمندان شوروی مسئول تنظیم و اجرای باله بودند و هنرمندان انگلستان عهده دار صحنه آرائی و طرح لباس.

یا پوش

در بخش معرفی مطبوعات فرهنگی فارسی در خارج از کشور (مندرج در آرش ۲) در اشتباه رخ داده بود که به این وسیله تصحیح می شود:

۱- فصلنامه ایران شناسی به سردبیری داریوش شایگان منتشر می شود.

۲- نیمه دیگر، نشریه ایست فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان، که به همت زنان منتشر می شود.

هرشهر آمریکا هم که من برنامه داشته ام تنها حاضران با جاهای دیگر فرق داشته. در مورد اروپا باید بگویم انتظارات ایرانیان در اینجا نسبت مائذ داخل کشور است. شاید به دلیل نزدیکی مسافت است. در آمریکا وضع کاملاً فرق دارد و نوعی ماشینی شدن در زندگی همه ایرانی ها به چشم می خورد.

س: آیا دلتان می خواهد روزی به ایران بازگردید؟

ج: این به جرات خرابم ربط پیدا می کند. راستش را بخواهید این سؤال همواره برای من وجود داشت که چرا نرحالی که هنرمندانی چون شجریان قانونند در داخل کشور فعالیت داشته باشند، امثال من نمی توانند همان وضع را داشته باشند. من از روزی بازگشت به میهنم را دارم و به همین دلیل اعلام می کنم که حتی حاضرم اگر امکانات فراهم شود، برای یک ماه در هر جای ایران برای «مستضعفین» برنامه اجرا کنم و همان مردم قضاوت کنند که آیا کار من و امثال من چگونه است.

س: آقای داریوش، شما خود را یک جمهوری خواه یا یک سلطنت طلب می دانید؟

ج: برای من مردم حکومت هرگز مهم نبود. دموکراسی مهم ترین شرط هر حکومت مردم پر مردم است. حال این نیاز را جمهوری یا سلطنت برآورد، مهم نیست.

تیمساری که با گوشش

کار صدتا جاسوس را می کرد

Annie M.G. Schmidt



انی اشعیت

مترجم: نسیم خاکسار

انی، ام، خ، اشعیت Annie M. G. Schmidt نویسنده و شاعر هلندی، متولد سال ۱۹۱۱ است. پدرش اسقف گلیسا بود. انی، ام، خ، اشعیت تحصیلات ابتدایی و متوسطه اش را در شهرک خوس Goes پایان رساند و بعد از آن برای کار به هانوفر در آلمان رفت. مدتی کتابدار بود. در سال ۱۹۴۱ وقتی سرپرستی کتابخانه ای را در شهر بولی سینخ Vliissingen عهده دار بود، قرائت خانه ای برای کودکان بنیاد کرد.

انی، ام، خ، اشعیت در ۱۹۴۴ در روزنامه Het Parool شروع به کار کرد. در همین روزنامه بود که نخستین بار مردم با شعرهای تخیلی و آهنگین او برای کودکان آشنا شدند. شعرهایی که از ۱۹۴۷ تاکنون رؤیای سه نسل از کودکان و نوجوانان هلندی را رنگین کرده است. او نه تنها برای کودکان و نوجوانانش عر گفته، بلکه داستان و نمایشنامه های زیادی نوشته و همچنین برنامه هایی در این زمینه برای رادیو و تلویزیون تهیه کرده است.

نخستین مجموعه شعرش بنام «کتری کوچک سوت زن» برتارک ادبیات کودکان در هلند، هنوز چون مرواریدی می درخشد.

مجله Bookbird، به مناسبت اهداء جایزه هانس کریستین آندرسن در سال ۱۹۸۸ به انی، ام، خ، اشعیت، درباره او نوشته است. به جرات می توان گفت تمام کودکان و نوجوانان هلند با نوشته های خانم اشعیت آشنا هستند و آنها را دوست می دارند.



یکی بود، یکی نبود. پادشاه شروتمندی بود که از بس پولهایش زیاد بود، با جای صدق می خورد، بجای علوفه و پوست سبب زمینش تو شکم خوک هایش هرروز مروارید های واقعی می چپاند. وقتی هم با کالاسکه سیاهش که چرخ هایش از طلا بود، سواره توی شهر جولان می داد، مردم بیچاره چنان تعظیمی باید به او می کردند که پیشانی شان به خاک می خورد.

اگر يك وقت از دهان کودکی می پرید: مامان، صورت پادشاه دل آدم را بهم می زند. مادرش ترسان از جا می پرید و یواشکی توی گوشش می گفت: «سس، نیتم که دوباره ازنا تکرار کنی!»
کودک که می گفت: «چرا نکتم! مگر پادشاه می تواند صدایم را بشنود؟»

مادرش می گفت: «نه، اما پادشاه تیمساری دارد که با گوشش کار صدتا جاسوس را می کند.»

و این دروغ نبود. پادشاه، تیمساری داشت که گوش چپش را با چند تاب که به آن می داد از کله اش جدا می کرد. آن وقت نور از چشم همه آن را لای پوتنه ها و علف ها، چلنی نزدیک به پنجره يك خانه، می گذاشت. بعد بی آن یکی گوش را راهش را می کشید و می رفت.
چند روز بعد بومی گشت و گوشش را برمی داشت و آن را خوب سیر جایب محکم می کرد و به آن گوش می داد. بعد با چشم هایی که از آن ها جرقه به بیرون می جهید می گفت: «اه اعلیحضرت! کجای کار هستی. در این خانه عده ای حرف های بد بد درباره شما زده اند.»

پادشاه که می پرسید: آن ها چه گفته اند.
می گفت: «گفته اند شما، اعلیحضرت، آدم گویی هستید.»
پادشاه هم درجا فرمان می داد: «همه شان را ازدم اعدام کنید.»
با این فرمان مردم را به اسیری از خانه بیرون می کشیدند و در باغ درختان گیلاس که پشت کاخ بود اعدام می کردند. اسگت مردگان که میان شکوفه های گیلاس آویزان بود، با وزش باد بهم می خورد و ترق ترق صدا می کرد، آمار قربانیان هرروز بالا می رفت. زیرا گوش تیمسار همه حرف های مردم را ضبط می کرد و پادشاه بطور کامل می دانست چه کسی علیه او حرف زده است. و تریبندی نبود رقم آنهایی که ماتحت میمون و صورت اعلیحضرت را یکی می دانستند، خیلی زیاد بود.

یلا یار که دختر پادشاه برای گشت و گذار به آن باغ وحش کده گیلاس رفته بود. بحالت مرگ به خانه برگشت؛ زیرا اولین بار بود که کترش به آنجا افتاده بود. پادشاه به انی علت پریشانی دخترش را فهمید و سعی کرد راه و چاره ای برای آرامش او پیدا کند.

گفت: «دختر کوچکم، بیا، این دستگاه چای خوری نقره مال تو با آن بازی کن و کیف کن.»

اما دختر پادشاه دیگر قادر به بازی و شادی کردن نبود. و روز به روز رنگ پریده تر می شنید. در تمام اوقات به اسگت هائی که در باغ گیلابین دیده بود فکر می کرد. بالاخره وقتی کار به چلنی رسید که دختر پاک خلدین را از یاد برد، پادشاه نگران شد. دستور داد: «بوره کرد خوس باز را حاضر کنید، تا نمایش رقص خوس را روی طناب راه بیندازد.»

دخترش آن را شنید و وقتی به اتاق خوابش رفت از فکر آن نتوانست بگوید و از نغزش می گذشت؛ برای نجات آن مرد جوان چه کار می توانم بکنم؟ در آن وقت که خرس باز به سمت مسافرخانه ای که همیشه در آن بیقرار می کرد، می رفت، تیمسار شاه او را در کوچه های تنگ و تاریک دنبال می کرد. هنگام که جوان سزجای همیشه اش، در آغل مسافرخانه، سر روی شکم نرم و پر پشم خرس گذاشت و خوابید، تیمسار که در بیرون ایستاده بود، گوشش را درآورد و آن را گذاشت جایی نزدیک به پنجره آغل؛ بین علف های بلندی که لای بوته ها روئیده بودند.

مردی در آغل، خرس باز با خرسش زبان به گلایه گشود: «خرس عزیزم، من عاشق دختر پادشاه شده ام، و می خواهم با او بروم، کتم، اما مرکز موفق نخواهم شد، زیرا پدرش مرد خوبی است؛ یک مستبد، هیولا، انسی و ذل و پست.»

وقتی در بیرون، گوش تیمسار همه آن حرف ها را ضبط می کرد، تیمسار به کاخ برگشته بود، جایی که پادشاه با شمعدانی طلایی در دست در بالای پلکان منتظرش ایستاده بود.

پادشاه پرسید: «چه خبر؟»

تیمسار گفت: «گوشم را برای جاسوسی جای خوبی گذاشتم؛ درست زیر پنجره اش، اعلیحضرت! فردا آن را برمی دارم و به آنچه که او گفته است گوش خواهم داد.»

پادشاه گفت: «خیلی خوب، و اگر مزخرفاتی علیه من گفته است، او را به سیزدهمین درخت گیلاس در سمت چپ می آویزم.»

با این که پادشاه و تیمسار درگوشی با هم حرف زده بودند؛ اما دختر پادشاه که با پیراهن خواب توری اش در تاریک ترین جای سرسرای کاخ ایستاده بود، همه را شنید. خزید تو اتاقتش، دست نوازش به پال و پر کیوتر کشید، نامه کوتاهی نوشت و آن را به پای کیوتر پست، و آن را از پنجره پرواز داد.

پرنده یک راست به سوی مسافرخانه پرکشید. خرس باز از صدای پال پال زدن آواز خواب پرید؛ نامه را خواند و از وحشت لرزید، زیرا در نامه نوشته بود که تیمسار شاه گوشش را جایی نزدیک او در مسافرخانه گذاشته است.

خرس باز از جا پرید، زنجیر خرس را کشید و آن را بیرون آورد. درگوشی به خرسش گفت: «خرس عزیزم، میان علف ها و هر جا که فکر می کنی بگرد تا گوشش را پیدا کنی.»

خرس بوکشان در دور ویر خانه راه افتاد، او همه جا را بوکشید و بوکشید و با حس قوی حیوانی اش رد پورا گرفت، تا راست رسید زیر پنجره مسافرخانه. آنجا ایستاد و به آریابش نگاه کرد و با خشم غرید.

خرس باز پرسید: «پیدایش کردی؟ آه، دیدمش، یک گوش صورتی رنگ بزرگ... گوش تیمسار، مردم! اهلی مردم کجائید! من گوش تیمسار را پیدا کرده ام!»

سرو صدای او همه را از خواب بیدار کرد، مردم از خانه هاشان زدند بیرون و حیرت زده گوش تیمسار را که با آن جاسوسی می کرد تماشا کردند.

خرس باز پرسید: «همه خوب تماشااش کردن؟ خرس کوچولوی من حالا دیگر ثوبت توست.»



و در آن شب مرد جوانی با یک خرس که می توانست روی طناب برقصد، به قصر آمد.

تمام اهالی قصر برای تماشا آمدند. طناب محکمی از یک ستون به ستون دیگری در ارتفاع زیاد در شاه نشین پسته شد. خرس پا یک ترکه در دست هایش رقص کنان از یک طرف طناب به طرف دیگر می رفت. نمایش بی نظیری بود، و همه از شادی هورا می کشیدند و برای شان کف می زدند، حتی دختر پادشاه هم برای اولین بار بعد از آن همه سکوت با صدای بلند، «قاه قاه، زیر خنده زد.»

وقتی نمایش به پایان رسید، خرس باز برابر دختر پادشاه خم شد و با احترام کیوتر سفیدی را به او هدیه کرد. دختر که سرخ شد، کیوتر را از او گرفت و در عوض بوسه ای بر پیشانی اش گذاشت. دختر پادشاه خیلی از آن مرد جوان خوشش آمد.

پادشاه که ناظر این صحنه بود، خیلی خشمگین شد و در گوش تیمسارش آهسته لب چنانند: «امشب گوش ات را در خانه خرس باز بگذار! با این که پادشاه سعی کرده بود خیلی آهسته حرف بزند، اما



پرنده

جواد طالمی

پیشانی، روی کاسه سر، توی گوش ها و در اطراف دهان او، حالا دیگر هیچ نمی فهمید، انگار دانه های برف، کاسه کوچولوی سرش را سوراخ کرده و مغزش را منجمد می کرد. پرنده داشت آخرین نفس را به زحمت می کشید که بگذرد صدایی توی گوشش پیچید!

«نه کوچولو از زندگی خیلی تشنگ تر از این حرفهاست. تو نپاس به این راحتی تسلیم مرگ زشت و نفرت انگیز بشی. به تون بخور! ببین فقط به تون میگه»

پرنده به هوش آمد. اما چه فایده. کاش اصلاً این صدای خوش آهنگ را نشنیده بود و دیگر برای همیشه راحت می شد. لای آنهمه برف، یا آن عضله های ورم کرده و یخ بسته، با آن پنجه ای که همه پرده های نازکش دیگر به هم چسبیده بود چه کار می توانست بکند؟ تازه، این توده سفید سمج سرد که نمی گذاشت يك لحظه چشم هایش را باز کند و بفهمد اصلاً کجا هست؟

پرنده تصمیم گرفت برای همیشه بماند. دلش می خواست برای همه دوستان خویش نامه کوتاهی بنویسد و به آنها بگوید وقتی هوا سرد می شود و برف بی آمان می بارد، هیچگاه تنها از لانه های کوچک و گرمی که پدر و مادرشان برایشان درست کرده اند بیرون نیایند.

اما بال هایش ... بال های کوچکش را اصلاً نمی توانست تکان دهد. یعنی از شما چه پنهان؟ چندبار تلاش کرد. با تمام قوای باقی مانده اش هم تلاش کرد. اما مگر بال های کوچک و بی حس و یخ زده می توانست حریف آنهمه برفی بشود که او را از همه طرف زیر فشار خود گرفته بود؟

پرنده کوچک داشت از سرما منجمد می شد. با هزار رحمت، خودش را زیر بار برف سنگینی که ساعت ها بود پشت سر هم می بارید و می بارید و لحظه به لحظه ارتفاعش بیشتر می شد، بیرون می کشید. اما هنوز پر و بال نتوانده دوباره دانه های درشت برف روی سر و صورت و بالهای بی حس و کوچکش می نشست و تا بیاید تکانی به بالهایش بدهد، دوباره زیر برف مدفون می شد.

زیر آنهمه برف سرد و چسبناک، شوق زندگی، پرنده کوچک را که دیگر رمقی در جانش نمانده بود وادار می کرد که باز هم بالهایش را تکان بدهد و از زیر آنهمه برف نقب کوچکی بسوی زندگی بزند.

همیشه در استانه خفگی يك تره هوای تازه ریه های کوچولوش را نوازش می کرد. باز يك دانه درشت برف درست توك متقارش می چسبید و دوباره احساس خفگی به او دست می داد.

پرنده کوچک خیلی دلش می خواست با کمک بالهایش از يك دانه برف را از توك متقارش پس بزند و نفسی تازه کند. اما بالهایش، آن بالهای کوچک بی حس و یخ زده اش، لای آنهمه دانه های به هم چسبیده برف گیر می افتاد و تکان نمی خورد. دانه های سفید و ابدار برف بار دیگر توك متقارش می نشست و حالا دیگر پرنده بیچاره اصلاً نمی توانست نفس بکشد. دانه های درشت برف همینطور پشت سرهم می بارید. روی چشم ها، روی

چنین بود که پرنده کوچک با زندگی و خاطرات شیرینش وداع گفت و کوشید پلک های یخ زده و به هم چسبیده اش را کمی بیشتر فشار بدهد و برای همیشه به خوابی ابدی فرو برود. اما آن صدای گرم و خوشاهنگ ، دوباره توی کاسه کوچک سرش پیچید :

« نه رفیق ! نه ! هنوز واسه ی تسلیم شدن خیلی زوده. هنوز يك كمی زور توی بال هات هست . به تكون . فقط به تكون به خودت بنده و بعدش به جهش كوچك دوباره ایی آسمون رو بالای سرت خواهی دید . بجنب كوچولو ! بجنب ! »

مثل اینکه این صدا داشت بدن یخ بسته پرنده کوچک را گرم می کرد . احساس میکرد چیز گرمی از شک پنبه تا انتهای ران توی آن رنگهای نازکش راه افتاده و نیروی تازه ای را توی ماهیچه هایش زنده می کند . تصمیم گرفت يك بار دیگر خودش را امتحان کند :

« يك ... دو ... سه ! »

همه نیروی تازه ای را که آن صدای گرم و خوشاهنگ توی ماهیچه های یخ زده کوچکش دمیده بود یکجا جمع کرد و جهید. نه خواب بود و نه آخرین رؤیای دم مرگ . تا سینه از زیر بار سنگین و سرد برف بیرون جهیده بود. حالا ، تنها يك تکان دیگر مانده بود که بال های مرده اش را هم از زیر برف بیرون بکشد . آنوقت بود که می توانست همه نیروی باقی مانده اش را توی بال هایش جمع کند و شکم و کمر یخ زده اش را هم با فشار بازو ها از زیر برف بیرون بکشد .

به خودش گفت : گیرم که توانستم همه این کارهای سخت را بکنم ، آنوقت تازه چقدر می توانم روی شکم ، آنهم روی این برف های سرد ، سینه خیز بروم ؟ يك سانتیمتر؟ دو سانتیمتر؟ يك متر ؟

پرنده داشت دوباره تسلیم ناامیدی می شد که ناگهان نگاهش به يك تکرخت پیر افتاد. تنها توی آن بیخوت سفید بی پایان ، راست و محکم ایستاده بود و اصلاً انگار نه انگار که ساخت ها برف بر سر و رویش شلاق کشیده است . حتی یکی از شاخه هایش هم سرخم نکرده بود . با آن ساقه پهن و شاخه های پیچ در پیچ ، لغت و بی برگ و بار ، انگار از شدت گرما و عطش ، مخصوصاً لغت شده و تنش را به شلاق برف و جوران سپرده بود .

پرنده ، آنقدر پلک های یخ زده و به هم چسبیده اش را تکان داد که آخرین دانه های برف و یخ از روی آنها به زمین ریخت . آنوقت چشم هایش را با خستگی باز کرد ، تکرخت را خوب تماشا کرد و به خودش گفت :

« توی ساقه درخت به این بزرگی ، حتماً سوراخ کوچکی پیدا می شه که مرا از سرما نجات بده . توی اون سوراخ ، آخ ، توی اون سوراخ دیگه اگه سنگ هم از آسمون بیاره ، جای من یکی امن امنه . اما تا اون سوراخ امن ، خیلی راهه . اصلاً کسی چه می دونه ؟ شاید همه ش فقط به خیال »

صدا ، يك بار دیگر دیوار نازک یخی را که روی گوش پرنده ایجاد شده بود شکافت و توی کاسه سرش پیچید و به

مغزش رسید :

« ته كوچولو ! نه . راه زیادی نیست ، به تكون دیگه . به تكون كوچولو كافیه كه پاهات هم آزاد بشه . اونوقت خیلی تند تر از اونكه فكرش رو بکنی میتونی به درخت برسی . و بالا چت شده ؟ می خوای دوباره اونقدر لغتشن بندی كه چند تا دونه درخت برف لغت رو بیاره ؟ »

صدا ، دوباره کار خودش را کرد . پرنده كوچولو احساس می کرد خون تازه ای توی همه بدنش جاری شده است . سینه اش را با همه زوری که صدا در آن ایجاد کرده بود ، روی برف ها فشار داد و کوشید پنجه و دمش را ، از زیر فشار آن تپه بزرگ سفید بیرون بکشد ، اما با همه زوری که زد فقط پنجه هایش از زیر فشار برف آزاد شد . با اینهمه نمی توانست باور کند . به خودش می گفت :

« این فقط به شوخی مسخره من . این خواب و خیال تب ، مرگه كه بسراقم آورده . یعنی ممكنه حالا پنجه های من آزاد شده باشه ؟ »

کوشید تکانی به پنجه اش بدهد . اما نتیجه همانقدر موفقیت آمیز بود که موشی بتواند کوهی را روی کولش بگذارد . پنجه ها انگار اصلاً مال خودش نبود . اصلاً هیچ تکانی نمی خورد . اصلاً حس نمی کرد که به بدنش وصل باشد . مرگ را با همه تلخیش باور کرد و چشم های کوچکش را بست . اما صدای گرم و خوش اواز هنوز توی کاسه سرش می پیچید :

« واقعا که موجود مفلوک و خنده داری هستی كوچولو ! چرا دوباره چشم هاتو بستی ؟ بازشون کن آهان ، حالشده . خوب خوب بازشون کن ، تکرخت همونجاس که بود . فقط لغت ، هشت قدم اونطرف تر . بجنب لانهب . بجنب دیگه ! »

پرنده کوچک و خسته و تنها ، پلک های خسته و سنگینش را با اندازه يك میلیمتر از هم باز کرد اما درست مثل موش کوری که سر ظهر سر از سوراخش بیرون کرده باشد ، سفیدی یکدست برف مثل تیغ توی چشمهایش فرو رفت و آنرا مورزاند . پرنده ، دوباره پلک هایش را بست ، فشاری به خودش آورد . دمش را هم بیرون کشید و دوباره بی رمق و خسته افتاد . اما « صدا » دست از سوزش بر نمی داشت :

« وازش کن كوچولو ! تنوس . چشم های تو كوچکتر از اونكه كه این تیغ تیز بتونه خودش رو توی اون فرو کنه . نیگا کن . دیگه چیزی به آخر راه نمونده . درخت اونجاست . درست مثل پنج قدم دیگه . »

پرنده ، دیگر نمی توانست در مقابل فرمانی که صدای خوشاهنگ می داد مقاومت کند .

چشم راستش را باز کرد . آنقدر کم که تیغ برهنه سفیدی برف بتواند توی آن فرو برود . حالا شبی از درخت را می دید و بیشتر امیدوار می شد . آهسته چشم پیش را هم باز کرد :

« آره ، شوخی نیست فقط چند قدم مونده و بعدش زندگی دوباره شروع می شه . »

دنباله در صفحه ۴۹

از سال ۱۹۷۳ به این سو، یعنی از واقعه رکود بزرگ ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ که تمام کشورهای پیشرفته سرمایه داری را تحت تاثیر قرار داد، این عقیده هر روز مقبولیت بیشتری پیدا کرده، که سرمایه داری جهانی به طرف يك بحران بزرگ، مشابه آنچه در دهه ۱۹۳۰ رخ داد، پیش می رود. پیش از آن، یعنی از پایان جنگ دوم تا رکود ۱۹۷۳، سرمایه داری، سه دهه، که شاید طولانی ترین زمان در تاریخ آن باشد با موج بلند گسترش یافته ای روبرو بود. يك دوران طلائی بی سابقه، که ظاهراً تمامی خاطرات بد گذشته را بدست فراموشی سپرده بود و تمامی چیزهای بیگاری، رکود، تورم و بحران را، بی اعتبار، ساخته بود. و این عصر طلائی جدید البته با نام آمریکا عجین بوده است. از همین رو تردید ها و تجدید نظر هایی که از ۱۹۷۳ نسبت به این عصر طلائی شروع شد، همه اغلب به استناد شکست های اقتصادی و سیاسی آمریکا توجیه داده شده اند. و این شاید با توجه به جایگاه تعیین کننده اقتصاد آمریکا در سیستم جهانی سرمایه چندان بی ربط نباشد.

به دنبال رکود ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴، شکست آمریکا در جنگ ویتنام، سپس افول اقتصادی ۱۹۷۹، همزمان با انقلاب ایران و نیکاراگوئه و يك مجموعه عدم موفقیت های داخلی و خارجی که در انتخاب ریگان خود را نمایاند، این باور رواج بیشتری یافت. با ظهور ریگان که سنبل استراتژی جدیدی در همه حوزه های اقتصادی و سیاسی بود، نسیم ملایم از خوشبینی جای دلتنگی های قبلی را در جناح هواخواهان غرب گرفت ولی این خوشبینی چندان نپایید. بدتر شدن موازنه پرداخت های آمریکا در دوران ریگان، کاهش قدرت رقابتی محصولات آمریکایی در بازارهای جهانی، رویکرد این کشور به استقراض از ژاپن و آلمان، و باز يك رشته رویداد های بد دیگر، از جمله پایان جنگ سرد برای اقتصاد نظامی شده آمریکا، و سقوط ارزش سهام در دوشنبه منیاه بار دیگر خاطرات بد سالهای ۳۰ را زنده کرده است. اگرچه ممکن است این ترس خیلی موجه نباشد و در پس رواج این بدبینی اجزای امیز نقد سیاست های مشخصی مد نظر باشد، اما هشدار های مکرر اقتصاد دانان «بدبین» غرب که روز به روز بر تعدادشان افزوده می شود، بز این نگرانی ها می افزاید. اکنون پس از پیروزی دیپلماسی سیاسی، نظامی آمریکا در

يك دوران سخت ديگر؟

پویا



علیرغم مشکلات مربوط به اعتماد دو آلمان (۲ درصد رشد خواهند داشت، ولی بسیاری از کارشناسان منفرد معتقدند، اقتصاد آمریکا در سال جاری هیچ رشدی نخواهد داشت و همه فرضیات خوش بر باد رفته است، مضاف بر اینکه دورنمای آن بسیار دلننگ کننده و تاریک است. درباره مزایای سرمایه گذاری های کمی نیز آنها شانس کمی می بینند.

يك نفس عمیق
طی چندماه اخیر، آمریکا و متحدانش برای جنگ با عراق آماده شدند. در پیامد این جنگ، پس از يك هراس کوتاه ولی البته بی جا، قیمت نفت، کاهش خواهد یافت، بازار سهام رونق خواهد گرفت، و منّا اقتصاد جهانی در افق پدیدار خواهد شد. اما این پدیداری نمی تواند به طول انجامد چراکه تورم سریع در این دوره، بی تردید متزلزل شدن اعتمادها و افول بازار سهام و متوقف شدن بحث درباره رکود آرام بر آمریکا را به دنبال خواهد داشت.

در همان حال چشم اندازهای مثبت سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی رو به تیرگی گذاشته است. قرار جدید جمهوری روسیه برای گرفتن مالیات بر درآمد مستقل از دولت در واقع اعلام نوعی استقلال اقتصادی است. يك مبارزه خشونت آمیز برای اعمال کنترل بر اقتصاد و سیاست دور از انتظار نیست و نگرانی های دیگری که در پس آن وجود دارد همه و همه دارای تاثیرات گسترده اقتصادی است. برای مثال پیش از کریسمس گذشته، وقتی ادوارد شواردناویزه استعفا داد، بازار سهام افت کرد، تبدیل اینوضع به يك اقتضای خونین در اتحاد شوروی، قبل از همه سایه سنگینی بر اقتصاد آلمان خواهد افکند. وسیعاً روی مصرف و کسب و کار اثر منفی خواهد گذاشت. بخصوص هنگامیکه خود این عوامل شدیداً شکننده و ترد هستند. نگرانی و عدم اعتماد اقتصادی را مشکل

میتوان محاسبه کرد، اما وقتیکه این وضع ادامه پیدا می کند، ایم می تواند پراحتی صف بیگاران و چیره بگیران را که هر روز طولانی تر می شود تصور کند.

حتی بدون درام خلیج فارس و اتحاد شوروی، آمریکا با خطر بزرگ اقتصادی در ۱۹۹۱ روبرو می بود. سقوط بازار خزانه فروش و شکست سیاست صرفه جویی دولت پیش از این ها نگرانی های گسترده ای را درباره سلامت سیستم مالی آمریکا ایجاد کرده بود. پراساس تجربیات و معیارهای تاریخی، هم شرکت ها و هم

جنگ خلیج فارس و تحکیم مجدد موقعیت این کشور در عرصه کشور های سرمایه داری، باید دید چگونه اقتصاد تا چه حد از این موقعیت منفر می شود.

انگیزه گزارش مربوط به متزلزل شدن سرمایه گذاری از طرف کارشناسان سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در اواخر ماه گذشته، دورنمای نسبتاً امیدوار کننده قبلی را در تیرگی فرو برد. سقوط حتمی ست ۱ در این تردیدی نیست، ولی سؤال اینست، تا چه عمقی ۲ در خلال هفته های جاری، این انتظار قوت گرفته است که سیاست سازان اقتصادی از يك رشته مشکلات خطرناک بیش رو خبر خواهند داد. تقریباً يك سالی می شود که بار دیگر به دولت ها فرصت داده می شود تا در کار اقتصاد بیشتر مداخله کنند و به رفق و فترت مشکلات بپردازند. در غیر این صورت احتمال زیاد می رود که اشتباهات اقتصادی و سیاسی مربوط به بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ تکرار شوند.

CECD سازمان همکاری و توسعه اقتصادی می گوید که اقتصاد آمریکا در سال ۹۱ رشدی حدود ۱ درصد خواهد داشت، در حالیکه ژاپن تقریباً ۴ درصد و آلمان

مصرف کنندگان کلاً نظر بدبینانه ای به قروض دولتی و امکان بازپرداخت آن دارند و این درست در حالیکست که بانک ها خود تحت چنان فشاری قرار دارند که دولت می باید برای جلوگیری از ورشکستگی آنها اقدامات عاجلی انجام دهد. در این میان وحشت ناشی از بهم خوردن سیستم اعتبارات که بدنبال امتناع بانک ها از دادن وام به طرقهای غیر معتبر شروع شده، دامنه وسیعی گرفته است. و این خود بعلت محدودیت و تنگنای مالی ای که ایجاد می کند، یک نوع تهدید به حساب می آید. زیرا بانک های مرکزی نمی توانند در این باره از خود انعطاف زیادی نشان دهند. آنها ممکن است بتوانند نرخ بهره را کاهش دهند، که موجب افزایش تقاضای بانقوه برای اعتبارات بشود، اما پشتوانه موفقیت جلوگیری از بهم خوردن سیستم اعتبارات، فقط رضایت بانک هاست و در این باره هیچگونه اجباری وجود ندارد. از دیگر وقایعی که خاطرات دهه ۳۰ را زنده می کند، شکست مذاکرات اخیر

مربوط به تجارت بین المللی است. برای اقتصاد آمریکا، صادرات تنها راهی است که توسط آن می توان با رخت مصرف داخلی مقابله کرد. کاهش ارزش دلار نیز، کلاً به تسهیل این جریان کمک کرده است. علاوه براینکه تاثیر واردات برخی اقلام حیاتی از آنان و ژاپن را هم خنثی کرده است. و حالا در یک چنین موقعیتی - گات - موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت، شروع به پزمرده شدن کرده، یا می شود اینطور فکر کرد که سیستم بازرگانی چند جانبه پس از ۱۹۴۵ به نفع سیاست های حمایتگرانه و تجارت غیر آزاد در حال فروپاشی است. از میان همه خطرات پیش روی اقتصاد جهانی در چند ماه آینده، از همه نزدیکتر، تهدید جنگ تجاری و همان مسائل مربوط به نهاد « گات » است. هم بازار مشترک اروپا و هم آمریکا به از سرگیری مذاکرات مربوط به « گات » احتیاج دارند؛ تا موازای میان خود را برسر مسائل تجارت محصولات کشاورزی و خدمات و سایر موضوعات دیگر حل و

فصل کنند. بنا براین چرخ بوش می باید، به دور از برخورد های احساساتی، همانطور که پیشتر نیز در زمان ریگان اتفاق افتاده بود، با کنگره بر سر نفع قاطع از آزادی تجارت وارد مشاخره شود و این موضوع کم اهمیت تر از نزاع های درون « گات » نیست. ظاهراً هیچ راهی برای سیاستگذاران اقتصادی باقی نمانده، جز آنکه دو اصل معتبر بانکیرا که یکی در دهه ۳۰ و دیگری در دهه ۷۰ به فراموشی سپرده شد بکار بگیرند. آمادگی قطعی برای جاری کردن نقدینگی بیشتر در سیستم بانکی در شرایط اضطراری؛ و مراقبت از اینکه با افزایش عرضه پول به سمتی درتغیلتد که یک شوک تورمی کل اقتصاد را به مخاطره افکند، واضح است که تکرار بیان این دو اصل، لزوماً عمل به آنها را امکان پذیر نمی کند. و همین است علت اقدام به اصل سومین که برای سرخوش ۱۹۹۱ مورد نیاز است. مارس ۱۹۹۱

دنیاله، صفحه ۱۵ ● کانون نویسندگان در بن بست
نظام بچنگدانی کانون نمی تواند چنین رسالتی را برای خودش قائل شود، مگر اینکه با توافق تمامی اعضاء و نزدیک جلسه معکاتی، برنامه مشخصی را برای مبارزه تدوین کرده باشد. چنین برنامه ای با در نظر گرفتن افق های فکری مختلف جز از معبر حقوق مادی و معنوی اهل قلم، یعنی مبارزه با سانسور برای آزادی بیان در همه اشکال آن نمی گذرد. در حوزه ای که ما هستیم، دفاع از آزادی بیان، تنها مرزی است بین بوستان و بیستمان آزادی. این تنها معیاری است که ما را از درج مانده ها و تپسوه ها بی نیاز می کند و خود بخود راه را برکسانی که حرمت آنها پاس نداشته و یا نمی دارند می بندد. شاید به گمان بعضی ها، وقتی در خارج از کشور آزادی بیان وجود دارد، این اصل خود بخود منتفی می شود. این رأی در صورتی درست است که نویسندگان ایرانی بالکل رابطه خود را با وطنشان قطع کرده و به زبان کشور میزبان و صرفاً برای مردم آن دیار بنویسند. ولی آیا چنین است؟ کانون نویسندگان در پیوند با وطن ما و مردم ما هویت و معنا پیدا می کند. آثار ما خطاب به آنها و برای آنهاست. نه مردم فرانسه و سایر کشورها. اشعار اسماعیل خویی و امثالهم و حتی خود آنها از جانب حکومت سانسور و تبعید شده اند. خویی و دیگر اهل قلم، جز کلامشان هیچ سلاحی نداشته و ندارند. آنها حتی اگر در ایران می توانستند بمانند، یقیناً می نوشتند و بازم، مثل حالا این آثار امکان نشر و چاپ پیدا نمی کرد و به میان مردم راه نمی یافت. نه عزیزان، ما در اینجا دچار سانسور مضاعفیم. خوانندگان و مردم را از ما گرفته اند. و در اینجا، در این برهوت، حتی اگر بتوانیم باوجود هزاران مشکل بنویسیم، امکان چاپ و نشر آنها نداریم و باز اگر از هفت خوان رستم بگذریم، خواننده اش را پیدا نمی کنیم. وای به حال نویسنده ای که خواننده و مخاطب نداشته باشد، اقتدر در کویر خشک فریاد می کشد تا همه نیرویش به تحلیل می رود و از

تشنگی زانومی زند و به قول خویی از یارش می رود در کجای جهان ایستاده و یا تمرکیده است. آری عزیزان ما مشکلات ابتدائی و ملموس خویمان را از یاد برده ایم و با شمشیر کج، مانند تون کیشوت به جنگ آسیایهای بادی می رویم. بگذار برای تأیید این مدعا مثالی بزنم: در جلسه عمومی کانون، اوسنیه از نویسندگان حاضر در جلسه تقاضا کرد تا خودشان را معرفی نموده و از کارهای تازه شان حرف بزنند. اکثریت قریب به اتفاق اعضاء در این یکساله اخیر هیچکاری نکرده بودند. هیچکار !! بگذریم، به گمان این حقیر، گرچه کانون بی تردید از افراد سیاسی و انقلابی و معترض تشکیل شده، ولی الزامات سیاسی و یا فراسیاسی نمی تواند باشد و با سیاست جز از طریق مبارزه برای آزادی بیان و رشد و نمو فرهنگ و هنر اصطکاک پیدا نمی کند. هویت کانون را کار فرهنگی و هنری اعضاء آن و حیثیت و اعتبارش را کارنامه کانون که چنین زمینه ای را تدارک دیده تعیین و مشخص می کند نه تعداد بیانیه ها و موضعگیری های صوری سیاسی. با اینکه هم توهمات مبارزه با نوزیم از میان خواهد رفت و هم کانون نویسندگان ایران به عنوان یک نهاد فرهنگی و هنری دموکراتیک جایگاه واقعی خودش را پیدا خواهد کرد و از بن بست و انزوا بدر خواهد آمد. سلاح ما اندیشه ما و قلم ما است و عرصه مبارزه، فرهنگ و هنر ملت ما که موریانه ها به جانش افتاده اند و هرروز آنها می چوند و از درون پوک می کنند. این چیهه وسیعی است که کانون نویسندگان می تواند و باید سامان دهد و از حمایت سایر سازمانهای نظیر خودش در سراسر دنیا برخوردار باشد.

۶ مارس ۱۹۹۱ - پاریس

* بند ۷ اساسنامه قبلی مقرر می داشت: « عناصر سانسور و سرکوب و تقویت عقاید که در جهت تحکیم اختناق فرهنگی و اجتماعی در رژیم گذاشته و کنولی شرکت داشته اند نمی توانند عضو کانون باشند ».

رسانید. اینگونه مراکز متعلق به همه ایرانیان است و مستقل از حمایت همه جانبه همه ایرانیان.

آدرس: Det Norske Bibliotek
P.B. 152 Sentrum 0102-OSLO 1



پاسخ به نامه ها

● المان (بولین) - هوشنگ مهینی

با اشاره به دو مطلبی که در نخستین شماره آرش، از شاملو و درباره تختی، برج شده، نوشته اید: «کسانیکه با تراکتور و بولدوزر به سوی تخت چمشید و طوس جهت ویران ساختن بخشی از هویت ملی به راه افتادند، مجبور شدند در مقابل اراده ناسیونالیستی در بند کشیده، عقبگرد نمایند تا چائیکه خود هزاره فردوسی را جشن گرفتند. در شرایطی که کشورهای صنعتی مسیحی با کمک ملایان بر کوبیدن فرهنگ ملی ما کوشا می باشند. بگرچایی برای کسانیکه دانسته یا ندانسته با آنها همسان می شوند، نیست... نباید به کسی باج داد، منجمه به آقای شاملو».

و نیز «قتل تختی، قهرمان ملی ما بدست همان توده ای های سرمپورده به ممکو بود که امروز در زیر ماسک ملی از جمهوری گفتگو می نمایند... اگر مقاله ای بر مورد قهرمان ملی ما تختی نگاشته می شود، بایستی تکمیل باشد و چگونگی مرگ تابهنگام او را برای خواننده توضیح دهد.» دوست عزیز! مطلبی که از شاملو در شماره ۱ درج کرده ایم، هیچ رابطه ای با نقد او از داستان کاوه شاهنامه ندارد. نظر او درباره آن داستان، می باید همچون یک نظر مورد نقد قرار گیرد و مغایر بودن آن با نظر هر فرد دیگر، نباید بر جایگاه شاملو در عرصه شعر معاصر ایران سایه اندازد. اگر ما در مقدمه مطلب ذکر شده، شاملو را شاعر و اندیشمند نامیده ایم هرگز به مفهوم قبول یا رد نظرات او در هر زمینه نیست. بسیاری از اندیشمندان هستند که لزوماً هم اندیشه ما یا شما نیستند اما این مغایرت، هرگز نامی اندیشمندی آنان نیست. شاملو شاعر و اندیشمندی است بزرگ، هر چند که به قولی «منتقدی غیر بزرگ» باشد اما پنهان نباید کرد که نقش اجتماعی و ادبی او در جامعه معاصر ایران، شایسته تقدیر است. بویژه از جانب کسانی که نسبت به فرهنگ ملی و زبان فارسی، برخوردی جدی و مسئولانه دارند.

در مورد چگونگی مرگ تا به هنگام

جلوگیری از گمگشتگی فرهنگی ایرانیان خارج از کشور و مستحیل شدن آنان در فرهنگ کشور های بیگانه کارکرد داشته باشد.

● ثروث - رحمان تلاش های شما و همگامانتان در زمینه فعالیت های فرهنگی قابل ستایش است و در چنین شرایطی که نیاز به فعالیت های فرهنگی، بیش از هر زمان احساس می شود، باید هم به ارزش واقعی کارتان واقف باشید و هم به مسئولیت و مرارتی که به اختیار در این راه بردوش می برید، ایجاد کتابخانه ی ایرانیان، با محدودیت های مختلفی که وجود دارد، امری نیست که بر مدت کوتاه، نتیجه مطلوب به دست دهد. گام نخست را با صداقت برداشته اید و مطمئن باشید که با پشتکار و پیگیری هدف والایی که دارید، موفق می شوید. بخشی از گزارش ارسالی شما را از کتابخانه ایرانیان در ثروث درج می کنیم، با این امید که گام های مؤثر و جدیدی در یاری به شما عزیزان برداشته شود.

در نیمه سپتامبر ۱۹۹۰ در پی تلاش ها و زحمات بیدریغ ثنی چند از هموطنان در ثروث کتابخانه ایرانیان تأسیس شد. ایجاد مکانی سالم و مفید و همگامی برای تجمع همه ایرانیان با هرگونه مرام و بازنظر سیاسی - عقیدتی برای دیدارها و تبادل نظرهای فرهنگی سیاسی - اجتماعی و انتقال اخبار ایران و جهان و استفاده همه ایرانیان از کلیه نشریات و کتب و اطلاعاتی های فارسی زبان بطور رایگان و همچنین تلاش در جهت تهیه و جمع آوری کتب و تماس اطلاعاتی ها و نشریات ماهانه و هفتگی منتشره در داخل و خارج از کشور ...

مشاوره و همکاری و ارسال کمک های گوناگون هر چند هم ناچیز، کتابخانه ایرانیان را پربارتر می کند. در هر کجا که هستید با ارسال نشریه و کتاب، اطلاعاتی... و کمک های مالی، کتابخانه ایرانیان در ثروث را یاری

● کانادا - م. چالشگر از محبت های شما نسبت به آرش، سپاسگزاریم.

از «به رسم آشنایی» انتقاد کرده اید و با اشاره به بخشی از آن، که پر فرهنگ و هویت ملی ما تاکید دارد، نوشته اید:

«چه چیز هویت ما را تشکیل می دهد؟ اگر هویتی نارسایی داشت آیا به آن کماکان باید چسبید؟ فرهنگ ملی ما کدام است؟ آیا مذهب و خرافات و بمبیااری از عقب افتادگی ها، که به زعم من جزئی از فرهنگ ملی ما هستند، بایستی برپا بمانند؟ به همین روال رسوم و عادات ملی ما چه مقولاتی هستند؟... مگر افتخار دارد اینگونه به چیزی که هنوز اما و اگر بسیار دارد و چه بسا در عقب افتادگی کشورمان سهم بسیار داشته، چسبید؟ دوستان بیائید همدوانه زیر بغل خودمان نگذاریم... و...»

چالشگر عزیز! بی تکیه به نقاط توتیان نمی توانیم بر نقاط ضعفمان چیره شویم. تکیه ما بر نقاط قوت فرهنگی و تاریخی ماست. تکیه ما بر جوهر آن چیزی است که در مطالب مربوط به ثروث در شماره ۲ نگاشته ایم و نه به آنچه که شما مذهب و خرافات می نامید. اصولاً مذهب یک چیز است و فرهنگ چیز دیگر. مذهب اسلام، از مقطعی معین بر ایران مسلط شده است اما فرهنگ ایرانی از هنگام استقرار این قوم و شکل گیری ملت ایران، همیشگی و تمامی انسانهایی که در سرزمین ایران زندگی کرده اند، چنان داشته است، و هرکجا مذهب مسلط شده، رویاروی این فرهنگ ملی ایستاده طبیعتاً با مخالفت جدی مردم روبرو شده است.

به پاسکاری مردم بر فرهنگ ملی و هویت ملی شان افتخار می کنیم و با برجستگی، طرح این افتخار را، خاصه در خارج از کشور، ضروری می دانیم. چرا که این یکی از مؤثر ترین شیوه ها برای متوجه کردن ایرانیان خارج از کشور نسبت به ریشه های ملی و فرهنگی شان است. یکی از مؤثر ترین شیوه هایی که می تواند در

سخنرانی دکتر «نوال السعداوی» - «چادر وزن در اسلام»

جنگ اخیر در خلیج فارس گذراند و سپس به مقایسه ای بین تمامی ادیان یکتاپرست در رابطه با نقش زن در آنها اشاره کرده و گفتند که تمامی این ادیان در سرکوب زن نقش یکسان دارند. آنگاه آزادی پوشش در غرب را بعنوان «لخت بودن» زنان بی‌حجاب و بر اسلام و پوشاندن زن یکسان دانسته و گفتند که هر دو زن را فقط بعنوان جسم در نظر دارند که یکی با لخت کردن آن متاع عرضه می دارد و دیگری در حجاب سعی در مالکیت زن دارد.

بنا بر تشابه‌های بسیاری در گفت‌وگوهای ایشان در رابطه با جنگ اخیر و ندیدن نقش صدام در آن و آزادی زنان در سوسیالیسم و نداشتن موضع مشخص درباره آیه های قرآن در رابطه با سرکوب زنان که هم امروز در ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی عملی می‌گردد، اعتراضات بسیاری از طرف زنان خارجی بویژه زنان ایرانی و یک خانم نویسنده ترک به ایشان شد و پرسش‌های بسیاری از ایشان بطور بسیار مشخص مطرح شد که تمامی آنها بی جواب ماند و ایشان فقط تشابه‌های خود را تکرار می‌نمودند.

نشست در سرخوردگی آرامی از نظرات خانم السعداوی و برخورد ایشان به فمینیسم و مسئله جنگ و زن و اسلام و حجاب پایان یافت.

«فریده بیانی»

یکی از نشست‌های خانه ادبیات شهر فرانکفورت در ماه مارس (روز سیزدهم) ویژه خانم دکتر نوال السعداوی پزشک و نویسنده معری بود. جدا از داستان‌های او رفته، دارای پژوهش‌های علمی درباره زنان می‌باشند از جمله «چهره مریان زن عرب» که به فارسی توسط مجید فروتن و رحیم مرادی برگردانده شده است. در این کتاب جدا از بررسی در باره «دشمنان خردسال قربانیان تعویضات جنسی»، «سقط جنین»، برداشت‌های نادرست از مفاهیم زنانگی، زیبایی و عشق و «درباره ختنه زنان و پاکرگی پژوهش‌های بسیار مفیدی شده است. ایشان در حال حاضر بر قاهره زندگی می‌کنند و جدا از فعالیت‌ها و مسئولیت‌های بسیار، مهده دار مسایل زنان در جامعه بین‌المللی می‌باشند و به خاطر فعالیت‌های گوناگون مدتی در زمان حکومت سادات در زندان بودند.

در شب نشست خود را بعنوان یک زن «فمینیست سوسیالیست» معرفی کرده و بیان داشتند که «زنان را فقط در جامعه بی‌طبقه سوسیالیستی متصور می‌دانند. برای گذار بدان جامعه در جهان اسلام از یمن و تونس مثال آورده‌اند.

در شب نشست برخلاف تیترا اعلام شده، خانه ادبیات که «چادر وزن در اسلام» بود، بیشترین گفتگوی خود را به

تختی نیز ما با درج نوشته‌ی آقای مهدیانی، نتوانسته ایم به یک رویداد سیاسی، سندیت عمومی بدهیم. که آن مجال دیگری و مطالب دیگری می‌طلبد.

آلمان (فرانکفورت) - دوستان عزیزمان ایراندخت آزاده

در پاسخ به نقدهای پر گزارشی از شب یادبود فروغ که برایمان ارسال داشته‌اید، حساسیت مثبت شما را در مورد مسئله زنان و چگونگی طرح این مسئله تحسین می‌کنیم. با بد توجه داشته باشید که گزارش منتشر شده، تنها یک گزارش کوتاه از برگزاری یک مراسم است که بیشتر جنبه خبری داشته و طبیعتاً نظر یکی از افراد شرکت کننده در مراسم است. باعث خوشحالی است که کسانی چون شما نیز با واکنشی دقیق خواهان تکمیل و تعمیق بیشتر چنین مراسمی هستند... از کمیته‌های آنشب در رابطه با معرفی فروغ نپرداختن به بُعد سنت شکن زنانه او (بود و...) بسیاری از زنان شرکت کننده چه آگاهانه و چه نا آگاهانه آنشب پیامده بودند تا تصویر گذشته و شاید حال خود را در حلقه مادر فداکار، زن مهربان و حرف گوش کن و مددکار ببینند. بلکه ایشان آمده بودند تا فروغ را آنگونه که از زندگی و شعرهایش کم و بیش می‌شناختند یعنی شماره ای سنت شکن در بعد زنانه نیز تجربه کنند و نه بازم همانگونه که مادران بسیاری از ما زیستند و زندگی را باخته‌اند. ما نیز امیدواریم که با تلاش اقرانی چون شما در آینده شاهد برگزاری هرچه پر بارتر اینگونه مراسم باشیم.

آلمان (ایدشتاین) - علیرضا مرزبان

نامه محبت آمیزتان رسید، با شما تماس خواهیم گرفت.

آلمان (هاین اشتاین) - رضا پایگان

نامه تان همراه با داستانواره‌ی «راس ایست لوس» رسید. منتظر دریافت مطالب دیگری از شما هستیم.

آلمان (گسلینگ) - شادی

عید شما هم مبارک، اوی! چنان ماندوچتین هم نخواهد ماند. شعر زیباییتان کاش کوتاهتر بود و ظرفیت صفحات مجله، اجازه‌ی درج آن را می‌داد. منتظر آثار دیگری از شما هستیم.

نژادپرستی تا کی؟

عاطفی فراهم نمی‌کند. برخی تفاوت‌های بیولوژیکی میان انسان‌های یک نژاد ممکن است به همان اندازه یا حتی بیشتر از همان تفاوت‌های بیولوژیکی بین نژادهای مختلف باشد. دگرگونی‌های اجتماعی عظیمی به وقوع پیوسته که به هیچ وجه ارتباطی با تغییرات انواع نژادی نداشته است. مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی در تأیید این نظر است که تفاوت‌های ژنتیکی در تعیین تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی میان گروه‌های مختلف انسان نقش چندانی ندارد.

نخستین روز بهار، روز بین‌المللی مبارزه با تبعیض نژادی ست. هنوز پرونده شرم‌آور تبعیض نژادی پریبرگ است و بر برگ‌هایش افزوده می‌شود، و آنچه در این میان نادیده انگاشته می‌شود انسانیت است و دانش علمی، و بیانی‌های انسان‌دوستانه و علمی - یونسکو در سال ۱۹۴۱ (ژوئن - پاریس) بیانیه‌ای در باره ماهیت نژاد و تفاوت‌های نژادی صادر کرده است، که نگاهی به آن می‌اندازیم. با این امید که آویزه گوش همه انسان‌ها شود: دانش علمی موجود هیچ اساسی برای قبول تفاوت‌های گروه‌های انسانی از لحاظ استعداد درونی خود برای توسعه فکری و

مراکز تئاتری پوسته اند و خود تئاتر مغز آن - ما باید اول کار کنیم و بعد تشکیلات به وجود بیاوریم. یعنی تشکیلات خوب خود و بر اساس نیازهای بعدی ما به وجود خواهد آمد. هرچا که هستیم و یا هر امکاناتی که در اختیار داریم باید شروع به کار کنیم. اگر نمایشنامه مناسب، سالن تمرین و اجرای مناسب و گروهی هنرپیشه حرفه ای یا حتی آماتور در اختیارمان نیست نباید ناامید بشویم. قبل از هرچیز از دوستان تویمنده ای - که هنوز به هر حال چیز می نویسند - برای نوشتن نمایش کمک بگیریم. حتی می توانیم با نمایش های یکی - دوفره هم شروع به کار کنیم. بدون دکور و لباس و نور مخصوص هم می شود نمایش داد. برای تمرین و اجرای نمایش حتماً نباید اطاق یا سالن مخصوصی در اختیار ما باشد. نمایش های کوچک بی دکور و بدون وسایل فراوان را هرچا می شود اجرا کرد. مطمئناً برای اینچیز کارها هم جا تماشاگر هست. حتی اگر ۱۰ یا ۲۰ نفر تماشاگر داشته باشیم و از نظر مادی هم متغور بشویم باید طاقت بیاوریم و به کارمان ادامه بدهیم. خلاصه اش اینکه نقش امکانات را کم کنیم و بر نقش مهارت های فردی و توانایی های هنری خودمان اضافه کنیم. این مبارزه ایست که باید سنگریزی آن را نفر به نفر فتح کنیم. ما به تربیت خودمان و نیرو های جوانتر برای تئاتر کار کردن، و از آن مهم تر علاقمند کردن مردم برای تئاتر دیدن، احتیاج داریم. ما اگرچه هرچا هستیم ایرانی هستیم، اما می توانیم با شناخت و جذب زبان و فرهنگ کشور میزبان، ارزش های فرهنگی خودمان را به درستی و زیبایی انتقال بدهیم و به این ترتیب دامنه عمل و فعالیت تئاتری خودمان را بازتر کنیم.

مکتبهای قدیمی ترین دستنوشته های شاهنامه به مناسبت موضوع کار، در اختیارمان بود، متوجه شدیم که قدیمی ترین و معتبرترین دستنوشته های شاهنامه، از نظر تذهیب و تصویر و خطاطی عموماً به اصطلاح، نسخه های فقیر هستند. یعنی اینکه تا دوسه قرن بعد از فردوسی هنوز هم ارباب زر و زور به چشم عنایت در شاهنامه نمی نگریسته اند و چه بهتر ...

... در زمان پهلوی اول و پهلوی آخر بنام شاهنامه و فردوسی سوه استفاده های سیاسی فراوان شده است. بیت هایی از بخشهای آن شاهنامه را با بیت هایی پرساخته کارگزاران فرهنگی رژیم، به هم آمیخته اند و در کتابهای درسی هم آورده اند که نخستین بار فریاد درگلوخفته شادروان بهار از این تزویر پرده برگرفته است.

برای نمونه بیت بسیار معروف: چو ایران نباشد تن من میاد / بدین بوم ویر زنده یگتن میاد، مطلقاً از فردوسی نیست ...

باآنکه پیش از پنجاه سال از عمر دانشگاه تهران می گذرد، هنوز يك چاپ انتقادی علمی کامل از شاهنامه نداریم و این يك شرمساری ملی است.

... در حال حاضر، شاهنامه چاپ مسکو، باوجود همه ایرادهای علمی وارد بر آن، هنوز معتبرترین چاپ موجود از متن کامل شاهنامه است.

ارتباطات یکی از اصلی ترین عوامل در محدود بودن دامنه فعالیت های هنری، خصوصاً تئاتری هنرمندان ایرانی در خارج است. چرا يك مركز یا مركز تجمع و فعالیت متمرکز هنرمندان تئاتر در اروپا و یا حتی یکی از کشورهای اروپایی به وجود نمی آید ؟

ف. م. به وجود آمدن يك مركز تئاتری بیش از همه چیز به امکانات مالی و شاید مهم تر از آن مده ای هنرمند تئاتر احتیاج دارد که مسئله شان تئاتر و اصولاً کار هنری باشد. ما در خارج کشور نه آن امکانات مالی را داریم و نه آن تعداد هنرمند جدی و حرفه ای تئاتر را. کمثانی بوده اند که زمانی کار تئاتر می کرده اند و حالا به هردلیل این کارها را رها کرده اند و رفته اند دنبال يك کار دیگر. که مشابهشان در ایران هم فراوان است. این ها دیگر حتی جزء آن امکانات بالقوه هم به حساب نمی آیند. متأسفانه باید به این همکاران سابق حق هم بدهیم. مسئله تنازع بقاست و کاریش هم نمی شود کرد. به این ترتیب تشکیل چنین مرکزی تقریباً غیرممکن است. البته در جهت ارتباط بین هنرمندان تئاتر و همینطور ارتباط بیشتر با تماشاگران، می شود جلسات گفتگو، سمینار یا سخنرانی برگزار کرد. که گاهی اوقات هم انجام شده است.

۱. آیا به نظر شما راهی هست که حد اقل، فعالیت ها را هماهنگ و متمرکز کرد؟

ب. م. به نظر من رشد تئاتری یا اصولاً هنری ما در اینجا باید يك رشد طبیعی و هماهنگ باشرا یطمان باشد. رشد طبیعی از مغز هست آغاز می شود، نه از پوسته آن. تشکیلات، کانون ها و

فردوسی کیست و شاهنامه چیست



افرویش و تاریخ مقدسی تا سیاست نامه منسوب به نظام الملک، از مزدك - این پیام آور دادگری و پرابری - به زشتی نام برده اند.

... در سالهایی که - پیش از انقلاب - من به عنوان پژوهشگر در بنیاد شاهنامه فردوسی، در تصحیح علمی متن شاهنامه، افتخار همکاری با شادروان مجتبی مینوی را داشتم و

تیمساری که با گوشش کار صدتا جاسوس را می کرد

خرس دهان گنده اش را باز کرد و دریک چشم بهم زدن گوش را بلعید . همه از خوشحالی فریاد کشیدند ، و خرس یازرا روی شانه هاشان گذاشتند و در شهر راه افتادند ، آن ها که لحظه به لحظه به شماره شان افزوده می شد ، درحالی که خرس در جلوشان بود به طرف قصر حرکت کردند . پادشاه دران صبح زود طبق عادت مشغول خوردن صبحانه اش چای و صندف و در کنار پنجره بود . در کنار او تیمساریا گوش راستش ، تنها گوشش که در حال حاضر داشت ، صداهای او می شنید .

او که زنده وار رنگش پریده بود گفت : « اعلیحضرت ، می دانی آن ها چه دارند فریاد می زنند ؟ »

شاه گفت : « نه ، چه دارند فریاد می زنند ؟ »

فریاد می زنند : زنده باد خرس ، که خورد گوش تیمسار را ، یک باره با حرص ! »

شاه گفت : « آه ، سپاه شد روزگرم ، آن ها با نیزه و کلنگ و داس و کاربرد دارند می آیند ، این یعنی انقلاب ، بیا زودتر ، قبل از آنکه دیر بشود در برویم . »

و پادشاه و تیمسارش نویدند طرف راه های پشت قصر و از آنجا خوششان را انداختند توی باغ گیلاس که بر شاخه های درختانش اسگلت ها آویزان بودند و زنده به چاک .

وقتی خرس بازیای کمک خرمش و همه مزیم ، قصر را تصرف کرد ، فقط دختر پادشاه مانده بود که با شیرین ترین لیخند از او استقبال کرد .

آن ها با هم ازدواج کردند و خرس یاز شاه شد ، بوختان گیلاس را از ریشه بریدند و اسگلت ها را با احترام خاک کردند ، خرس هم در یکی از اتاق خواب های قصر صاحب تخت خوابی شد ، خرسه تو خواب خرناسه می کشید و خور خور می کرد ، اما پادشاه جوان و همسرش در خواب لیخند می زدند .

پرنده

پرنده احساس می کرد ، بال ها و پنجه هایش جان گرفته اند . اما هنوز نمی توانست راحت روی پنجه بایستد . برقهای روی بال هایش را تکانده بود ، اما هنوز بیشتر از آن خیس بودند که بشود به کمک آنها پرواز کرد . با اینهمه پرنده همه نیرویش را توی بال ها و پنجه هایش ریخت و پرید . فقط با اندازه بزرگی پای یک آدم ، بعد افتاد روی برف ، اما حالا دیگر درخت را می دید که محکم و استوار ایستاده و به او لیخند می زند . دوباره زورش را جمع کرد و پرید ، حالا یک تکان دیگر کافی بود ، پرنده خیلی خسته بود . خون توی رگهایش از سرما دیگر حرکت نداشت . اما لیخند شیرین درخت پیر خستگی را از تنش بیرون می کرد ، با تکان بعدی منقارش خورد به ساقه درخت .

درخت گفت :

« آخ ! پواش کوچولو ، پامو سو راخ کروی ، و بعد خندید و گفت :

« خوش اومای ، به زحمتش می آرزید ، نه ؟ »

پرنده از درخت پرسید :

« این شما بودین که توی این مدت همش منو صدا می

کردین ؟ »

درخت یاز هم لیخند زد و گفت :

« نه ، من نبودم . من فقط تو رو تماشا می کردم . این

زندگی بود که تو رو صدا می کرد . پیش از این ، من هم بارها

تصمیم گرفته ام بیروم . هر وقت زمستان آمده و همه برگ هام

ریخته و لخت و عور شده ام . اما هر بار زندگی اونقدر پامن صحبت

کرده که پایداری کرده ام . بعد هم دوباره بهار آمده و همه شاخه

هام پر برگ و شکوفه شده . آگه صدای زندگی نبود ، شاید من

صدسال پیش مرده بودم ، و حالا تو حتی نمی توانستی خاکستر من

رو ته اجاق خونه ها پیدا کنی . »

پره های پرنده که خشک شد ، با درخت پیر خداحافظی کرد

و به سوی لانه اش پرید . جاشی که پدر و مادر و خواهر و برادرها

و دوستانش ، انتظار او را می کشیدند .

گنجینه ایست با پیام والای یثر دوستانه که به پنجاه سال نقد

و تحلیل علمی بشووه جدید نیاز مند است .

از یکی دو سال پیش اینجا و آنجا ، حتی در مطبوعات گویا -

شایع کردند که من در گذشته ام و این نکته موجب تشویش

شده همگان و دوستانی شد که از من دور بودند و بی شایانه

به جستجوی حال من بر آمده اند .

گرچه پانزده سال است چیزی به چاپ نرسیده ام اما آثار

تفراسی از شعر و نثر و پژوهش در زمینه تأثیر ادبیات

کهنسال و بلند پایه فارسی در ادبیات قرن بیستم قرائنه

فراهم آورده ام که در انتظار فراهم شدن وسیله چاپ روز

شماری میکند .

بنا براین بهیوسوله ناگزیر مراتب زنده و فعال بودن خود را

اعلام و برای آرزومندان نابودی خود سیو جمیل آرزو میکنم .

شرح مفصل ماجرا در کتاب فریب انتشار و خاطرات خطرناک

یک شاعر ، در اختیار دوستان ادبیات زنده و زاینده فارسی

گذاشته خواهد شد .

از دکتر حسن هنرمندی ، شاعر و مترجمی که بخشی از ادبیات

فرانسه از طریق ترجمه های ایشان ، نخستین بار در ایران

منطرح شده ، سالها بی خبر بوده ایم . این بی خبری ،

ظاهراً موجب بروز شایعاتی شده و ایشان را ملزم به

پاسخگویی کرده است . آقای دکتر حسن هنرمندی که در

پاریس به سر می برنده ، من زیر را برای اطلاع عموم در

اختیار ارزش قرار داده اند .

✽ ✽ ✽

آنها باید بهرگ من شاد بدن کز دست اجل تواند آزاد بدن

(شیام)

تکذیب مرگ زنده یاد دکتر حسن هنرمندی

پنجم زنده یاد دکتر حسن هنرمندی

پانزده سال پیش در دانشگاه تهران مرا کشته یعنی روح فعال

علمی مرا که ادعا کرده بودم و همچنان ادعا میکنم که میراث

فرهنگی ایران که بخصوص بصورت شعر تولی کرده است

FOTO RIVOLI
 PHOTO COULEUR EN 11
 FUJICOLOR
 PHOTO COULEUR EN 11

فتوریولی
 تخیف مخصوص برای ایرانیان
 - ۱۵٪
 بزرگ کردن عکس از روی نگاتیف یا اسلاید
 ۱۰/۱۵ تا ۳۰/۶۵
 فتوکپی عکس رنگی یا سیاه و سفید و

84, rue de Rivoli
 75004 Paris
 Tel: 42.77.81.97

* یکشنبه ها تعطیل *

تدریس فنی ایرانی

شماره تلفن : ۴۵۷۷۱۷۳۵
 پاریس

دکتر فیروز پناهی روماتولوژ
 تلفن : ۴۵ ۶۲ ۶۷ ۵۹ - ۴۵ ۶۲ ۱۷ ۲۷
 پاریس

اسم و شماره تلفن

تعدادی از پزشکان ایرانی در آلمان

پزشک عمومی : (فرانکفورت)

۲۹۱۷۲

دکتر مظاهری

۴۹۸۱۲

دکتر افکنی

پزشک متخصص بیهوشی : (کلینیک سرپاشی درد)

۲۱۱۲ - ۲۰۰۲۲۲

دکتر مجوب بیات

۰۶۷۱ - ۲۱۲۲۲

دکتر پروندیان

۰۷۷۱ - ۲۱۲۰۲

روانشناس : (فرانکفورت)

۷۲۱۱۱

دکتر صحت

روانپزشکی و اعصاب :

۰۱۱۲۱ - ۲۳۲۷۰۷

دکتر پزشکیان (ورسبات)

مرکز روانشناسی اجتماعی برای مهاجرین خارجی
 (فرانکفورت) :

۵۲۰۰۸۱

۵۲۰۰۸۲

جراح و متخصص مجاری ادرار ، کلیه و پروستات : (کلن)

۲۲۷۶۶

دکتر محمد بصیری

۸۷۲۲۸۷

دکتر نظری نژاد

زنان و زایمان :

۲۱۲۶۱۸

دکتر ناسم سنگری (کلن)

AFFAIRE VIA GER

خرید - فروش

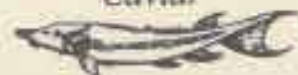
مشاور در سرمایه گذاری مسکن
 صبح ها ۱۲ - ۹ از سه شنبه تا جمعه
 Tel: 34.12.69.65
 FRANCE

IM-EXPORT FARSAD

تهیه و توزیع خاویار در اروپا
 (بویژه در آلمان و فرانسه)

CASPIA

Caviar



خاویار کاسپا

Bernstraße 7
 0050 Offenbach/Main
 Telefon 069/8004654
 Fax 069/824313
 Telex 4182648 jwco d

Dresdner Bank AG
 BLZ 505 800 05
 Konto-Nr. 0500471800



AXTOM Rénovation

AGENCEMENT, TRAVAUX TOUS CORPS D'ETAT, POUR L'HABITAT ET LOCAUX PROFESSIONNELS, CLOISONS, DÉCORATION INTERIEURE

شرکت خدمات ساختمانی

طرح - نظارت - اجرای امور ساختمانی

وگوراسیون - بازسازی - تعمیرات

آدرس :

AXTOM Rénovation - SARL au capital de 50 000 Frs

Siège social : 47 rue des Apennins - 75017 PARIS - Tél. : 42 29 77 07 - Fax : 42 28 85 25
RM - RCS PARIS B 380 047290 - SIRET 380 047 290 00016 - APE 5573

چای خانه توپولی

غذاهای متنوع ایرانی

محصولات و مواد غذایی

سرویس حمل و نقل

18 Rue de Jouy

75004 Paris

Tel: 40.29.97.69

Metro : St.Paul



CREATION
IMPRIMERIE - PUBLICITE

7 bis, Cour de la Ferme St Lazare
75010 Paris

Tel 45 23 07 18
Fax 45 23 21 22

Johannisstraße 21
6600 Saarbrücken
West-Germany



Tel.: 06 81 / 3 90 51 98
Fax: 06 81 / 3 90 41 75



برای دریافت لیست کتابهای منتشر شده توسط انتشارات نوید، می توانید با آدرس بالا تماس بگیرید

هرگونه سفارشات چاپ پذیرفته می شود